

ارمغان آسمان

در بیان

عوامل و علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان

نوشته:

حیدر علی قلمداران

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۶
چرا این موضوع را اختیار کردم؟	۷
مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟	۱۴
این معما را چگونه حل می‌کنید؟	۱۶
نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت	۲۴
علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟!	۲۸
چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت؟!	۲۹
در پیرامون وضع اسف‌آور تعلیم علوم در اسلام	۳۶
علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است	۴۶
تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است	۵۷
آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است	۱۰۵
فساد عقیده حرام بودن کار دولتی!	۱۰۹
پایان مطلب	۱۱۴
اشتباه بزرگ	۱۲۱
اشتباه دیگر	۱۲۳
سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است	۱۳۲
جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است	۱۳۵
جهاد از محکّمات آیات و از ضروریات اسلام است	۱۳۶
فضیلت جهاد	۱۳۹
تحقیق در پیرامون احادیث	۱۴۳
قرآن قابل فهم است	۱۵۳
تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام	۱۵۵

۱۶۵.....	جنگهایی که امام زین العابدین حج را بر آن ترجیح می دهد.....
۱۶۸.....	جنگهای زمان حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۱۷۹.....	عجیب ترین معما
۱۸۴.....	مضرات ترک جهاد.....
۱۹۰.....	از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام.....
۱۹۵.....	انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است.....
۲۰۰.....	یک رکن مهم دیگر از ارکن دین.....
۲۰۴.....	معنی غلط تقیه.....
۲۰۸.....	امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است.....
۲۱۱.....	اصیل ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است
۲۱۵.....	یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده.....
۲۲۰.....	کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است
۲۲۷.....	تعمیر قبور در اسلام!
۲۳۷.....	احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده.....
۲۴۷.....	موضوعی که سیاست همیش کرده است
۲۷۱.....	خلاصه کلام.....
۲۷۳.....	اسلامی را که ما شناختیم!
۲۷۵.....	مختصری از تعالیم عالیه اسلام
۲۸۶.....	شایان عنوان

مقدمه

بنام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل بنور دین بر افروخت
تقریباً دو سال قبل بخواهش یکی از دوستان دانشمند مقاله‌ای تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چاره آن) در روزنامه وظیفه که در تهران منتشر می‌شود درج و انتشار دادم مقاله مزبور مورد توجه خوانندگان آن روزنامه قرار گرفت و از همان ابتدای انتشار دقت موافق و مخالف را به خود جلب کرد و کسانی بعنوان تقدیر و انتقاد ستونهایی از روزنامه را اشغال کردند شاید مقاله مزبور از این جهت جالب بود که مطلب تازه و موضوع بکری را در میان آورده بود، زیرا هر چند درباره علل انحطاط مسلمین نویسندگانی قلمفرسائی کرده و علل و عوامل را نشانی داده‌اند اما کمتر کسی از آنان علی را که در آن مقاله نشان داده می‌شد بقلم آورده‌اند مثلاً یکی از دانشمندان بزرگ علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی (دکتر گوستاولوبون فرانسوی) درباره علل انحطاط مسلمین در کتاب تاریخ تمدن خود چیزهایی را موجب انحطاط عرب و اسلام نشان داده است که اگر از نقطه نظر تطور ملل و تغییرات حاصله در آنها صحیح و دارای اثر باشد مانند اختلاط خون و تقید به چهارچوب قوانین مذهبی و ناموافقی زمان و امثال آن، ولی از نظر یک نفر مسلمان بلکه از نظر یک نفر مورخ بی‌نظر اینگونه نظریات و تعلیمات، ارزشی ندارد هرچه هست مقاله مزبور بیش از دو سال در آن روزنامه انتشار یافت و با اینکه گاهی مورد انتقاد پاره‌ای اشخاص قرار می‌گرفت بدان انتقادهای اعتنائی نمی‌شد زیرا غالباً انتقادکنندگان اشخاص سطحی و انتقادشان از روی تعصب جاهلانه بود مگر گاهی که اشخاص مشهوری پای بمیدان می‌گذاشتند که بی‌اعتنائی بانقاد آنان موجب تولید زحمت در این محیط آلوده به سوءظن درباره نگارنده می‌شد لذا بناچار در ضمن مقاله به جواب اعتراضات و انتقادات آن پرداخته و مطلب را روشن می‌کردیم تا اینکه اخیراً پاره‌ای از مطالب مندرجه به مذاق عده‌ای که خود را منحصرراً وارث دیانت دانسته و دین را هم همین وضع موجود می‌شناسند تلخ آمده و به جای انتقاد صحیح و منطقی به تهمت

و دشنام و حتی تکفیر پرداختند و به وسایلی کودکانه از قبیل شکایت به وزارت فرهنگ و تهدید به ضرب و امثال آن متشبت شدند، بنابراین پیش آمد با اینکه دهها علل عمده از علل انحطاط مسلمین با مدارک و دلایل که خلاصه‌ای از آن در این مقدمه انشاءالله به نظر خوانندگان خواهد رسید اداره روزنامه طی مقالات مفصلی فرستاده شده بود بناچار بوسیله نامه و تلگراف تقاضا شد که از درج آن خودداری شود تا وقت آن برسد. و اکنون به یاری خداوند متعال خلاصه و مجملی از آنچه در آنجا نشر شد با دلایلی بیشتر بعرض می‌رسد.

چرا این موضوع را اختیار کردم؟

شاید کسانی از خوانندگان پرسند چرا این عنوان (علل انحطاط) را اختیار کردم که در شرح و توضیح آن گرفتار تنقید و ناسزای این گونه انتقادکنندگان شوم در حالی که اگر مقصود از نشر مقالات دینی تحصیل ثواب باشد می‌توان صدها موضوع از مواضع را دینی در نظر گرفت چنانکه بسیاری از نویسندگان جراید دینی در اطراف آنها قلمفرسائی کرده‌اند، نه تنها کسی متعرض آنان نشده بلکه مورد تمجید و تحسین اکثریت متدینین قرار گرفته‌اند چنانکه اکثر نویسندگان دینی چنین اند.

اگر چنین پرسندگانی باشند باید در جواب آن‌ها گفت: آری اگر منظور گول زدن خود و یا سرگرم کردن خواننده باشد صدها موضوع از قبیل معجزات ائمه و کرامات امامزاده‌ها و تاریخچه پاره‌ای از علماء و ساختمان مدرسه‌های دینی و شرح و آمار کتابها و تفسیرها و از این قبیل مطالب و رجزخوانی‌ها و عربده‌ها که ما چنین و چنان بوده‌ایم یا چنین و چنان هستیم! می‌توان موضوع مقاله قرار داد و در اطراف آن ماهها و سالها وقت و فکر خوانندگان را ضایع کرد! اما باید دید نتیجه آن چیست؟ و از خواندن آن چه جنبش و تکانی در خواننده پدید می‌آید و او را از آن حدی که بوده تا چه درجه بالا می‌آورد و چه اندازه در احراز سعادت و دفع شقاوت او تأثیر دارد و برای فردای او چه چیز ذخیره خواهد نمود و برای مشکلات آینده او چه حربه‌ای در دستش خواهد داد؟!!

راستی اگر خواندنی‌ها از اینگونه فواید خالی باشند نخواندن بلکه بی‌سواد صدها درجه بهتر و اولی است! زیرا لااقل آن غریزه فطری و استعداد طبیعی و خدادادی آدمی فاسد نشده و همان هوش ذاتی انسان دست نخورده و سالم باقی خواهد ماند و برای نبرد زندگی مهیا خواهد بود چنانکه هم اکنون می‌بینیم که فلان دهاتی بی‌سواد عامی از حیث خلق انسانی و غرایز فطری صدها مرتبه بفلان درس خوانده شهری مزیت داشته و قابل اعتمادتر است و اگر خام است لااقل خیلی فاسد نشده و بقول مرحوم عشقی

آن میوه که بو ندارد اصلاً زان میوه که کرده گند بهتر!

پس باید نویسنده‌ای که جز اجر خدائی پاداشی ندارد اگر چیزی می‌نویسد موجب تیقظ و باعث ارتقاء خواننده باشد و او را از حالی که دارد به حالی بهتر سوق دهد و گرنه نوشتن بهتر است زیرا وقت و فکر مردم را که عزیزترین اشیاء عالم است ضایع نمی‌نماید و مرتکب نشدن همین جنایت خود باز سعادت است مگر اینکه مزدور و مأمور باشد که المأمور معذور! و یا آنکه حب شهرت و خودپسندی انگیزه عمل او باشد چنانکه بیشتر نویسندگان چنین اند و از همین رهگذر است که اگر دقت شود اکثر کتابها و نوشته‌ها نه تنها به خواندن آن نمی‌ارزد بلکه بهترین خدمت به جامعه آنست که آنها را تسلیم سیل تند و یا امواج خروشان دریا نمائیم تا مردم را از شر آنها مأمون داریم!!

خوشمزه این بود که هنگامیکه ما این موضوع را اختیار کرده و تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین ...) مقالاتی در روزنامه وظیفه منتشر کردیم یکی از پرنویسها که به اصطلاح خود را اهل بخیه می‌داند و زمانی ستون سیاسی یکی از روزنامه‌های مرکز (قیام ایران) را به عهده داشت و مدتها با توده‌ایها در روزنامه رهبر همکاری می‌کرد و به قول خودش سالها بهائی و بهائی‌زاده بوده است و برهه‌ای از عمر را در لامسلکی گذرانیده و اخیراً با اینکه کارمند دولت و پشت میز نشین است به کسوت روحانیت ملبس شده و مصداق (هر لحظه به شکلی بت عیار درآید) است، در همین روزنامه وظیفه ستونی را به همین عنوان اشتغال و تحت تیتراژ (علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب) به قلمفرسائی

پرداخت، بیچاره! عجول و بی مطالعه مثل اینکه اصلاً مقالات ما را نخوانده و معنی آن را نفهمیده است تصور کرده که مقصود ما از انحطاط مسلمین مقایسه آنان با ملل غربی و اروپائی است! و این بسیار جای تأسف و تعجب است که تا کلمه ترقی و انحطاط بگوش کسی می خورد فوراً ذهنش متبادر به غرب و شرق می شود در صورتیکه در تمام آن سلسله مقالات که مدت دو سال در آن روزنامه درج می شد حتی کوچکترین اشاره ای به ترقی غرب در برابر انحطاط مسلمین نکردیم و فقط مقایسه ما در ارتقاء و انحطاط مسلمانان و مقایسه آنان با صدر اول و امروز است و عللی که یادآور شدیم ترک احکام مهمه الهی و اقبال به خرافات و موهومات بود. ما هرچند غرب را در زندگی از خود سعادت مندتر می دانیم اما در عین حال آن را مترقی و خوشبخت نمی شماریم زیرا بین آن ها و سعادت حقیقی فاصله خیلی طولانی است! اما این نویسنده مامور و مأجور علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب را غصب خلافت دانسته و الان مدت دو سال است که در پیرامون این موضوع در آن روزنامه و روزنامه آرام به تصویل و تفصیل پرداخته است و چون موضوع غصب خلافت از مواضعی است که از یک طرف در پیرامون آن هزاران جلد کتاب تألیف و تصنیف شده لذا چیز نوشتن در آن باره بواسطه فراوان بودن مطلب بسی آسان است و از طرف دیگر موجب خوش آمد عوام الناس و جاهلان بی خبر از مقتضیات زمان است لذا بدینوسیله بازار خود را گرم کرده و محبوبیتی در نظر ساده دلان برای خود فراهم نموده تا جائیکه از پاپیون و کراوات بلافاصله بعمامه و نعلین ارتقاء یافته و به خیال خودش علی رغم نظر ما از انحطاط غرب رو به ترقی اسلام آورده که کلاه شاپور را به عمامه تبدیل کرده است!! ما با چنین کودک طبیعتانی که خود را مضحکه جهانیان می کنند کاری نداریم و شاید هم مأموریتی دارند که در چنین زمانی که مسلمانان دنیا شدیدترین احتیاج را به اتحاد و اتفاق دارند یک عده در کشورهای شیعی مذهب مأموریت دارند که کتاب هائی در موضوع کهنه غصب خلافت تألیف و تصنیف یا کتابهای کهنه و فرسوده ای که شاید روزی سیاست سلاطین شیعه ترویج آن را مقتضی می دانسته ولی انتشار آن

امروز جز تولید کینه و عداوت و بیدار کردن فتنه خفته هیچ فائده‌ای ندارد، تجدید چاپ و حاشیه کرده با قیمت نازل در اختیار مردم جاهل و متعصب گذارند! لعن الله الاستعمار و مشتقاتها که هنوز از گریبان این مردم بدبخت دست بر نمی‌دارد و آنرا به حال خود نمی‌گذارد و در این میان اگر کسانی پیدا می‌شوند که مردم را به اطاعت احکام خدا و پیروی از محکومات ما انزل الله می‌خوانند و به آتش فتنه‌ای که به منظور نفاق و شقاق بین امت اسلامیة بیش از هزار سال مشتعل است دامن نزده بلکه سعی دارند آن را خاموش کرده و التیامی به این جراحات هولناک کشنده‌ای که در پیکر اسلام است دهند، این مأموران معذور که شاید از کثرت غفلت و بی‌خبری ندانند آلت بی‌اراده چه دستگاه سیاسی هستند جنجال و غوغا راه می‌اندازند و چنان گوینده و نویسنده‌ای را بهتر تهمتی که زبانشان جاری گردد متهم می‌گردانند و به انواع دسایس و حیل وسیله خاموشی او را فراهم می‌آورند چنانکه تاریخ اسلام مخصوصاً در عصر حاضر از این قبیل جنایات مملو و مشحون است.

وگر نه انحطاط مسلمین چه ربطی به موضوع غضب خلافت دارد؟ و امروز تجدید مطلع در این موضوع چه فایده‌ای دارد و چگونه می‌تواند جبران مافات مسلمین را نماید! زیرا:

اولاً - ارتقائی را که ما از فقدان آن متأسفیم آن ارتقائی است که مسلمین صدر اول در قرن اول و دوم اسلامی داشتند و پرواضح است تمام این ترقیات با وجود غضب خلافت انجام گرفت! شکی نیست که اگر بعد از رسول خدا ﷺ بلافاصله امیرالمؤمنین در مسند خلافت قرار می‌گرفت و مسلمانان از او اطاعت می‌کردند غیر از خدا کسی چه می‌داند امروز وضع مسلمین - بلکه جهانیان - بچه صورت بود و ترقی و تعالی آنان تا کجا رسیده بود و شاید غیر از کره زمین بسیاری از کرات آسمانی را هم در تصرف داشتند، اما حال که نشد و اکنون این آرزو بصورت محال در آمده است تأسف بر آن اگر ثواب داشته باشد باری نتیجه عملی ندارد و بهر صورت غضب خلافت را از انحطاط مسلمین شمردن

پریشان‌گوئی است زیرا اگر ارتقاء مسلمین در نتیجه احقاق حق خلافت بودجه داشت که غصب آنهم علت انحطاط باشد اما چنانکه می‌دانیم آن ارتقاء در حالی رخ داد که غصب وقوع یافته بود و معذالک مسلمانان دارای آن همه عزت و عظمت شدند.

پس چگونه می‌شد هرگاه غصب خلافت رخ نداده بود؟!

باده درد آلودمان مجنون کند صافی ار گردد ندانم چون کند! پس تأسف ما بر فقدان همین ارتقائی است که حاصل و موجود بود (نه آن ارتقائی که صورت وقوع نیافت و خیالی بوده و جز و احلام و رؤیاهای شیرین است!) فلذا باید ببینیم که چه چیز موجب آن ارتقاء بوده تا اگر در دسترس است بدست آوریم و چه چیز علت آن انحطاط گشته تا اگر امکان دارد از آن اجتناب کنیم، و به نظر ما و هر فرد مطلع سبب ارتقاء آن روز اجراء نمودن احکام حیات بخش اسلامی بوده چنانکه علل انحطاط امروز ترک و تعطیل آن احکام می‌باشد و به عقیده ما اجرای همان احکام در همین امروز با اندک کوشش موجب سیادت و سعادت مسلمانان گشته آن مجد و عظمت گذشته آن‌ها را به بهترین صورت اعادت می‌دهد زیرا اگر بدستور اسلام آن چنانکه ما در این وجیزه توضیح می‌دهیم عمل شود خیلی زود و آسان می‌توان از خیرات و برکات این دین مبین خیلی بیشتر از مسلمین صدر اول متمتع و بهره ور شد، برای اینکه مسلمانان این زمان را خیلی بهتر و آسانتر برای اجرای آن احکام می‌توان حاضر نمود زیرا فهمیده‌ترند و اوضاع زمان هم تا حد زیادی نسبت به وضع ایشان مساعد است و حکام و فرمانروایان این عصر اگر به مقتضای دستور الهی انتخاب و گماشته شوند بهتر می‌توانند مصدر خیر برای امت و ملت خود باشند.

ثانیاً، چنان فرض گیریم که به قول این نویسنده‌گان علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بوده!! امروز چه باید کرد؟ آیا همین طور نشستن و تأسف خوردن و مصیبت هزار و چهار صد سال قبل از این را یاد آوری نمودن و بزرگ کردن و بر مسبین آن لعنت و نفرین نمودن چه نتیجه‌ای دارد؟! این کارها انحطاط فعلی مسلمین را تبدیل به

ارتقاء می‌کند و عظمت و مجد دیرین آن‌ها را بازگشت می‌دهد؟! یا تولید بغض و کینه و عداوت بین مسلمین که هم به فرمان الهی مأمور به اتحاد و اتفاقند وهم عقل و تجربه اتفاق و اتحاد آنان را واجب می‌شمارد بین ایشان ایجاد می‌نماید و فتنه خوابیده را بیدار می‌کند؟ در ظرف این چهارده قرن از این همه کینه و عداوت و اختلاف چه دیده‌اند که هنوز هم باید آن را دنبال کرد؟!

آیا نتیجه چنین منطقی که علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بود! جز اینست که برای ارتقاء آن باید حق را از غاصب گرفت و به من له‌الحق رسانید! یعنی از ابوبکر گرفت و بعلی تسلیم کرد!! امروز کدام خلافت مانده و علی و ابوبکر در کجا هستند که ما با نوشتن و گفتن این حرفها می‌خواهیم حق را به حقدار برسانیم؟! لازمه این سخن آن است که حق و وضع خلافت را ایجاد کنیم و علی و ابوبکر را زنده گردانیم! آیا این امر محال نیست؟ ممکن است گفته شود که احتیاج به زنده کردن ابوبکر و علی نیست از فرزندان ابوبکر می‌گیریم و به فرزندان علی می‌دهیم اما آیا خود موضوع موجود است و منتفی نیست؟! خلافتی نیست که بعلی بدهیم یا به فرزند علی!! شاید بگویند مقصود از نشر این گونه کتب آن است که معلوم شود راه علی حق و راه ابوبکر باطل است می‌گوئیم: اولاً بین پیروان ابوبکر و علی در طی راه حق چندان اختلافی نیست زیرا پیروان هر دو قائل بوحدانیت خدا و نبوت محمد ﷺ و مؤمن به قرآن و عامل به دستورات آن هستند و اختلاف که بین سنی و شیعه در پاره‌ای از فروع است خیلی کمتر از اختلافی است که دو مجتهد شیعه یا دو عالم سنی با یکدیگر دارند پس! این عذر بدتر از گناه چیست؟

و ثانیاً: مقصود از روشن شدن راه حق و باطل برای پیمودن راه است و گرنه هنگامی که برای کسی راه حق روشن شود چون بطی طریق نپردازد و همانجا بماند تا وقت گذشته هلاک شود از این معلوم شدن راه حق چه فائده‌ای خواهد برد؟ پیداست که هیچ بلکه جز ملالمت و رسوائی نتیجه‌ای ندارد.

حالا از این روشن‌کنندگان راه حق باید پرسید آیا هنوز بعد از چهارده قرن زد و خورد و ملیونها کتاب نوشتن راه روشن نشده است؟ و اگر روشن نشده پس کی روشن خواهد شد؟ و اگر روشن شدن پس فائده این عمل چیست و راه طی شده کدام است؟ آیا راه طی شده همین وضعی است که امروزه مسلمانان دارند؟ یعنی مقصود از این همه ارسال رسل و انزال کتب که خلاصه و جان و مغز آن علی القاعده در نزد مسلمانان است و باید هم چنین باشد آیا همین انحطاط و ذلت است که هیچ حیوانی هم نمی‌تواند آن را نفهمد؟! اگر مقصود از آن، همین وضع باشد بفرمائید به ببینیم کدام ملت از شما عقب مانده‌تر و بدبخت‌تر است؟! شما مدعی هستید که تابع بهترین ادیان الهی و پیرو کتاب آسمانی خود هستید که از طرف پروردگار جهان و آفریننده کون و مکان نازل شده و خود همین کتاب آسمانی فریاد می‌زند ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸] و روزگار درازی هم این مدعی قرآن مسلم جهان بوده مسلمانان علو و عظمت خود را به سراسر قاره‌های زمین بسط و مسلم داشتند، اما امروز چه مردمی پریشان روزگارتر از شما هستند آیا مدعیان دین توحید می‌توانند تفوق و مزیت خود را بر بت پرستان هند و از حیث علم و عمل و خلق و منطقی ثابت کنند اگر چنین نیست پس علتی دارد ما در صدد جستجوی آن علتیم و طبق تحقیق و نظریه ما آن علت یا علل ترک آن اوامری است که از طرف پروردگار عالم بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله نازل شد و سنت سنیه نبویه در طی دوران نبوت خود عملاً آن‌ها را به اجرا درآورد و پس از وی مسلمین صدر اول با تمام آلودگی و نقائص، تا آن احکام را اجرا می‌کردند حائز و واجد آن عزت و شوکت شدند اما همینکه وساوس و تسویلات و تحریفات و تأویلات ارباب اغراض به میان آمد ایجاد شبهه‌ها و تزلزلات نمود و غفلت و جهالت مسلمین هم بر تشدید وخامت افزود تا به امروز که به این صورت درآمده که تابعین تورات محرف و انجیل مزخرف پیروان قرآن را به مسخره گرفته و مسخره کرده‌اند!! و ای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور!!

این نویسندگان هر چه می‌خواهند بگویند ما علل انحطاط مسلمین را ترک این احکام می‌دانیم چنانکه موجبات عزت و ارتقاء آنها را اجرای این احکام می‌دانیم و در این مدعا دارای هزاران مدارک و دلائل عقلی و نقلی بوده تابع نظر مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم که موجب عظمت و اعتلاء مسلمین را در امضاء و اجرای احکام الهی که امروز متروک شده می‌داند آنجا که در خطبه قاصعه در نهج البلاغه می‌فرماید:

«... فاصبحوا في نعمتها غرقين وعن حضرة عيشها فكهين قد تربعت الامور بهم في ظل سلطان قاهر» تا آنجا که می‌فرماید: «فهم حکام علی العالمین و ملوک فی اطراف الارضین یملکون الامور علی من کان یملکها علیهم و یمضون الاحکام فیمنکان یمضیها فیهم».

آری اینان مسلمانان صدر اولند که به فرموده امیرالمؤمنین و به شهادت تاریخ فرمانروایان جهان و پادشاهان کران تا کران کیهان بودند و مالک امور و سلطنت بر کسانی شدند که بر ایشان مالک بودند و سلطنت و احکام الهی را در کسانی جاری کردند که روزگاری احکام جبت و طاغوت را در ایشان جاری می‌داشتند! آنگاه علت انحطاط مسلمین را در مذمت اصحاب خود می‌فرماید:

ألا وإنکم قد نقضتم ایدیکم من حبل الطاعة.

پس آقایانی که می‌خواهند هوسناکانه علل انحطاط مسلمین را بنویسند خوب است قدری در اخبار و آثار اسلامی مطالعه کنند و بدانند که تقیید الفاظ و به زنجیر کشیدن جملات بی‌معنی اگر در روزنامه‌های پرنویس و بی‌حاصل، مقاله‌نویسی شمرده شود باری در چنین موضوعی باید به تحقیق و مطالعه پرداخت!

مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟

نه تنها از نظر یک نفر مسلمان علاقمند به سعادت خود که بستگی بدانستن علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان دارد بلکه از نظر یک نفری که علاقه به فهم و اطلاع از حوادث مهمه جهان و عوامل و انگیزه ترقی تنزل امم و ملل دارد مطالعه تاریخ و شرح علل ارتقاء و

انحطاط مسلمین از جالب‌ترین حوادث تاریخ عالم است و البته از نظر یک نفر مسلمان غیرتمند یادآوری و تذکر داستان عظمت و اعتلاء مسلمانان صدر اول که اجداد و پدران جسمی و روحی او هستند و تشریح و بواعث و عوامل غم‌انگیز انحطاط و ذلت مسلمین کنونی که آثار نکبت بارش متوجه و دامنگیر فرد فرد مسلمانان امروزه است مهمترین موضوع لازم است و چون علل و عوامل انحطاط و ارتقاء در تمام ازمه و اعصار تاریخ بشری همانند و یکسان بوده آنچه باعث ترقی مسلمانان صدر اول گشت می‌تواند هم امروز نیز باعث ارتقاء مسلمانان این زمان باشد و آنچه موجب نکبت و انحطاط مسلمین کنونی است اگر دچار مسلمین صدر اول می‌گشت موجب ذلت و نکبت آنها نیز می‌شد و بعبارت دیگر امروز نتیجه دیروز و فردا مولود امروز است، پس اطلاع از اسباب و وسایل ترقی مسلمانان صدر اول و دقت و مطالعه در موجبات ذلت و انحطاط مسلمین کنونی از مهمترین و جالب‌ترین موضوعاتی است که نه بر هر فرد مسلمان بلکه بر هر فرد ذی شعور انسانی مطالعه و اطلاع آن بسی واجب است. راستی در میان حوادث بزرگ و جنبش‌های حیرت‌انگیز بشری چه حادثه‌ای عظیم‌تر و حیرت‌انگیزتر از حادثه پیدایش دین مبین اسلام در ریگستان حجاز که فقیرترین بقاع ارض از حیث ثروت و تمدن و صنعت بود می‌توان یافت که مردم جاهل آن در تحت تبعیت این دین مبین در فاصله‌ای کوتاه یعنی در کمتر از نیم قرن تقریباً تمام نقاط معموره دنیا آن روز را در تحت سیطره و نفوذ حق پرستانه خود درآورده و بیش از شش قرن بر تمام آن نقاط حکومت مادی و معنوی داشتند و چه چیز باعث شد که به این روز سیاه افتاده‌اند؟ ض خوب است این اسرار را از زبان کسی که اگر دشمن اسلام نباشد حداقل دوست هم نیست بشنوید: گوستاولوبون در تاریخ تمدن اسلام خود می‌گوید: شالوده تمدن عرب و اسلام بدست قومی که تا حدی وحشی بوده‌اند ریخته شد لکن همین قوم یک دفعه از ریگستان عرب خارج شده در اندک زمانی تخت و تاج با عظمت روم و یونان و ایران را زیر و زبر نموده دولت عظمی در مقابل تشکیل دادند که از هند تا اندلس وسعت داشته و کارهای

نمایانی که از آن‌ها بعرضه ظهور و بروز رسید واقعاً حیرت‌انگیز و مطالعه آثار تاریخی آن برای ما بسی دلچسب و زیاد جالب توجه و تعجب‌آور می‌باشد.. پس مطالعه و دقت در این موضوع پرفائده‌ترین مطالعات و دقتها است.

این معما را چگونه حل می‌کنید؟

در مقدمه جلد دوم آئین جاویدان این قضیه مطرح شده است که بتصدیق تمام مورخین و مطلعین جهان، اسلام در نقطه‌ای ظاهر شد که محروم‌ترین بقاع ارض و مردم آن نیز بدبخت‌ترین مردم روی زمین بودند اما همین مردم از همین نقطه به برکت دین مبین اسلام دارای چنان خصایل و ملکاتی گشتند که تاکنون تاریخ دنیا نظیر آن‌ها درایمان و عدالت و شجاعت و جهانگیری و علم و تمدن به یاد ندارد! و جای بسی تأسف و تعجب است است که اخلاف این اسلاف یعنی مسلمانان کنونی اگر در بدترین و منحط‌ترین وضع سیاسی و اجتماعی نباشند لاقلاً ملتی عقب‌مانده و ذلیل و بالاخره نامشابه به گذشتگان نامدار خود هستند!

علت این عقب‌ماندگی و انحطاط چیست؟ آن‌هاییکه مقتضیات زمان و محیط و پاره‌ای از خصائل را در ارتقاء و انحطاط مسلمین دخیل و عامل می‌دانند اگر اشتباه نکرده باشند خیلی هم ادعایشان درست نیست زیرا با اینکه در اثر توسعه دامنه اسلام و بسط و گسترش آن در شرق و غرب عالم و دخول افواج بی‌حد و حصری از ملل گوناگون جهان بدین خدا و اختلاط آن‌ها با یکدیگر که تفرق و تحزب آنان به جهاتی تا حدی طبیعی به نظر می‌رسد و با آن کیفیت البته تشنت و پراکندگی لامئه لاینفک آن است معهذا می‌بینیم که تا بیش از هفت قرن بعد از پیدایش اسلام باز هم تا ظهور فتنه مغول که می‌توان گفت یک بلای آسمانی بود دولت اسلامی یکه تاز عرصه تمدن و علم و دانش، و پرچم اسلام در رفیع‌ترین مقام معنوی خود در اهتزاز بود و اگر اخیراً دچار نکتب و عقب‌نشینی و انحطاط گشت در اثر این نبود که یک دینی بهتر و رژیم عالی‌تر پیدا شده باشد که آن را مقهور و مضمحل نماید! بلکه آنچه واقع است اینست که ملت اسلام تا

فاصله زیادی از مبانی و آداب دینی و تعالیم حیات بخش آن دور شده بود و احکام آسمانی و قوانین جاودانی آن معطل و متروک مانده بود یعنی همان دستورات و شرایعی که برای جلوگیری از این قبیل مصائب وضع شده بود موقوف الاجرا مانده بود فلذا روی سنت الهیه آن نکبت و ذلت متوجه مسلمین گردید مثلاً هرگاه فرمان ابدی الهی ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰] موقوف و متروک نمانده بود و مسلمانان دچار امراض خانمانسوز جاه طلبی و نفاق و تفرق و تصوف نگریده بودند چگونه ممکن بود مشتی مغول خونخوار و وحشی از آن طرف دنیا چون مور و ملخ گرسنه به کشورهای اسلامی روی آورند و از رخنه‌های نفاق و افتراق وارد حصن متین و حریم محترم اسلام گردند و مرتکب آن چنان جنایاتی شوند که تصور آن موی را بر اندام راست می‌کند؟ پس آنچه در انحطاط و ذلت مسلمین دخیل عامل بود و علل انحطاط آنان شمرده می‌شود ترک پاره‌ای از احکام حیات بخش و سعادت فزای اسلام بود نه مقتضای محیط و زمان و نقص قانون و خصائل عربی! چنانکه دکتر گوستاولوبون و امثال آن گفته‌اند!!

این بنده نگارنده در ضمن مطالعات و تتبعات خود در جریان طی مراحل عمر که انسان هر روزی به مقتضای آن دارای نظر و عقیده‌ای است اخیراً جداً معتقد شده‌ام که اکثریت مدعیان مسلمانی فرسنگها نه تنها از حقایق اسلام بلکه از حقایق زندگی دور شده‌اند و بدبختانه گرفتار اوهام و خرافاتی گشته‌اند که اثر و یادگار دوران جاهلیت و مذاهب باطله قبل از اسلام بوده و یا در نتیجه القای شیاطینی که نکبت و ذلت ایشان را طالب بوده‌اند پیدا شده که امروز مبارزه با آن کمتر از مبارزه مسلمین صدر اول با بت پرستی جاهلیت نبوده بلکه به درجات از آن سخت تر است! و اگر خدای عالم نظر رحمتی بر این گم‌گشتگان وادی ضلالت و دور افتادگان از سرچشمه حقیقت داشته باشد عده‌ای دانشوران حق پرست و روشن دل و با ایمان از میان ایشان برمی‌انگیزد که با چراغ علم نیروی برهان اینان را به شاهراه دین مبینی که بدان منسوبند ولی بدبختانه دیرزمانی است که آن را از دست داده‌اند هدایت کنند تا شاید در مدتی دراز با مبارزه‌ای پی‌گیر و

دامنه‌دار بتوان آنان را بعزت آباد ایمان و مآمن شرف و اعتلا و گذشته‌شان عودت داد و آبرفته را به جوی بازآورد و گرنه با این کیفیت و وضعی که اکنون این ملت دست در گریبان است هزار یک احتمال برگشت بعین‌الحیات رزین الهی داده نمی‌شود بلکه آنچه تقریباً مسلم بنظر می‌رسد اینست که منسوبین به اسلام اکنون در پرتگاه هولناکی قرار دادند که عنقریب تاروپود و جودشان از کارگاه هستی محو خواهد شد و این از سنت خدائی بعید نیست زیرا غالباً اممی که متنعم بنعمت وجود انبیاء و دین حق کشته‌اند و کفران ورزیده‌اند بیشتر در معرض ابتلا و عذابهای الهی قرار گرفته‌اند بطوریکه جزو افسانه‌ها و اساطیر تاریخ قرار گرفته داستانی برای آیندگان گشته‌اند چنانکه در آیات شریفه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۴]

«و آنها را مایه عبرت [و زبانزد مردم] گردانیدیم. دور باد [از رحمت خدا] مردمی که ایمان نمی‌آورند».

﴿وَوَلَّامُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ [سبأ: ۱۹]

«و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم در این ماجرا، نشانه‌های عبرتی برای هر صابر شکرگزار است».

البته حقایق ثابتۀ عالم وجود که ادیان حقه الهیه متضمن آنند هرگز نیست و نابود نمی‌شود و نعمت هدایت و کلید سعادت را بدست هر کسی که فقط نام مسلمانی برخورد نهد نمی‌دهند و خدا هم چنین تعهد و التزامی نسپرده است که مدعیان مسلمانی را بدون عمل به مقتضای اسلام عزیز بی‌جهت نماید! و تجربه چندین قرن هم این حقیقت را با فصیح‌ترین بیان آشکارا می‌دارد که هر کس دارای خصال و صفات مسلمانی شد هر چند بودائی یا مسیحی یا یهودی باشد دارای عزت و احترام خواهد بود نه آن را که بامسلمانی راهی نیست و اسمی بی‌مسمی است بلکه اگر تدبر به آیات شریفه قرآن کنیم می‌بینیم که با بلیغ‌ترین بیان ما را که به نام مسلمانی برخوردیم تهدید بذلت و زوال و انحطاط و

اضمحلال می‌نماید و انذار می‌کند که اگر با شرایط اسلامی رفتار نکنیم قومی غیر ما را برای آن دولت عظیم و نعمت جسیم انتخاب و اختیار خواهد کرد آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِن تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ [محمد: ۳۸]

«و اگر روی بگردانید گروهی جز شما را جایگزین کند، آن گاه [آنان] مانند شما نباشند».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]

«ای مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد [بداند که] خداوند گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و [آنان نیز] او را دوست می‌دارند».

روی این نظر و عقیده بر آن شدم که برخلاف نویسندگان غرورانگیز و اغواگر برادران خود را که در نتیجه گمراهی دور و دراز مدتهاست در بیابان بی‌خبری ویلانند از این غفلت و اهمال بی‌گاهانم و تا حدود توانائی خود صدای نارسای خود را به گوش فهم و اندیشه ایشان برسانم هرچند که با وضع موجود بعید می‌نماید که صدای من و هزاران امثال من و بهتر از من نتیجه‌ای دهد و ثمری به بار آورد خصوصاً که مخالفان بی‌هدفی نه از روی منطق و دلیل بلکه تنها به منظور مخالفت با هر چه که موافق سلیقه آن‌ها نباشد یا تقریباً الی العوام بنای جنجال و غوغا می‌گذارند تو گوئی که مانند چینیان خرافی معتقدند که اگر دستی به ترکیب این وضعیت که عقلا و منطقاً مخالف کتاب و سنت و عقل است زده شود اژدهای مقدس حامل زمین زخمین شده و دنیای طوفانی و نابود می‌گردد!!

یکی از حرفهای مخالفین اینست که چرا این بحث از طرف این ناچیز آغاز شده است و حق این بود که مثلاً چنین موضوعی اگر لازم است از طرف علما یعنی کسانی که بکسوت روحانیت ملبس و بدین مزیت از دیگران ممتازند آغاز می‌شد! و شاید به همین

نظر بوده که گاهی کلماتی موهن و تحقیرآمیز و حتی غوغا انگیز در بیانات خود آورده‌اند از قبیل اینکه دیگران بهتر از تو فهمیده‌اند!! یک نفر کارمند ساده فرهنگ وارد موضوعاتی شده که من که چنین و چنانم جرأت نمی‌کنم که وارد این مباحث شوم؟! و از این قبیل!! ما به این اعتراض که در نزد ارباب دانش و عقول مردود و غیرقابل قبول است چیزی نمی‌گوئیم زیرا سخافت و بی‌ارزشی آن مخصوصاً در این زمان بر اکثریت خوانندگان مسلم است و تقریباً منطق مردم جاهلیت است که نزول قرآن را بر پیغمبر عظیم‌الشأن فوق مقام او دانسته می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱]

«و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [مردم] این دو شهر فرورستاده نشد؟» ولی به این آقایان می‌گوئیم ما نه تنها ادعائی نداریم بلکه در نزد نفس خود از آنچه هم شما نسبت داده و گمان می‌برید پست‌تر و کوچک‌تریم و حتی برای استراضای خاطر شما و رغم انف خود حاضریم اقرار کنیم که ما نه تنها در جرگه علما و دانشمندان نیستیم بلکه برای خاطر شما می‌گوئیم! که جز و طبقه بی‌سوادان و درس‌نخواندگانیم و از تعلیم و درس و بحث معموله دارای حظ قلیل و ناچیزی می‌باشیم ولی با تمام این وصف از موجودات و مردم روی کره ارض و در ردیف بنی نوع انسان بوده و مقدرات و سرنوشت ما بستگی تام و تمام به مقدرات و سرنوشت دیگران دارد آیا شما با کمال علم و عدل و عقلی که ادعا می‌کنید به یک موجود انسانی اجازه می‌دهید که در سرنوشت خود اظهار نظری کرده و لااقل دردی که جان او را می‌آزارد بیان نموده گفتگوی آن را در میان بگذارد. یا چنین حقی هم ندارد؟!

اگر در منطق شما یک موجود دارای حس و ادراک، حتی حق ندارد در سرنوشت خود نظر کرده و درد و المی که او را می‌آزارد و چاره‌ای که برای او می‌اندیشد بیان کند در این صورت یقین داشته باشید که در دستگاه طبیعت چنین پیش بینی نشده و چنین خاصیتی در موجودات ذی حس نیست و فشار آزار اندرون هر وقت باشد ظاهر و آشکار

خواهد شد و خواه ناخواه این ابر ضخیم جهالت از جلوی خورشید حقیقت برداشته می‌شود!

بهر صورت قبول داشته باشید یا نداشته باشید ما یک فرد از هم سرنوشتان شما بوده و در این کشتی متلاطم اجتماعی که ما را در دریای حوادث پیش می‌رود با شما همسفریم و با نگاهی که به اطراف و اکناف خود می‌نمائیم و وضع خود را با ملل دیگر و گذشته و آینده خود مقایسه می‌کنیم جایگاه خود را مطمئن نمی‌بینیم و به قدر فهم و ادراک خود حس می‌کنیم و چاره‌هائی را که به نظرمان می‌رسد عرضه می‌داریم شما اگر ما را در خطا و اشتباه می‌بینید با بیانی مستدل و آرامش‌بخش خطای ما را روشن و مستدل بیان کنید تا موجب اطمینان ما گشته یقین کنیم که خطرهای که حس می‌کنیم خطر نبوده و چاره‌جویی ما نیز درست نیست و گرنه هو و جنجال و تحقیر و تکفیر این چنانی شما، اگر ما را به نظرات و عقاید خود محکم‌تر نکند باری سست نخواهد کرد و ناچاریم حتی شما را هم که با ما هم‌عنان و هم‌سرنوشتید در ردیف کسانی شماریم که چنین روزگار سیاهی برای ما پیش آورده‌اند بلکه مبارزه با شما را تا آنجا که بتوانیم لازم‌تر شماریم زیرا دشمن خانگی هر که باشد بدتر از دشمن بیرونی است. و سزاوار نیست که:

عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم درون پرهیز کرده!
 پس اگر سوءنظر نباشد حتی اگر کودکی هم در قافله‌ای احساس خطر کرده و کاروان را به موارد خطرانی که احساس نموده خبر داد عقلا بدان بی‌اعتنا نمانده لاف‌باز به تمسخر و استهزاء وی نمی‌پردازند! مگر اینکه شما انتقادکنندگان تمسخر کار حتی انکار وقوع و خطر ادعای نفی وجود ذلت و ضرر نمائید و آنچه امروز بر ملت اسلام از طرف دشمنان حيله‌گر و دوستان گول و نادان، گذشته و می‌گذرد نادیده انگارید و به چیزی نشمارید و آن را قابل دفاع و مورد اعتنا ندانید و فقط آن موقع دیک تعصبتان به جوش و رگ غیرتتان به جنبش درآید که به یک یاز عادات معموله و خرافات مأنوسه‌تان تجاوز و

بی‌احترامی شود! که در چنین صورت با شما عرضی نداریم و فقط داستانی را که مولوی در مثنوی برای چنین غیرتمندان! آورده تذکاراً یادآور می‌شویم.

وی در دفتر پنجم مثنوی می‌گوید:

راستی کدام مسلمان مطلع از عظمت حیرت انگیز و افتخار آمیز مسلمانان راستی قرون گذشته و با خیر از ذلت و نکبت فزون از حد امروزه آن‌هاست که کشور پهناور و عزیز و زرخیر اسلامی هر نقطه‌ای در دست متجاوززی ستمگر و دشمنی استعمارگر است این اوضاع را به بیند و نیندیشد که علت و جهت آن چیست و بدان بی‌اعتنا بماند اما همینکه گفته شود ترک احکام خدا و نسخ محکومات ما انزل الله آن را بدان صورت آورده رگ غیرتشان به جنبش آید که این گفته مخالف رأی فلان آخوند! و ناموافق با سلیقه به همان است که در زمانی دم از مرجعیت می‌زده است! اگر در درک علل و انتخاب و چاره آن ما را مصیب ندانسته و یا در تردید هستید اینک ما آن علل و راه چاره آن را در این صفحات به طور اختصار به حدی که برای هوشمندان کافی و قانع باشد از نظر شما می‌گذرانیم تمنا داریم با دقت و بصیرت مورد مطالعه قرار داد. آنگاه با نظر کریمانه و خالی از تعصب اگر آن را حق یافتید ما را در این راه نصرت و کمک دهید و اگر به اشتباه ما واقف شدید برای خاطر حق و از روی صفا و صمیمیت نه عناد و لجاجت ما را به اشتباه و خطایمان بی‌گناهانید امیدواریم پروردگار کریم ما را که به عقیده خود نظری جز جلب رضایت حضرت او نداریم آن قدر وسعت صدر و بصیرت کرامت فرماید که بتوانیم راهنمایی‌ها و نشان دادن خطاهای ما را از جانب شما به حسن قبول تلقی کرده و آن را نصب العین خود قرار دهیم و در هر صورت در پیشگاه پروردگار معذور و مأجورید اما به شرطی که حقیقتاً به حق رسیده و مقصودتان طرفداری از حق باشد و اگر نه ما آنچه را در این اوراق به نظر شما می‌رسانیم چون به صدها دلیل عقلی و نقلی حقانیت آن بر ما مسلم است آن را به عنوان اعلام خطر و ارشاد چاره‌جوئی استشهاد

می‌کنیم و معتقدیم که لااقل در پیشگاه خداوند ادای وظیفه خود را نموده‌ایم و اگر هم عذابی رسید و ما را نیز با دیگران در ربود مضمون آیه شریفه را یادآور می‌شویم:

﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا

مَعَذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾ [الأعراف: ۱۶۴]

«و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: «برای چه قومی را که خدا هلاک‌کننده

ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟»

گفتند: «تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد، و شاید که آنان پرهیزگاری کنند.»

و اگر با این همه ما را در این باب معذور ندانسته و آن را حمل بنازکدلی و غمخواری

بی‌جهت ما کردید ما تحمل این عیب را بر خود می‌نمائیم (اگر بزعم شما عیب باشد) و

می‌گوئیم چه باید کرد که ما چنین آفریده شده‌ایم بقول صائب:

هرکه پا کج می‌گذارد ما دل خود می‌خوریم شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

و علی این حال ما مطالبی را که در آن روزنامه به طور پراکنده (که از خصوصیات

روزنامه است) انتشار دادیم اینک در این مقدمه بطور جامع از نظر شما می‌گذرانیم و یقین

داریم:

آن کوز دیار آشنائیسست داند که متاع ما کجائیسست

در نظر داشتیم قبل از شروع در بیان عوامل ارتقاء و علل انحطاط تصویری از حقیقت

جامعه اسلامی که منظور نظر بنیادگزار این دین مبین است ولو بطور مختصر برای

خوانندگان خود ترسیم کنیم تا به ببینند که اگر حکومت واقعی اسلامی روی کار آید و

چنانکه باید به اجرای احکام شریعت پردازد چه مدینه فاضله‌ای در روی زمین تشکیل

می‌یابد که افلاطون حتی خواب آن را ندیده و در خیال خود هم نمی‌توانست آن را

مجسم نماید! ولی دیدیم به واسطه دوری مردم از معالم اسلام و آشنا نمودن عامه به

حقایق دین و غفلت اکثریت از قوانین کتاب و سنت ما هر چقدر هم در این منظور سعی

کنیم نمی‌توانیم حتی سایه کمرنگی هم از آن مجسم نمائیم لذا تصمیم گرفتیم که در

ضمن بیان موجبات ارتقاء و علل انحطاط که هر دو (موجبات و علل) یکی هستند یعنی همان چیزیکه موجب ارتقاء آنروز مسلمین بوده ترک همان چیز علت انحطاط امروز مسلمانان شده کهبا اجرای آن خود به خود این منظور بدست خواهد آمد و تصور می‌کنیم بعد از شرح آن موجبات و علل صورت نسبتاً کاملی از مدینه فاضله اسلامی در نظر خوانندگان مصور خواهد شد و مطالعه‌کنندگان درخواهند یافت که اسلام با چه احکام سهل و آسان به آرزوهای محال فلاسفه الهی جامه وجود و عمل پوشانده است آنگاه تعجب خواهند کرد که جهالت و نادانی مسلمانان و زنده شدن بدعت‌های مجوس و فراعنه چگونه آن را از ارزش انداخته است! در اینجا تذکرا این نکته ضروری است که پاره‌ای از نویسندگان و گویندگان علت مهم این انحطاط و ذلت را غلبه سیاست استعماری دولتهای اروپا و امریکا می‌دانند در حالیکه آن علت نیست بلکه معلول است زیرا وقتی که ملتی از وظائف اجتماعی و اجرای احکام محکمه اسلامی تن زند، نه حکومتی داشت و نه جهادی نه جماعتی داشت و نه اتحادی بناچار طعمه کسانی خواهند شد که از آنها قوی‌ترند! مگر اروپا و آمریکا التزام سپرده‌اند که به مدعیان مسلمانی بی‌احترامی نکنند یا آن قدر احمقند که از طعمه‌های مهیا و مهنا دست بردارند؟! آنکس که از دشمن توقع انصاف و ترحم دارد احمق است!

نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت

نخستین وسیله و عامل ترقی هر فردی از افراد نوع انسان علم و فهم است که موجب مزیت و شرف آدمی بر جمیع موجودات روی زمین گشته و همین خاطر بوی منصب خلافت و رتبه فضیلت داده او را صدر نشین بزم هستی و یکه تازه میدان وجود نموده است. ما در فضیلت علم و عالم نمی‌خواهیم در این مختصر به شرح و تفصیل پردازیم چه آن مطلبی است که امروز حتی بر حیوانات عجم فضیلتش آشکار است و فقط می‌خواهیم نظر اسلام را در این مورد و اهمیتی که شارع مقدس آن به علم داده و مسلمانان را به تعلیم و تعلم آن امر کید و اصرار شدید فرموده تا حدی روشن کنیم تا

مسلم شود که بنیادگزار این دین مبین تا چه حد به عالمی و فهمیدگی پیروان خود علاقمند بوده است.

در اهمیت علم و عالم از نظر شارع همان بس که پروردگار جهان دانشمندان را در پس از ذکر ذات مقدس خود، فرشتگان و سپس دانشمندان را قائم بعدل می‌شمارد و از ساکنان کره ارض عالمان را آشنا به حقایق وجود و گواه بر وحدانیت معبود علی الاطلاق می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾ [آل عمران: ۱۸]

«خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست».

و هر سخنی در فضیلت علم بعد از این بیان فروغ شمع را در مقابل آفتاب تابان دارد! و در فضیلت تعلیم و تعلم همین بس که خلقت آسمان و زمین و مجموع عوالم موجوده در فضای لایتناهی را برای این می‌داند که مردم دانا و عالم شوند آنجا که در آخر سوره طلاق می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمًا ﴿۱۲﴾ [الطلاق: ۱۲]

«خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آن‌ها فرود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است».

و در مذمت بی‌علمان همین بس که پروردگار سبحان بر سبیل تفریح و استفهام انکاری می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۹]
 «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که
 پندپذیرند».

و نیز می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الرؤم: ۵۹]
 «این گونه، خدا بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد».

آنچه در این باب مورد نظر است فضیلت علم و عالم نیست زیرا چنانکه گفته شد این
 مطلب چندان محتاج تشریح و تفصیل نیست بلکه آنچه مقصود ما است اینست که این
 همه تأکیدات در شریعت مطهره و این قدر در فضیلت علم و عالم آیات و روایاتی که
 وارد شده منظور و مقصود چه بوده است؟ آیا همینکه تا چندی قبل به شدت معمول بود
 و هنوز هم آثار آن باقی است این بوده که به سنت زردشتیان و عادت ایرانیان قدیم یک
 طبقه مخصوصی از طبقات ممتازه کشور به نام آخوند و ملا و روحانی از هرگونه امور
 پرمشقت و با مسئولیت معاف و بار دوش عوام بوده آنان را به نام اینکه اینها عالم و
 روحانیند تا ابد تقدیس و احترام کنند و نان و آب و تجملات زندگی و آقائی آنها را
 تهیه و اداره نمایند! واضح است که مقصود از آن همه مدح و منقبتی که در فضیلت علم
 و عالم وارد شد این نبوده که طبقه خاصی آن را وسیله آب و نان و سرمایه دکان
 خودکنند که در این صورت نه تنها بعلم و دانش اهمیت و احترامی گذاشته نمی‌شود بلکه
 در واقع آن را ناچیز و خوار و حقیر بی‌مقدار در انظار خواهد نمود زیرا در نظر مردم آب
 و نان و پول مطلوب و محبوب است برای آنکه بیدارترین حواس حیوان و انسان حس
 تشنگی و گرسنگی است و آنچه الم عطش و زحمت جوع را تسکین بخشد قهراً مطلوب
 است اوست و هر کس که بدان چشم داشته و بخواهد آن را از کف وی برباید چنین
 کسی طبعاً مبعوض و مغضوب او خواهد بود. پس آن عالم‌نمای بی‌حقیقت که پس از
 مدتها ادعای تحصیل و تکمیل چشمش دنبال آن باشد که آب و نان را از دست و دهان

فلان عوام دهاتی یا به همان بازاری شهری بر باید با اینکه مدعی است دارای علم و کمالی است که او را در ردیف فرشتگان که مدبرات امور این جهانند در آورده و خلاصه و نتیجه خلقت زمین و آسمان است! آنوقت چنین کسی برای معاش و گذران خود دست احتیاج و گدائی (هرچند به صورتی محترمانه باشد) به طرفان کسی که چنین ادعائی ندارد اما به اولین وظیفه خلقت خود که تأمین مایحتاج است پرداخته دراز کند به طور قطع و مسلم از نظر افتاده و در باطن و حقیقت دارای هیچگونه احترام قلبی در نزد او نیست هرچند به صورت ظاهر از وی تبجیل و تجلیل کند و به هر اندازه که چنین عالمی به مردم نزدیک شود هر چند به منظور ارشاد و هدایت باشد به همان اندازه از نظر آنها افتاده و موهون می‌گردد و آثار نکبت‌بار این رویه مشئوم را هر ذی‌شعوری به قدر مقدور درک کرده است و ما در اینجا نیازی به نشان و بهران نداریم لذا وجود چنین عالمی موجب ننگ و عار و مشتق و شغار علم است و از تبلیغ و ارشادش جز بی‌ربغبتی و تنفر بدین نژاد که گفته‌اند:

گر گدا پیشرو لشگر اسلام بود کافر از بیم توقع بگریزد تا چنین
 پس آنکس که مدعی علم و دانش است اگر واقعا بعلم و دانش علاقمند است باید در
 درجه اول بکوشد تا به هر وسیله مشروعی که باشد خود را از مردم بی‌نیاز کند که
 فی‌الحقیقه اولین شرط تحصیل علم و کمال بی‌نیازی از قدر ضروری مال است، وگرنه
 در مذهب عقل و وجدان علمی که تحصیل آن بر پایه احتیاج به مردم عوام و نادان باشد
 در حقیقت زور و وبال بلکه نعمت و نکال است و این را هر صاحب شعوری درک
 می‌کند.

و اگر کسی را بدون دسترس بر مایحتاج در خیال عروج بر معراج علم و کمال است
 هوس خام می‌پزد و عرض دانش می‌برد و فرشته را در زنجیره شیطان می‌کشد!
 پس دانسته شد که علمی که شریعت مطهره اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید غیر
 این وضع و صورتی است که اکنون دیده می‌شود و با مطالعه آیات و اخبار بر هر فرد

باهوش و غیرمقید به عادات محیط آشکار خواهد شد که منظور شارع غیر این کیفیت است.

علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟!

خداوند عالم و پیغمبر محترم، امت اسلامی را عالم و دانشمند می‌خواهد و به موجب احادیث شریفه طلب علم را بر هر مسلمانی زن باشد یا مرد واجب فرموده است^۱ بدیهی است که علمی که طلب آن بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است در درجه اول شناختن خدا به وحدانیت و علم اجمالی به صفات مقدسه وی و یقین به معاد و ایمان به نبوت و معرفت به ضرورت وجود انبیاء و آشنائی به احکام الهی از حلال و حرام و آنچه بر مسلمان اجرای آن واجب و ترک آن حرام است و سایر فروع و لو بنحو اجمال می‌باشد این علمی است که هیچکس در قصور تعلم آن معذور نیست و اما علوم دیگر با کثرت شعبه‌ها و فزونی رشته‌ها تحصیل آن بر عامه مسلمین و جامعه مکلفین به نحو وجوب کفائی واجب است و اگر در تحصیل آن به قدر لازم کوتاهی شود عموم مسلمانان در پیشگاه خداوند جهان معاقب و معذب خواهند بود علاوه بر اینکه در همین دنیا به کیفر آن گناه مأخوذ و به باد افره آن مسئول و مبعوض خواهند شد چنانکه اکنون هم ملت اسلام به نکبت این گناهان یعنی به ترک تحصیل لوازمات و انجام واجباتی کفائی گرفتار قهر پروردگار شده و ذلیل و خوار و گرفتار گردیده است مانند ترک تحمیل علوم حسی و مادی و کسب صنعت مواد شیمیائی و اتمی و هزاران از این قبیل که بعداً این مطلب توضیح داده خواهد شد.

۱- در جلد اول کتاب شریف بحار الانوار، حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» به طریق کلمه (مسلمه) نیز بر آن اضافه شده که طریق اول از کتاب امالی شیخ طوسی و دوم از مجالس مفید و سیم از غوالی اللعالی محمد بن جمهور احساولی است و حدیث شریف از هر سه طریق نبوی و بدین عبارتست: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة.

چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت!؟

چون ما مدعی هستیم که ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین صدر اول در نتیجه پیروی از احکام خدا و متابعت ما انزل الله بوده است و اولین عامل ترقی آن‌ها را علم دانستیم و گفتیم علمی که تحصیل آن بر هر مسلمان واجب است چیست.

اینک به بینیم مسلمانان صدر اول که اکثر بلکه همه آن‌ها جز معدودی که از شماره انگشتان دست یک نفر تجاوز نمی‌کرد بقیه همه بی‌سواد بودند و حتی الف را از با نمی‌شناختند و معهذا واجد آن همه عزت و عظمت شدند این ادعای ما که آنان عالم بودند با این موضع و حال آن‌ها چگونه درست درمی‌آید؟

باید دانست منظور از عالم بودن همان علم اجمالی است که موجب و موجد یقین باشد بوحدانیت خدا و معرفت به صفات مقدسه وی و ایمان به معاد و نبوت و آشنائی به احکام الهی است، نه خواندن و نوشتن و خوض در مشکلات علوم و بحث منطقی و کلامی و کشمکش اصولی و فلسفی! که اکثراً صاحبان این علومایمانشان نه تنها از آنچنان مؤمنین محکمتر نیست بلکه غالباً ضعیف‌الایمان و در وادی شک و حیرت ویلان و سرگردانند! اشتباه نشود مقصود ما این نیست که تحصیل آن علم به اصطلاح عالی لازم نبوده و غیر مفید است بلکه چنانکه گفتیم به وجوب کفائی آن علوم بر عموم مسلمین واجب است و حتماً باید در میان مسلمانان کسانی به قدر تحمیل کفایت در هر عصر و مصری به حدی واجد آن علوم باشند که بر تمام عالمیان تفوق و رجحان یابند.

گفتگوی ما فعلاً در اینعلومی نیست که بر عموم مسلمانان و اکثریت ایشان تحصیل آن علوم واجب نمی‌باشد اما آن علمی که از جهل آن معذور نیستند آن است که به مقتضای زمان آشنا به معارف حقه و قوانین الهیه باشند و تحصیل این علم در زمان بعثت رسول خدا و صدر اول اسلام احتیاج بگذراندن دوره چند ساله تحصیل نداشت! زیرا معارف و معالم دین مبین به توسط حضرت خاتم‌النبین ﷺ بوسیله تلاوت آیات کتاب مبین به مسلمین آموخته می‌شد و عموم مردمیکه در محضر شریف آن حضرت حضور داشتند به

مجرد شنیدن آن آیات چون اهل آن بودند هر کس به قدر فهمش آنچه باید بفهمد می‌فهمید: ﴿فَسَأَلَتْ أُودِيَةَ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: ۱۷] و دیگر این پیچ‌خم اشکالات و زیر و بم تدویلات و تسویلات کنونی وجود نداشت که شنوندگان را گم و گیج کند.

اینست که تقریباً تمام آنان به مبادی ایمان و معارف قرآن آشنا بودند و بدان تصدیق و ادعان داشتند و همان ایمان شدید بدون ریب و تردید آنها بود که موجب آن نهضت عجیب و موجد آن عظمت و ارتقا شد چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«ولقد كنا في زمن رسول الله نقتل آبائنا واخواننا ولا يزيدنا هذا الا ايمانا وتسليماً».

و در کلام شریفش در همان کتاب باخوارج می‌فرماید:

«فلقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وان القتل ليدور وبين الاءاء والابناء والاخوان والقربات فما نزداد على كل مصيبة وشدة الا ايمانا ومضيا على الحق وتسليماً للامر»

پس معلم مسلمین صدر اول در عصر نبوت خود خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود که:

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ [البقرة: ۱۲۹]

«و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و آنان را پاک می‌دارد».

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُمْ لَهَا الْطَبِيبَتِ وَحُرِّمٌ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

«آنان را به [کارهای] پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از [کارهای] ناپسند باز می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و ناپاکیزه‌ها را بر آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید [و بند] هایی را که بر [عهد] آنان بود، از [دوش] شان بر می‌دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرمی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، آنانند که رستگارند».

و بعد از آن حضرت معلم دوم همان مسلمانانی بودند که احکام الهی را مستقیماً و شفاهاً از رسول خدا اخذ نموده بودند که به صحابی مشهور شدند اینان علاوه بر آیات خدا طرز اجرای آن را که خود از آورنده آن احکام یعنی حضرت خیر الانام علیه السلام دیده بودند رفتار و گفتار آن حضرت را برای دیگران بیان می کردند و همین عمل برای آن‌ها تعلیم و برای مسلمین آن زمان تحصیل علم شمرده می شد و پرواضح است که این کیفیت موجب چندان مثونه و زحمت نبود و چون آفت تشکیک و تأویل هنوز در میان مسلمانان راه نیافته بود مسلمانان قرن بعد نیز تقریباً با همان ایمان مسلمین عصر نبوت برای بسط و توسعه اسلام می کوشیدند و مجاهده می کردند تا اینکه به تدریج که کشورهای روم و ایران، ممالک باصطلاح متمدنه آن زمان مفتوح گشت و مباحث لاطائل و بی حاصل ارباب ادیان باطله در بین مسلمین اشاعه و رسوخ یافت مخصوصاً پس از آنکه فلسفه یونان وارد مدارس مسلمانان شد و گبرزادگان و یهودیان بسمت مترجمی بنشر و اشاعه آن پرداختند سخنانی به میان آمد که تا آن روز بگوش مسلمانی نخورده بود! بساط قال و قیل پهن و بازار تشکیک و تأویل رواج گرفت، لذا تردید و شبهه در دل اهل ایمان راه یافت و آن مباحث بیهوده و دور و دراز کم کم مسلمانهای درس خوانده را از قرآن و سنت غافل و ذاهل و بدنبال آن موهومات که بافته خیالات فلاسفه یونان بود انداخت، در نتیجه فرق گوناگون و شعب متفرقه پیدا شد و مذاهب باطله که همه آنان خود را منسوب به اسلام و قرآن می دانستند به وجود آمد و تفرقه و تشتت که اسلام، مسلمانان را از آن سخت برحذر می داشت وقوع یافت و این علل و عوامل به وسیله دشمنان تقویت و تشدید گرفت تا سرانجام منجر به ترک احکام جاریه و ضعف حکومت اسلامی و قوی گشتن دشمنان و کسانیکه در انتهای فرصت چنین روزی بودند گردید و این علل و عوامل روز بروز رو بتزاید و تقویت گذاشت تا چنانکه می بینیم کار به اینجا کشیده که امروز به موجب اخبار ائمه سلام الله علیهم اجمعین.

«لا یبقی من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا رسمه»

بسکه بر او بسته شد برگ و ساز! گرتو بیننی شناسیش بازا!
گذشته هر چه بود! امروز برای تعلیم مسلمانان و آشنائی آنان به احکام دینشان چه
باید کرد؟

چنانکه گفتیم تعلیم معالم حقه و تحصیل معارف دینی به موجب آیات و روایات
وارد بر عموم مسلمانان واجب است و عقل و نقل این معنی را تأیید می‌کند چنانکه
حدیث شریف وارد در مجالس شیخ مفید که وی از ابن قولویه روایت می‌کند و او از
هرون بن زیاد می‌فرماید:

قال سمعت جعفر بن محمد وقد سئل عن قوله تعالى: فله الحجة البالغة فقال ان الله تعالى
يقول للعبد يوم القيامة اكنت عالما فان قال نعم قال له افلا عملت؟ وان قال كنت جاهلا قال له
افلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه وذلك الحجة البالغة.

که مضمون خبر صدق مشحون آن است که خدای تعالی در روز قیامت ببنده خود
می‌گوید آیا تو عالم بودی اگر گفت آری می‌فرماید: چرا بعلم خود عمل نکردی؟ و اگر
بگویند جاهل بودم می‌فرماید چرا نیاموختی تا عمل کنی پس او را محکوم می‌کند و
اینست حجت بالغه...؟

بدیهی است تحصیل علم بر عموم مردم واجب است اما هدایت و تعلیم مردم نادان بر
دانایان نیز واجب بلکه واجب‌تر است زیرا عقلا رهبری گمراهان و کوران بر راهنمایان و
بینایان واجب است. درست است که شوق فطری و سائق طبیعی هر کسی را به سوی
علم سوق می‌دهد و او را بدانش علاقمند می‌کند اما به هر حال دستگیری نابینایان و
نجات کودکان مشرف بغرق بر صاحب بصران و شناگران واجب است که:

اگر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است
و اما نقلا بسند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که آن حضرت فرمود:

«ما اخذ الله على الجاهل ان يتعلموا حتى اخذ على العلماء ان يعلموا».

خدا تا از دانشمندان پیمان نگرفت که نادانان را بیاموزند از نادانان پیمان نگرفت که تحصیل علم کنند، پس اول تعلیم علم را بر دانیانان واجب فرمود و سپس نادانان را به تحصیل علم امر نمود. و آیات شریفه صراحتاً و جوب تعلیم علم را بر دانیان بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]

«خدا از دانشمندان و کسانی که علم کتاب و دین به آن‌ها داده شده میثاق و پیمان گرفته است که آن را برای مردم بیان نمایند و کتمان نکنند».

چنانکه در سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۴ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْهُ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ

أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کند».

که حاصل آن این است که خداوند به هر عالمی که علم داد بر او همان پیمانی را گرفت که از پیغمبران گرفت به این که آن را برای مردم بیان کند و کتمان ننماید.

پس همان گونه که پیغمبران از جانب خداوند مأمور به رشاد مردمند عالمان نیز مأمور بتعلیم جهانند، البته هر کس بقدر وسعت و استطاعت خود، اینعمل علاوه بر شکر نعمت و ادای واجب فواید و ثمرات فراوان و بی‌پایانی دارد که بالمآل عاید همین عالمان آموزگار و راهنمایان عالی مقدار خواهد شد زیرا علاوه بر ثبوت اخروی از بهره‌های دنیوی آن نیز مستفید خواهد شد چه واضح است مرد دانشمند هرگاه در میان طبقه جهال و نادانان باشد به هر اندازه که مقام علمیش عالی و درجاتش در دانش رفیع گردد به همان اندازه روزگار بر او تلخ و عرصه بر وی تنگ خواهد شد اما هر گاه اطرافیان و پیرامونیانش دانا باشند به هر اندازه که به حقایق و معارف آشناتر باشند به همان اندازه

زندگی را شیرین‌تر و فضای حیات را وسیع‌تر خواهند نمود! پس چه کاری از این بهتر که مرد دانشور به عمل تعلیم یعنی به بیان احکام خدا پردازد که اگر وقت یابد از نتایج دنیوی آن نیز بهره‌ور گردد و اگر نه اجر جمیل و خیر جزیل او در سرای آخرت عاید وی شود، و چه بشارتی از این بهتر که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

لئن یهدی الله بک رجلاً خیر لک مما طلعت به الشمس.

ولی چنانکه در صدر مطلب یادآور شدیم شرط مهم آن اینست که دانشور آموزنده، آموختنش محض برای رضای خدا و اخذ نتایج معنوی باشد نه اینکه تعلیم احکام الهی را دکان نان و سرمایه دکان خود قرار دهد! زیرا اشعار انبیای الهی و معلمان بشری همه و همه این بود که:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۹۰]

«من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.»

و هرگاه خدای ناکرده تعلیم علوم واجبه یعنی بیان احکام الهی وسیله ارتزاق و بدست آوردن جاه و مال و کسب نفقه عیال گردد، در چنین صورت علم را از مقام اعلیٰ علین خود باسفل سافلین نظر حقیرانه عامه در آورده او را تحقیر و ناچیز می‌نماید! پس در این زمان کسانی که خداوند چشم دل آنان را به نور ایمان روشن کرده و از علم دین به هر کیفیت بهره‌ای بدیشان مرحمت فرموده باید با انضمام به هم فکran خود جمعیتی به صورت حزب تشکیل داده و از ممرهای مشروع و سالیلی برای اجتماع مردم فراهم آورند و با یک برنامه روشن و پی‌گیر و دامنه‌دار بدون جنجال و غوغا بکار تعلیم و تربیت مردم و آشنا نمودن آنان به حقایق و معارف دین و مخصوصاً به بیان پاره‌ای از احکام مهمه اسلام که مختصری از آن در همین اوراق به نظر خوانندگان خواهد رسید پردازند تا زمانیکه عده بتوانند به انجام منظوره‌ای لازم پردازد آماده و مهیا شود آنگاه تشکیل حکومت دینی داده و شاهد مقصود را در بغل گیرند البته اگر این جمعیت از طریق

فرهنگ منظور خود را تعقیب و افراد خود را مأمور تعلیم اطفال و جوانان مدارس کند شاید زودتر به مقصود خود دست یابد هر چند که تمسک بدین وسیله چندان آسان و بدون زحمت نیست.

حال اگر برای طالبین حق و عاشقان کمال و استقلال پیش آمد مساعدی روی دهد مانند اینکه در رأس حکومت مرد حقیقت پروری اتفاق افتد در چنین صورت نظر به مسئولیت عظیمی که طبقه دانشور در پیشگاه خدا و خلق دارد باید از چنین فرصتی حداکثر استفاده را کند و وقت را غنیمت شمارد.

در اینجا تذکر این حقیقت بسی لازم است که امت اسلام کنونی در واقع از برکات علوم اسلامی قلیل الحظ و کم بهره بوده و بعبارت دیگر چیزی که مزیت او را بر ملل دیگر جهان مسلم دارد، ندارد، و از آن همه شعبات علوم که فی‌المثل فخر رازی هشتصد سال قبل در فنون علوم کتاب ستین می‌نوشت و صاحب نفائس الفنون صد و شصت رشته علوم زمان خود را اختصاراً در کتاب بزرگ خود بدست می‌داد و تمام آن علوم و فنون بنام علوم اسلامی شهرت داشت امروز اثری نیست.

اکنون در مدارس دینی منحصراً از علوم دیگر و مختصری از منطق و فلسفه و صرف و نحو باقی مانده که به انصاف می‌توان گفت در قرون اخیر حتی یک نفر مانند مؤلفین کتب‌المعتبر در منطق و شفا در فلسفه و ابن‌حاجب و ابن‌مالک و امثال ایشان در صرف و نحو یافت نشده و هنوز کتاب‌های مؤلفین هزار سال قبل بهترین کتابها در این رشته‌ها می‌باشد و علم فقه هم با همه اهمیتی که بدان داده‌اند هنوز کتب گذشتگان مشار‌البیان می‌باشند و با کثرت احتیاجی که به مقتضای عصری مردم این زمان به دانستن احکام اسلام و معاوف دینی دارند متأسفانه آثار دانشمندان دینی‌ها از چند جزوه و رساله علمیه که حاوی مسائل تقلید و مقداری از مسائل نجاسات و مطهرات و قدری از احکام صوم و صلوه و اندکی از خمس و زکوه است تجاوز نمی‌نماید و بقیه آن شرایع الهی و قوانین آسمانی متروک و مهجورمانده به طوریکه می‌توان گفت از هزارمسلمان حتی یک نفر

بدان احکام عارف و بینا بلکه مأنوس و آشنا نیست!! در حالیکه چنانکه گفتیم بر حسب فرمان واجد الاذعان:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«و آنچه از نیرو و مهیا ساختن در توان دارید برای [مقابله با] آنان آماده سازید». امت اسلامی در تمام علوم و فنون باید مسلط و مسیطر بر مقتضای زمان و افراد آن در علم و کمال باید سرآمد جهانیان باشد.

در پیرامون وضع اسف آور تعلیم علوم در اسلام

در اینجا چند نکته غزالی مصری در کتاب کیف نفهم الاسلام ص ۳۱-۳۲ می نویسد در مذمت دستگاه فرهنگ مصر.

نظر بوجه مشابهی که دستگاه تعلیمات دینی ما با آن دارد بلکه به مراتب عقب تر است در اینجا آن را یادآور می شویم نامبرده چنین می نویسد:

در کسانی که اکنون در لباس رجال دین (که خوشبختانه در دین لباس مخصوصی برای دانشمندان نیست) درآمده اند چند عیب وجود دارد که از انجام این امر یعنی تبلیغ دین قاصرند.

اول - فقدان خصائص نفسی و ذهنی آنها، زیرا غالب کسانی که داوطلب تحصیل علوم دینی می شوند اشخاص کم فهم و تنگ نظر و درمانده های اجتماع هستند که از انجام کارهای پرمفعت عاجزند و دارای روح بلند و نظر عالی نیستند لذا اینان در مدتهای طولانی که مشغول فحوص و بحث در علوم دینی می شوند جز در چند رشته مقدمات که چندان احتیاج بامعان نظر و تفکر عمیق ندارد در سایر نواحی علوم دینی آنجا که مربوط به وحی یا جوانب درک معارف الهی است تخصص نمی یابند زیرا مغزهای کوچک و همت های پست نمی تواند معانی بلند و معالم عالی اسلامی را دریابد پس همان طور که مالال را شایسته خطیبی و ابله را درخور نجیبی نمی دانیم چنین افراد

وازده‌ای را که صاحب شهوات رذیله و نیت‌های فاسد و عقل‌های کند و نارسا هستند شایسته رسالت دین که باید مسیطر بر عقول و سیراب‌کننده افکار عالی بوده و داعیان مردم از تیره‌گیهای زمین به سوی ملکوت درخشان آسمان باشند بدانیم.

دوم - نقص اطلاعات جامعی که باید دارا باشند، برای اینکه ممکن نیست کسی حقیقت اسلام را درک و آن را به طور صحیح بفهمد مگر اینکه قبل از تعلیم علوم دینی تحصیل ثروت عظیمی از معارف انسانی و تحقیقات کیهانی نماید زیرا قرآن کریم و سنت نبوی متعرض تمام شئون نفسی و کونی و مسائل اجتماعی و تشریحی و

توجهات داخلی و خارجی است، پس کسیکه در این قبیل علوم تسلط و دستی نداشته باشد بفقہ کامل و پخته‌ای نرسیده و مردی است مخدورالفکر و مختل‌التصور! و پرواضح است که چنین کسی نمی‌تواند و نباید در دین خدا که بر سرتا سر شئون حیات بشری حاکم است نظر دهد زیرا آن را درک نکرده و نفهمیده است. آنگاه می‌نویسد بهترین طریقه برای بوجود آوردن مبلغین دینی آن است که از بین کسانی که از مرحله تعلیمات ابتدائی و متوسطه گذشته‌اند افرادی انتخاب شوند که اقلاعه و عشق به درک حقایق داشته و روح اسلامی در وی رسوخ کرده باشد و ثانیاً به بسیاری از رشته‌های علوم آشنا و اصطلاحات آن را فهمیده باشد و لازم است که دانش‌آموز دینی تسلیم طبیعت و ذوق و عملی شود که در آینده بوی واگذار می‌گردد، پس مبلغین داخلی باید غیرمبلغین خارجی باشند و تربیت‌کنندگان اطفال غیرمدرسین طبقه متوسطه و عالی. بدیهی است مطالبی که به آن‌ها گفته می‌شود کم‌کم و کیفیاً متفاوت است علاوه بر آن چیزی که لازم است به ضرورت آن عطف توجه گردد و خوب اطلاعات دامنه‌دار بر معارف اسلامی است که در علوم روانشناسی و اجتماع و اخلاق منشعب و وسعت یافته است و همچنین در علوم گیاه‌شناسی و جانورشناسی و طبیعی و شیمی است که اینک ناچار است نظریه‌ای عمیق و یا لاقلاً سطحی بر تاریخ جهان و نژاد و دیانات و نهضت‌های قدیم و جدید آن افکند و جولانگاه وسیعی بین امت اسلامی و امم دیگر باز کند و به هر حال

جایز نیست کسی اشتغال به تعلیم دین نماید که خود از آن بی بهره یا قلیل الحظ باشد زیرا تصدی کسی به دعوت بسوی خدا یا تبلیغ رسالات الهی که خود او به طبیعت جهان و آفرینش جاهل باشد و یا دارای افکار غلط بوده باشد هیچگاه سزاوار نیست، چنین کسی قبل از آن که به شخص خود جنایت کرده باشد به آن دینی که تعلیم می دهد و به آنچه مردم را به آن دعوت می کند جنایت می نماید!!

سوم - تعلیم دینی در نزد چنین کسی معیوب بوده زیرا به جمله ای از حقایق اسلامی که تعلیم می دهد احاطه کامل ندارد و در ترتیب و تنظیم اجزاء آن یا غلو و یا تقصیر کرده است و چنانکه دیده می شود اکثراً فقه از مسجد و اطراف آن تجاوز نمی کند و سنت نبوی تدریس نمی شود و دانشگاه الازهر که بزرگترین دانشگاه اسلامی است همش فقط مصروف در عبادات شخصی است و کوشش خود را در این باره مصروف می دارد در حالیکه از قانونگزاری های تجاری و اقتصادی و سیاسی که ملت اسلامی بدان محتاج است سخت غافل است.

همان طور که برزگران مصری تصور نمی کنند جز صحرای صاف و بیابان سبز نقطه دیگری در دنیا وجود داشته باشد و اعراب جزیره جز توده های شن و بیابان ریگستان نمی پندارند و ساکنان جزایر صبح و شام فقط دریائی می بینند که بیابان ندارد و زنگیان آفریقا جز جنگلهای بهم پیوسته نمی شناسند همچنین در مقابل آن در هر طایفه ای روی فهم قاصر و علم محدود ای را دانستیهای خود می داند و بس! در حالیکه دینی که حقایق آن را قرآن احصا و پیغمبر بیان کرده است خیلی بزرگتر و عظیم تر از آن هاست و از قضا حقایق دینی مانند دستگاه رادیو و ماشین بهم مربوط است که اگر تمام اجزیه او حاضر باشد ولی یک پیچ بی مقداری که بقدر ده شاهی قیمت ندارد اگر از وی مفقود شود دیگر نمی تواند کار کند.

یک مرض دیگر در پاره ای از دانش آموزان دینی از وسواسی و عدم شخصیت وجود دارد و آن این است که اینان بعد از هفتاد سال تحصیل هنوز خود را قابل فهم آیات و

روایات نمی‌دانند تا آن را به مرحله عمل درآورند و این صرف نظر از عدم قابلیت - یکی از وساوس شیطانی است. پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ فرموده است:

ان الشيطان ربا سبقكم الى العلم فقبل يا رسول الله وكيف ذلك قال ﷺ يقول اطلب العلم ولا تعمل حتى تعلم فلا يزال في العلم قابلا والعمل سوف حتى يموت وما عمل (محججه البضار فيض ص ۸۰)

می‌فرماید: باشد که شیطان بر شما به علم پیشی گیرد عرض کردند: یا رسول الله چگونه چنین می‌شود فرمود: شیطان به طالب علم می‌گوید دنبال علم برو ولی عمل مکن تا خوب بفهمی پس همواره او علم را پیش گرفته عمل را عقب می‌اندازد تا بمیرد و عمل نکرده باشد، و حضرت صادق در روایت مرویه در کتاب شریف کافی در ذیل فرمایش خدای تعالی:

﴿إِنَّمَا تَحْتَنِيَّ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]

«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمانش بیم دارند».

فرمود:

یعنی: «العالم من صدق فعله قوله ومن لا يصدق فعله قوله فليس بعالم»

مقصود خدا از علماء در این آیه شریفه کسی است که کردار او گفتارش را تصدیق کند و کسی که فعلش قولش را تصدیق ننماید عالم نیست.

چهارم عیبی که در دانش‌آموزان دینی است آن است که بین علما و مبلغین و قول و فعل آن‌ها فاصله بزرگی است که احوالشان افعالشان را تصدیق نمی‌کند به سخنانی که آن‌ها از خدا و روز بازپسین و عبادت و تقوی می‌گویند مردم گوش می‌دهند اما وقتی که کردار آن‌ها را می‌بینند حیرت ایشان را فرا می‌گیرد از این فاصله طولانی که بین قول و فعل آن‌هاست! جای تعجب است که وقتی که از طبقه دانش‌آموزان دینی انتقاد می‌شود اینان فوراً در جواب می‌گویند ما فاسدتریم یا دانش‌آموزان دیگر که در کجا و کجا تحصیل می‌کنند؟! اینان که خود باید میزان حق و باطل باشند دیگران را مقیاس و میزان

خود می‌گیرند و خود را با آنان می‌سنجند آنچه ما از این دسته زشت می‌شماریم تن‌زدن آن‌ها از ادای واجب یا لغزش آن‌ها به ارتکاب حرام نیست زیرا این گونه عصیان واضح معدود بر عموم مسلمانان زشت است لاجرم از خاصان خود آن را بسی زشت می‌شمارند و انتظار وقوع آن را از ایشان ندارند در حدیث است.

«الزبانية اسرع الى فسقة القراء منهم الى عبدة الاوثان»

بلکه آنچه مورد مواخذه از علماء و مبلغین است کارهایی است که آن‌ها را به خطا یا خطاهائی می‌افکند که با رسالتی که آن‌ها بر عهده دارند مساس پیدا می‌کند و راهشان را دشوار می‌نماید بیشتر از این طایفه در یک حدود معینی از هدفهای کوچک و پست بکار می‌پردازند آنگاه متوقف می‌شوند! یعنی همین که احساس مواجه شدن با سلطه‌های جابرانه یا تقلیدهای معموله یا اوضاعی که از اصلاح آن مأیوس می‌کنند دیگر دم فرو می‌بندند مثل اینکه برای امر و نهی دائر محدودی است که در میان آن دایره هرچه از حق و باطل می‌خواهد باشد اینگونه ترسها از جباران یا تقلید عوام یا سیطره خرافات بسیاری از علما را بر ترک بسیاری از حدود الهی واداشته تا جائیکه احتمال آن می‌رود که آن حدود مخفی شود بلکه بسیاری از آن‌ها مخفی شده به طوریکه کمتر مسلمانی آن حکم را از احکام دین می‌داند و آنچه به مرور زمان مخفی شده علتش جز ترس و خیانت از اعلان به حق نبوده است، همین علت‌ها بوده که در شرایع در بین اهل کتاب پیشین باعث شد که آن شرایع از بین رفت تا وقتیکه پیغمبر اسلام آمد و مجرای آن شرایع را پاک و عمیق گردد در حالیکه اهواء و آراء باطله آن را پر کرده بود، جائیکه در آیات شریفه می‌فرماید:

﴿يَتَأْهَلُ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾

«ای اهل کتاب، رسول ما به سوی شما آمده است که بسیاری از آنچه از کتاب [آسمانی] را که نهان می‌داشتید، برای شما روشن می‌سازد و از [کوتاهی‌های] بسیاری در می‌گذرد».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۖ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند».

دانشمند نام برده در کتاب دیگرش در بحث اجتهاد یادآور می‌شود: اگر مراد از اجتهاد آن باشد که در مسائلی مانند وضو و غسل و تیمم همه روزه بحث‌های لاطائلی شروع کنیم همان بهتر که باب اجتهاد مسدود باشد زیرا اگر افتتاح باب اجتهاد نعمت و فضیلتی باشد برای آن است که دین اسلام و احکام آن با تطور زمان منطبق و قابل اجراء باشد و گرنه چه فائده‌ای دارد که باب اجتهاد برای ضربات تیمم و خرطات استبرا یا غسل حیض چنین و غسل میت چنان باشد، تطور زمان را در وضع احکام وضو و تیمم و نماز و روزه و عبادات فردی که مطمح نظر فقهاست چندان دخالتی نیست، احکامی قابل دقت و در معرض تطور است که اصلاً تاکنون فقها نخواسته یا نتوانسته‌اند در آن وارد و به بحث و اجتهاد در آن پردازند مثلاً در آیه شریفه:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«و آنچه از نیرو و مهیا ساختن در توان دارید برای [مقابله با] آنان آماده سازید».

که فرمان واجب‌الاذعان خداوندی آن است که مسلمانان همواره مهیا و به قدر استطاعت خود نیروئی برای ارعاب دشمن و حشمت اسلام آماده دارند در سنت نبوی عبارت بود از تهیه تیر و کمان و شمشیر و اسب و امثال آن و پرواضح است که تطور

زمان در اعصار بعد، اقتضای دیگر داشت، تا امروز که مراد از آن تهیه بمبهای هیدروژنی و موشک‌های قاره‌پیما و اقمار آسمان رواست، و البته فقهای اسلام در این مورد باید دارای نظر و اجتهاد باشند و همچنین وسعت میدانهای جنگ امروز که چندین برابر وسعت میدانهای جنگ زمانهای سابق است و وضع کار سربازان جنگی و شهدای عرصه پیکار مانند خلبانان هواپیما و سرنشینان زیردریایی‌ها که هر کدام را در میدانهای جنگ وظایف خاصی است و هرگاه شهید شوند دارای دستورات مخصوصی‌اند، همچنین در اوضاع اجتماعی و رژیمهای سیاسی و فنون صنعت و تغییرات تجارت و امثال آن، اگر باب اجتهاد را مفتوح بخواهیم برای اینگونه مسائل است که با در نظرگرفتن اصول، فروعی را از آن استخراج و استنباط کنیم چنانکه فرموده‌اند:

«انما علينا ان نلقي اليكم الاصول وعليكم التفرع»

وگرنه کوشش و بحث و دقت در اینکه تیمم بر ریگ یا خاک چگونه است مسائلی است که مفروغ منه است و تطور و تغییر زمان در آن دخالتی نیست و فتوای این و آن تأثیری در نتیجه و حقیقت آن نمی‌نماید.

اکنون که سخن بدین جا رسید لازم است یادآور شود که متأسفانه وضع علمی کشورهای اسلامی مخصوصاً از نقطه نظر دینی بسیار اسفانگیز و ملالت‌آور است و بیشتر از آن جهت این موضوع مهم و قابل دقت است که دین مبین اسلام یگانه دینی است که به علم و تعلیم و عالم‌بودن امت خود اهمیت فراوان داده است و تمام علوم از نظر شارع مقدس اسلام لازم و مهم است ولی بدبختانه اخیراً جز قسمت ناقصی از فقه، آن هم نه چیزهای لازمتی، مورد بحث و گفتگوست و پاره‌ای از آن درست در نقطه مقابل نظر شارع قرار گرفته است و گفتگوهای زیاد و القاء شبهات باعث شده که ضد مقصود شارع در جریان است! مثلاً یکی از آن‌ها ربا است، اهمیت حرمت این عمل جهانسوز از نظر اسلام به آن اندازه‌ای است که مباشر آن را محارب خدا و رسول دانسته و اخذی که درهم آن را بیشتر از چندین برابر عمل شنیعتر با محارم خود شمرده است! و در زشتی و

فساد این عمل همین بس که تا امروز دو چنگ بزرگ جهانی را باعث گشت که در هر کدام در حدود صد میلیون نفوس بشری تلف و چقدر از تمدن انسانی ضایع و باطل شود و فساد و قبح آن بقدری واضح و آشکار است که هر طفل ممیزی می‌داند که رباخواران، زالوهای اجتماعی هستند که بدون هیچ گونه زحمت و مسئولیتی دسترنج دستهای کارگر و نتایج زحمات دیگران را در مقابل هیچ بجیب‌زده سنگینی بر جامعه انسانی هستند! این مطلب به این روشنی در نزد پاره‌ای از فقهای ما به قدری مجهول و نامعلوم است که یکی از آن‌ها در کتابی که بر رد محقق ثانی نوشته صریحاً می‌نویسد.

تحریم الربا امر تعبدی لا يتعلق بمصلحة!!

آنگاه راههای حيله را برای رباخواری پیشنهاد می‌کند که باید گفت اینگونه فتاوی از جهل به حکمت احکام است.

تو گوئی اینان مأموریت دارند که زحمات پیغمبر و برکات دین خدا را به هر قیمتی باشد از بین ببرند در حالیکه می‌دانیم که مناط احکام شرعی مصالح و مفسدات واقعی است نه صورت‌سازی! و این گونه نظرها ناشی از جهل به حکمت احکام است. یکی از علمای بزرگ شیعه در لبنان جناب آقای شیخ جواد مغنیه که از بزرگان فقها و از مفاخر تشیع است در کتاب شریف مع الشیعه الامامیه ص ۱۳۱ تحت عنوان (فقه اسلامی در اسلوب جدید) می‌نویسد: در کتب فقهای شیعه و سنی احکامی دیده می‌شود که با هیچ مبدای از مبادی اسلامی متفق نیست و بدبختانه این گونه احکام از حد احصاء متجاوز است که ما پاره‌ای از آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا شاهد باشد بدانچه ما می‌گوئیم. از آن جمله این است که فقهای شیعه اجماع نموده‌اند.

بر آنکه هرگاه عینی در دست کسی بوده باشد و اقرار کند که این مال دیگری است سپس اقرار کند که این مال کس دیگر است مثل اینکه بگوید این مال زید است بلکه مال عمرو است، بر اقرارکننده واجب است که عین آن چیز را به شخص اول (زید) و بهای آن را بدومی (عمرو) بپردازد زیرا در اقرار بین آن دو نفر مساوی بوده است لذا باید عین

را به اولی بدهد برای اقراریکه بدان نموده و قیمتش را بدومی برای اینکه حائل بین او و حق شده است و این حیلولة به منزله تلف است.

اینگونه حکم، ضرر فاحشی بر اقرارکننده است به جهت اینکه حکم بر او، به بیش از آنچه در واقع ثابت است گردیده است! و از آن جمله اینست که باز فقهای شیعه اجماع نموده‌اند بر اینکه هرگاه شخص زورمندی کارگری را به ستم حبس کند و نگذارد او دنبال معیشت خانواده‌اش برود هرچند آن مرد زورمند گناهکار و مستوجب مذمت و عقاب است ولیکن محکوم پرداخت مبلغی که از آن کارگر فوت شده نیست! اما هرگاه چهارپائی را غصب کند منافع آن را ضامن است خواه غاصب از آن چهارپا استفاده کرده باشد خواه نکرده باشد در این حکم استناد این آقایان به این است که انسان چون خودش آزاد است به مال تقویم نمی‌شود پس منافع او نیز چنین است! به خلاف چهارپا که آن و منافعی که به مال تقویم می‌شود!

این حکم با مبدأ حریت و احترام نفوس و اموال منافی است و عرب هیچ تفاوتی بین حبس کارگر که اگر آزاد باشد تحصیل مال می‌کند و بین تعدی بر مال حاصل از او نمی‌بیند.

و از آن جمله مسئله‌ایست که صاحب مسالک و جواهر در باب طلاق آورده‌اند که: همینکه زنی شوهر خود را دوست نداشت و می‌خواهد عقد زناشوئی را فسخ کند راهش این است که از اسلام مرتد شود! در این صورت عقد فسخ گشته و او از شوهرش جدا می‌شود پس همینکه بعد از این به اسلام رجوع کند از او قبول می‌شود و حیلهاش کامل و تمام شده است!! بکاربردن مانند این حیلها را برای تحقق اهوأ و شهوات، هیچ عقل و شرع آسمانی و هیچ قانون زمینی اجازه نمی‌دهد پایان منظور!

شما را به خدا ببینید اینان چگونه سعی دارند که راه و رخنه‌هایی برای تخریب حصار شرع پیدا کنند و آن را بدین روزی که می‌بینید درآورند. هرگاه دین دچار چنین دانشمندانی شود همان بهتر که دانشمند نداشته باشد.

و این همان مصیبتی است که قرآن کریم همواره اولوالعلم را که تولید اختلاف و بغی می‌کنند مورد مذمت قرار می‌دهد. خدا ملت اسلامی را به علمی که او را به حقایق اسلام رهبری کند مرزوق فرماید:

ما در صفحات بعد در بحثهای مسائل حکومت و جهاد اندکی از این مسائل بدون هیچ دلیل را که موجب ذلت و عقب‌ماندگی مسلمانان گشته و اسلام را بدین روز سیاه نشانیده است یادآور می‌شویم. انشاءالله تعالی.

علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است

بعد از علت جهل و نادانی که عمده علت عقب ماندگی و ذلت مسلمین است علت عمده دیگری که میتوان گفت علت العلل انحطاط مسلمانان است همانا موضوع حکومت است که در لسان شرع بخلافت و امامت تعبیر شده و این علت به قدری مهم و بزرگ است و مسلمانان درباره آن به حدی جاهل و نادانند که اگر گفته شود یگانه علت ذلت و انحطاط و عقب ماندگی و بدبختی مسلمانان این مسئله است به یقین خلاف و گزاف نیست و خسارات و جنایاتی که از عدم اعتنا به این موضوع عاید مسلمین ردیده به هیچ مقیاس سنجیده نمی شود!

در اهمیت حکومت و لزوم آن برای هر اجتماعی اعم از اینکه از حیث وحشیت و نادانی در ردیف شیاطین و یا از حیث تربیت و علم در سلسله فرشتگان و مقربین باشند هرچه گفته شود مانند آن است که کسی در اهمیت آب و هوا برای جانداران و ارزش نور خورشید برای موجودات ارضی سخن گوید زیرا گذشته از انسان که اشرف مخلوقات و خلاصه موجودات عالم است حتی بسیاری از حیوانات نیز اهمیت آن را طبعاً و قهراً درک کرده و به تشکیل آن پرداخته اند، تشکیلات زنبور عسل و اجتماع موریه و آشیانه مورچه و دقت و تتبع در زندگانی پاره ای از طیور که هر کدام نسبت به وضع و طبع خود دارای حکومت و تشکیلاتی هستند ما را بی نیاز از اقامه دلیل و شاهد می نماید تا چه رسد به انسان که شریفترین آفریدگان و برگزیده پروردگار جهان است چنانکه در آیه شریفه می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَعْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾ [الإسراء: ۷۰]

«و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در بیابان و دریا آنان را [بر مرکب و غیر آن] سوار کردیم و از پاکیزه ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش چنان که باید برتری دادیم.»

تا آنجا که حافظه تاریخ به یاد دارد هیچگاه هیچ جامعه‌ای حتی اگر دو نفر بوده‌اند که با یکدیگر زندگی کرده‌اند، نبوده مگر اینکه یکی از آن حاکم و دیگری محکوم و بعبارت شرع یکی امام و دیگری مأمور بوده و جای تعجب است که عین این عبارت در احادیث شریفه اسلامی است که وجود امام یعنی همان حاکم، خلیفه، پادشاه، رئیس جمهور، نخست وزیر و هرچه که بنامید در شرع مطهر اسلام از ضرورات و مالا بدمنه است که اگر در دنیا نماند مگر دو نفر، به ناچار یکی از آن امام خواهد بود و معهذا در این موضوع دیر زمانی است در میان مسلمانان به قدری بی‌اعتنائی شده در مسئله حکومت که نظرات بلند شارع آنقدر بدان اهمیت داده و ما به یاری خداوند اندکی از آن را در این مختصر از نظر مطالعه کننده گان می‌گذاریم، که در هیچ موضوعی این اندازه تأکید نشده مگر همان چیزهائیکه وابستگی به همین موضوع داشته است.

غرابت این مطلب بیشتر از آن جهت بزرگ است که دین مبین اسلام عنایت و نظری که به مسئله حکومت دارد به هیچ یک از مسایل دیگر چنین عنایت و توجه نداشته است، زیرا بزرگترین عبادات و اقرب قربات از طاعات را که انجام فرایض عظیمه و جهاد و اجرای احکام حدود و دیات و جمع و جبايت صدقات و زکوات و امثال آن را مربوط و موقوف بوجود حاکم می‌داند و با نبودن حاکم و سلطان و خلیفه و امام تو گوئی بر اکثر احکام و قوانین ابدی خود که باید تا یوم القیام جاری باشد قلم نسخ کشیده و از اجرای همه آنها چشم پوشیده است!! و شما می‌دانید که صرف نظر از شارع مقدس اسلام که به تصدیق تمام عقلا و دانشمندان جهان، عقل کل بوده هیچ دیوانه‌ای مرتکب چنین عمل مسخره‌ای نمی‌شود!!

و بدبختانه مسلمانان در این موضوع مهم به قدری دچار اختلاف و افتراقند که جماعتی از آنان آن را تالی اطاعت خدا و رسول می‌دانند و در هر گونه ظلم و فسق و بغی و کفر چون قتل ذراری پیغمبر و اسارت خاندان آن سرور و کشتار و قتل عام مردم مدینه رسول خدا و هتک نوامیس مسلمین و خراب کردن کعبه و سوزاندن خانه خدا را

به دستور حاکم و خلیفه جایز و روا بلکه اطاعت خدا و موجب قرب الی الله دانسته تخلف از اوامر و نواهی چنین مستکبر متجبری را عصیان پروردگار می‌شمارند و بنا بر این ممیزی بین طهارت و نجاست و تفاوتی میان حق و باطل نمی‌ماند!! از این نظر اگر حاکم و خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب باشد یا معاویه و یا فرمانروایی چنگیز باشد یا عمر بن عبدالعزیز! همه یکسانند و متابعتشان اطاعت خدای سبحان و ندانسته دلیلشان آیه شریفه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

است.

البته ملتی که بین خوب و بد و حق و باطل این اندازه بی‌تمیز و نادان باشد بدیهی است که هر گردنکش متجبر و هر قداره بند فاجر در صدد احراز مقام سلطنت بر می‌آید و به هر حيله و دسیسه‌ای باشد خود را به مسند حکومت می‌رساند تا در آنجا حاکم علی الاطلاق و فرمانروای آفاق گردد و خود را تالی خدا و رسول نماید و به اجرای شهوات و قضای و طرات خود مشغول شود و چون التزام و اجرای احکام اسلام بر خلاف مقتضای شهوات حیوانی است چنین کسی که خود را بدین مقام رسانیده هرگز در صدد اجرای آن احکام برنمی‌آید مگر تا آن حدی که با مصالح او موافق و با اوضاع سلطنت او مقتضی باشد این است که او امر شرع در دست او چون تیغی در کف زنگی مست برای انجام شهوات پست اوست.

کتبی که پاره‌ای از علمای اسلام در اطاعت سلطنت از طرف رعیت نوشته‌اند مانند عقداالفرید و امثال آن و وصایائی که در این مورد کرده‌اند چیزی است که موجب جرأت و جسارت حکام بر طغیان و عدوان بر بندگان خدا سبحان است تا جائیکه عبدالله عمر گفته: (اذا كان الامام عاداً أقله وعلیک الشکر واذا كان الامام جائراً فله الوزر و، علیک الصبر) ودر این مورد تا آنجا افراط شده که باید بدون چون و چرا تسلیم اغراض و اهواء سلاطین شد.

و اما دسته دیگر در این موضوع به یک معنی افراط و به معنای دیگر تفریط نموده‌اند که جز امام معصوم و منصوص و مؤید به معجزات و مسلط بر خوارق عادات که زبان تمام موجودات داند و به روان گشتن جبال و راکد ماندن بحار حکم راند و بقضای حاجات و محالیه و احیای اموات و عظام بالیه پردازد! کسی دیگر را قابل و لایق حکومت نمی‌دانند و اطاعت حاکم را به هر صورتی که باشد در صورت قدرت از تخلف، اطاعت جیت و طاغوت شمرده حرام می‌دانند و تا ممکن باشد و از پیششان بروند و مخالفت او را جایز و فرار از دستورات را واجب می‌شمارند!! و نتیجه این عقیده احراز مقام سلطنت اگر در میان آن‌ها آسان باشد حفظ آن بسی مشکل است و همین اشکال حفظ سلطنت است که اگر در میان شیعیان کسانی به آسانی می‌توانند مقام فرمانروائی را احراز کنند ناچارند که برای حفظ آن مقام به وسایل و وسایطی مشتبت شوند و با مخالفین و متمرذانه جنگ و جدال پردازند این است که سلاطین و فرمان‌روایان شیعه ممکن است در ابتدای امر اشخاص خوب و عادل و مهربان باشند اما همینکه به مشکل حفظ مقام به جهت کارشکنی و عدم اطاعت رعیب برمی‌خورند به سختگیری و فشار و سوءظن و بد اندیشی می‌پردازند و سرانجام غالباً پادشاهانی جبار و فرمانروایانی خونخوار از کار درمی‌آیند همچون شاه عباس و نادرشاه و امثال اینان که تاریخ تراضی احوال نکبت مآل ایشان است و پادشاهان سنی و خلفای عامه مردمانی عایش و هرزه می‌شوند چون اکثر خلفای عباسی و عثمانی و غیر هم و اخیراً فاروق مصر! ولی به حق و درستی که دین مبین اسلام از این هر دو عقیده بیزار و فاصله آن‌ها با دین اسلام فاصله بین بهشت برین و جهنم بئس‌القرار است! و ما بیاری پروردگار این مسئله مشکل و موضوع مهم را در این اوراق توضیح داده و حقیقت آن را تا آنجا که در خور اطاعات ماست به نظر مطالعه کنندگان می‌رسانیم.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان والمستعان.

اینک به ببینیم نظر بلند شارع اسلام در موضوع حکومت و سلطنت چیست و آن را چگونه می‌خواهد!

در اینکه حکومت و سلطنت و بدست آوردن قدرت از محبوبات اسلام است و آن را همواره طالب و جالب است از روشن‌ترین موضوعات و آشکارترین مصرحات آیات با برکات قرآن مجید است.

پروردگار منان در سوره مبارکه آل عمران آیه ۲۶ می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ﴾

[آل عمران: ۲۶]

«و خداوندا، ای دارنده فرمانروایی، به هر کس که خواهی فرمانروایی دهی و از

هر کس که خواهی، فرمانروایی بازستانی»

که دادن حکومت و سلطنت و پادشاهی و قدرت را یکی از نعمای بزرگ خود

می‌شمارد و بعد به طریق لف و نشر مرتب می‌فرماید:

﴿وَتُعْزُزُ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۲۶]

«و هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی خوار سازی»

که به هر کس و هر ملتی که حکومت و سلطنت داد او را عزیز کرد و از هر کس و

هر ملتی که پادشاهی و سلطنت را گرفت او را ذلیل و خوار و منحط و بی‌مقدار خواسته

است و در سوره النساء آیه ۷۵ و ۵۸ می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمَلِكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٨﴾ أَمْ يَتَحَسَّدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا

ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ ءَاتَيْنَا ءَالَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا

﴿النساء: ۵۳ - ۵۴﴾

«آیا آنان بهره‌ای از فرمانروایی دارند؟ پس آن هنگام هم هموزن کمترین ذره‌ای

به مردم نمی‌دهند. آیا با مردم بر آنچه که خداوند از فضل خویش به آنان داده

است، حسد می‌ورزند؟ ما خود به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی بزرگ بخشیدیم».

در این آیه شریفه اولاً اهل کتاب را مذمت می‌فرماید: که اگر چیزی از پادشاهی و سلطنت در دست آنان باشد به قدر نقیری به مردم نخواهند داد آن گاه از عطایای بزرگی که به آل ابراهیم ارزانی داشته بر سبیل منت می‌شمارد تا اینکه پادشاهی و سلطنت را در ردیف کتاب و حکمت که عالیترین نعمت الهی است در آورده و آن را از فضل خدا بر آل ابراهیم شمرده است و در سوره یوسف آیه ۱۰۲ از زبان حضرت یوسف به عنوان سپاسگزاری از پروردگار مقداری از حکومت فرعون مصر را که بر آن جناب داده شده بود شکرگزاری نموده عرض می‌کند.

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ ﴾ [یوسف: ۱۰۱]

و در آیه ۲۵۱ سوره بقره می‌فرماید:

﴿ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ﴾ [البقرة: ۲۵۱]

که بسی واضح است که قتل جالوت و دادن پادشاهی و سلطنت به داود از نعمت‌های بزرگ الهی است و در سوره ص آیه ۳۴ از زبان حضرت سلیمان به عنوان مناجات و تقاضا می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا ﴾ [ص: ۳۵]

که سلطنت و پادشاهی را با کمال تضرع از پروردگار عالم درخواست نماید. اینک باید دید شریعت اسلامی عملاً درباره این موضوع مهم چه اقدامی کرده است؟ آنچه مسلم است اینست که در زمان حیات رسول اکرم ﷺ امر حکومت و سلطنت و اجرای احکام و قضاوت منحصر به شخص حضرت خاتم‌النبین ﷺ بود و کسی از مسلمانان در این امر منازع و مخالف آن حضرت نبود و نباید باشد زیرا حضرتش مهبط وحی الهی و محط فیوضات نامتناهی بود و کسی را نمی‌رسید که در این مورد چون و چرا کند و این مطلب از حیث وضوح احتیاج به هیچ برهان و دلیلی ندارد.

اما بعد از آن حضرت ﷺ مسلمانان دو فرقه شدند دسته‌ای مدعی‌اند که اساساً پیغمبر سخنی دربارهٔ حکومت نگفته و طائفه‌ای معتقدند که این موضوع را بیش از همه احکام مورد عنایت قرار داده و مسئلهٔ ولایت و امامت که در واقع همان حکومت است از نظر پیغمبر محترم از تمام امور اهم و اعظم بوده است.

بدیهی است ادعای دستهٔ اول بسی باطل و نامعقول است زیرا هرگز عقل باور نمی‌کند که پیغمبری که برای آوردن آخرین دین تا آخر عمر دنیا مبعوث شده در موضوعی بدین اهمیت که شعور ادنی‌ترین مردم لزوم آن را درک می‌کند این گونه بی‌اعتنا بماند و دربارهٔ آن هیچگونه دستوری ندهد! و حق بادسته دومی است که آن را اعظم امور برای اصلاح جمهور دانسته است، اما اینکه آیا امر حکومت منحصر فقط بعده معدودی با نام و نشان چنین و چنان تا پایان جهان است و اگر آنها نبودند دیگر کسی حق حکومت ندارد و مسلمانان باید در این امر مهم منتظر بنشینند تا مگر امام معصوم و منصوسی که دارای معجزات و خوارق عادات منصور به جنود سموات و قادر به احیای عظام وفات اموات باشد بیاید و متصدی امر حکومت شود! این هم ادعائی است که متأسفانه با هیچ خردی سازش ندارد!!

و اگر دینی را به این کیفیت بر هر فردی از افراد بشر در هر بحر و بوی معرفی کنند از روی عقل نخواهد پذیرفت و این خود بهترین دلیل بطلان آن دین از نظر عقل زرین است و اگر بنا باشد عقل را کنار بگذاریم و هر گفتهٔ ناصواب و نامعقولی را به نام اینکه از ناحیهٔ دین است بپذیریم علاوه بر اینکه برخلاف نظر دین مقدس اسلام است که به ارباب عقول و ذی‌الالباب اهمیت می‌نهد و همواره در حقانیت خود مردم را به تأهل و تعقل امر می‌فرماید اصلاً وقتی پای عقل در میان نباشد پس حقانیت و بطلان میزانی نخواهد داشت و هر کس هرچه را پذیرفت جای ملامت نیست زیرا بدون عقل تمام حق و بال و خبیث و طیب یکی است پس باید دید نظر اسلام در حق و بال ادعای این دو دسته که بنام سنی و شیعه مدعی پیروی آنند در چه مقام است هر چند به جهت گرد و

غبار اهواء و آراء و تاریکی‌های غرض‌ها و مرضها تا حدی این مسئله مورد ابهام قرار گرفته و باعث اختلاف شدید گردیده است اما برای طالب حق بدون التفات به سر و صدای مغرضین و حب و بغض آن و این می‌توان حقیقت مطلب را چون روز روشن درک نمود و این معنی با رعایت چند اصل، واضح خواهد گشت.

اصل اول: توجه تام و تدبر کافی به آیات شریفه قرآن مجید بدون التفاوت به تأویل و تفسیری که این و آن از ارباب غرض نموده‌اند.

اصل دوم: دقت در اخبار و احادیثی که در این موضوع فریقین نقل کرده‌اند با توجه به اینکه ممکن است هر کدام از دو دسته برای پیش‌بردن مقصود خود از کذب و جعل بری نباشد چون مهمترین موضوعی که انگیزه جعل و کذب است همین موضوع است.

اصل سوم: ملاحظه و تتبع بعمل مسلمین که بعد از رحلت رسول اکرم در این موضوع چگونه وارد و خارج شدند اما در خصوص آیات شریفه چنانکه قبلاً گفتیم امر حکومت امری است مطلوب و محبوب و اکثر احکام اسلام بدان مربوط و موقوف است و خواهد آمد اما در خصوص احادیث یک دسته از آن در خصوص اهمیت موضوع حکومت است که فریقین از پذیرش آن ناچارند و ما به یاری خدا اندکی از آن را به نظر شما می‌رسانیم و اما دسته دیگر در خصوص طرز حکومت و احقیقیت و اولویت که با ملاحظه و دقت در عمل مسلمین صحت و سقم آنها معلوم خواهد شد.

اینک با مطالعه تاریخ می‌بینیم که پس از فوت رسول خدا مهمترین موضوعی که مسلمین را به خود مشغول داشت که حتی جنازه رسول خدا را در خانه او گذاشته قبل از آنکه به عمل کفن و دفن آن حضرت پردازند به امر تعیین خلیفه همت گماشتند و جز معدودی از اهل بیت رسول خدا دیگر مسلمانان در سقیفه بنی ساعده و یا در رکاب اسامه بن زید بودند. خوب! در اینجا از نظر عقل و شرع وظیفه مسلمانان چه بود؟

از یک طرف رسول خدا از دنیا رفته و باید به تجهیز و تغسیل او پرداخت حالا آیا باید عموم مسلمین به این کار پردازند یا تصدی من به الکفایه کافی است؟

از یک طرف چون رسول خدا در میان نیست احکام اسلام که مسلماً با فوت او نباید از میان برود و در موقع اجرا است.

مثلاً اسامه بن زید که عازم یرموک است و سایر مجاهدین که در اطرافند و دشمنانی که در کمین اند و منافقینی که منتهمز فرصتند برای تکلیف هر کدام از این امور احتیاج به مرجع و مصدری است که حاکم یا به اصطلاح خلیفه باشد و پرواضح است که اهمیت این امور در نظر شارع اسلام از کفن و دفن پیغمبر محترم کمتر نیست بلکه به جهاتی مهمتر است زیرا هرگاه غفلت و امهال در تعیین ولی امر و حاکم اسلام که مرکز و مرجع امور است بشود. دشمنان قوی پنجه‌ای مانند ابومسلمه کذاب که در همان زمان حیات حضرت ختمی مرتبت ﷺ دعوی نبوت کرده بود و حتی پای گستاخی را بدان اندازه دراز نمود که نامه‌ای به حضرت نوشت و ادعا کرد که نصف جهان از آن تو نیمی از آن من است و نیز سجاج دختر حارث در همان آوان دعوی دار پیغمبری بود و با پیوند با ابومسلمه و امتزاج با وی نیروی خطرناکی علیه اسلام تشکیل شده بود همچنین ابوطلیحه اسدی و اسود عنسی هر کدام از جانبی بسیاری از مردم را فریفته و با پیروان متعصب که تا پای جان برای همراهی ایشان آماده بودند پایتخت نبوت را در مخاطره می‌داشت و هر آن بیم آن می‌رفت که یکی یا چند نفر از این پیغمبران دروغی پس از شنیدن رحلت حضرت ختمی مرتبت متوجه مدینه گردند و نهال نارس اسلام را ریشه‌کن نمایند بعلاوه دشمنان زخم‌خورده دیگر مانند هرقل و امرای وی که در غسان و یرموک آماده جبران شکست و انتقام بودند و یهودیان فراری بنی‌قریظه و خیبر که از فشار نیروی اسلام وطن مألوف را ترک گفته و در گوشه و کنار در انتظار فرصت بودند.

همه این‌ها چیزهایی بود که مسلمانان را به تعیین مقامی که عهده دار انجام تکلیف اجتماعی و سیاسی مسلمین شود ترغیب می‌نمود. پس اقدام مسلمانان در این امر یک امر خیلی واجب فوری بود که بایستی هر چه زودتر تکلیف خود را در برابر این پیش‌آمدها بدانند و ولی امر و امام زمان خود را بشناسند که:

«من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»

از تواترت آثار اسلامی است.

برای اینکه در این گفته تنها نباشیم و از خود راضیان خودپسند به تهمت و تحقیرمان نپردازند نظر مجلسی را در بیان حدیثی که از خصال و امالی و عیون صدوق در حدیث صفت امام از حضرت رضا علیه السلام در جلد ۷ بحار آورده است شاهد بر مدعای خود می‌آوریم آن بزرگوار در بیان این فرمایش امام که (امر الامامه من تمام الدین) گفته است یعنی شکی در این نیست که امر امامت از امور دین بوده بلکه عظیم‌ترین آنهاست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مسلمانان آن را بر تجهیز رسول خدا مقدم داشتند به اینکه تجهیز آن حضرت از واجب‌ترین امور بود پس ناچار امر امامت (یعنی تعیین خلیفه) از چیزهاییست که پیغمبر مأمور به تبلیغ آن بوده. اجتماع عده‌ای از انصار و افرادی از قریش در سقیفه بنی‌ساعده هر چند نظر خاص چند نفر صاحب غرض هم‌انگیزه آن شده باشد اما به هر حال یک اصل و مایه دینی داشت و یک واجب بزرگ شرعی بلکه همان تعیین ولی امر و حاکم مرجع مسلمین باشد باعث اصلی آن بود و همین معنی بود که یک عده اگر نگوئیم اکثر مسلمین حاضر در مدینه را بسقیفه بنی‌ساعده کشانید و در اطراف سعد بن عباده که اولین آرزومند خلافت و ولایت بود و سپس ابوبکر و عمرو ابوعبیده جراح را جمع نمود و سرانجام قضیه به نفع قریش و مهاجرین که ابوبکر سردار آنان بود خاتمه یافت. آنچه مسلم است این است که اکثریت مسلمانان در این میان نفع شخصی نداشتند که بیهوده طرفداری ابوبکر کنند و حق را از مرکز خود خارج نمایند زیرا ابوبکر نه قبل از اسلام و نه بعد از آن در میان مردم مدینه دارای ایل و قبیله نبود که طرفداری و تعصب قبیله‌اش باعث پیشرفت او گردد و مرد ثروتمندی هم نبود که به واسطه بذل و بخشش دل همگان را به سوی خود جلب کرده باشد (هرچند درمکه علی‌المشهور قبل از اسلام ثروتمند بوده).

از مجموع این قضایا آنچه مسلم به نظر می‌رسد اینست که نظر اسلام در مورد حکومت و اهمیت آن همان است که مسلمین صدر اول بعد از وفات پیغمبر ﷺ بدان پرداختند و حتی آن را بر تغسیل و تکفین جنازه آن حضرت که من به الکفایه بدان اقدام نموده بود مقدم داشتند و اینکه در این مورد به شور و نظر اجماع پرداختند نیز کاملاً به صواب بود زیرا در امر حکومت و جهاد و امثال آن باید به شوری پرداخت که ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۱ [الشوری: ۳۸]. اما آنچه را می‌توان بر ایشان خطا گرفت آن است که اولاً

۱- علامه نائینی در کتاب تنزیة المله می‌فرماید: شورای عمومی بنص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدسه نبوی ﷺ که تازمان معاویه محفوظ بود این حقیقت از مسلمات اسلامیه است ودلالت آیه مبارکه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلا است مکلف فرموده است بر این مطلب در کمال بدهت و ظهور است بعد استدلال به آیه مبارکه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب (واشیروا علی اصحابی) نموده و متابعت رسول خدا را در مشورت از ردی اصحاب با اینکه رأی مبارکش برخلاف آن‌ها بود و صدماتی که از این ناحیه تحمل فرمد یادآور شده می‌گوید: عدم تخطی خلفای اولین از این سیره مقدسه در ترقیات فوق العاده مترتبه بر آن هم از وقایع صدر اول تفصیلاً معلوم است. آنگاه به شرح خطبه حاضرین امیرالمؤمنین پرداخته سرانجام می‌فرماید: چقدر سزاوار است ما مدعیان والای تشیع اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم بعد چنین نتیجه می‌گیرد که پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامیه را اگرچه متصدی مغتصب باشد به قدر قوه تحفظ کنیم و بعد از دست آخوندهای درباری و سواسی فریاد کشیده می‌گوید: زهی اسف و حسرت که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی چقدر از مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی‌خبریم

و حتی آیه واضح الدلاله را هم گویا در کتاب مجید الهی عز اسمه هرگز نخوانده و یا به مفادش بر نخورده یا آنکه بواسطه منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان:

﴿نَبَدَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۱] را تجدید نمودیم. مؤلف.

با وجود نصوص فراوانی که از حضرت خاتم پیغمبران درباره علی بن ابی طالب شرف صدور یافت مخصوصاً نص یوم الغدیر که تواتر و اشتها آن کالشمس فی رابعه النهار است آنان را احتیاج به این شور و اجتماع نبود زیرا این امور در وقتی لازم است که نص وجود نداشته باشد.

ثانیاً بر فرض اینکه نصی صریح وجود نداشت و یا نصوص وارده را همه نشنیده بودند یا آن‌ها را نمی‌توانستند با ولایت و خلافت تطبیق کنند چرا آن حضرت را گذاشته و دیگری را به خلافت برداشتند؟!

ما چون بتمام مسلمانان آن زمان که اکثراً شرف مصاحبت پیغمبر را داشتند و ممدوح قرآند نمی‌توانیم گمان بد داشته باشیم و از آن طرف نمی‌توانیم از این همه مرحجات و منصوصات وارده درباره علی بن ابی‌طالب صرف نظر کنیم ناچاریم که بگوئیم امر بر آن مسلمانان مشتبه شده و چون بیعت ابوبکر به قول عمر فلتة و ناگهانی بود و خوف و رعبی که از فوت پیغمبر بر مسلمین رخ داده بود و شاید ارباب اغراض هم بنا به مصلحت خود آن را تشدید می‌کردند باعث شد که قبل از اندیشه کافی و تدبر کامل به عمل بیعت که در شریعت امری بسیار مهم و عظیم و لازم الوفا و واجب الرعایه است پرداختند و یک وقت متوجه شدند که تیر از کمان خارج شده و دیگر اعاده آن امکان ندارد مگر اینکه خود ابوبکر بیعت را اقاله کند و امیرالمؤمنین نیز از حسن ظن خود به مسلمانان گمان نداشت که آن همه نصوص و تصریحات را درباره وی نادیده بگیرند به همین جهت هم وقتی عباس به او پیشنهاد بیعت کرد فرمود (اولها غیری) و تصور نمی‌کرد که مردم اولی و احق و افضل و اعلم را گذاشته به دیگری بپردازند.

تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است

علاوه بر دستور محکم ﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشُّورَى: ۳۸] حقیقت مطلب هر چه باشد (ژیرا اکنون ما در صدد اثبات ورد اقوال نیستیم) آنچه مسلم است این است که در

موضوع حکومت و خلافت رویه شوری و انتخاب مورد عمل و تصویب تمام مسلمین در همان صدر اول شد و حتی خود امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین این رویه را تصویب و تجویز کرده و بنای تأسیس و تشکیل حکومت اسلامی را بر آن گذاشتند و در نهج البلاغه می فرماید:

ولعمري لان كانت لا تنعقد الامامة حتى تحضرها عامة الناس ما الى ذلك سبيل ولكن اهلها يحكمون على من غاب عنها ثم ليس الشاهدان برجوع ولا للغائب ان يختار.

که فقرات مبارکه بیانات شریفه دال است بر اینکه برای انعقاد بیعت برای امامت و خلافت همان اهل حل و عقدی که در پایخت نبوت هستند و آشنا تر از همه مردم به مقررات و قوانین اسلامند همینکه کسی را انتخاب نمودند او حاکم و امام می باشد و دیگر کسی را نمی رسد. و در نامه ای که به معاویه نوشته است صریحا این معنی را تأیید می فرماید: چنانکه در نهج البلاغه و سایر کتب معتبره است.

انه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر وعمر على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يردوا انما الشورى للمهاجرين والانصار فان اجتمعوا على رجل وسموه اماما كان ذلك على الله رضا فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الى ما خرج منه فان ابي قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه الله ما تولى.

می بینید که حضرتش در این فقرات مبارکه چگونه مقررات تعیین حاکم و امام و خلیفه و سلطان و هر چه باشد بدین مضمون بیان می فرماید که با من بیعت کردند همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کردند به همان تفصیلات و مقرراتی که با خلفای گذشته بیعت شد.

پس آن کسی که حاضر است نمی تواند کس دیگر را اختیار کند و غائب را نمی رسد که آن بیعت را رد نماید و شوری فقط حق مهاجرین و انصار است که درک صحبت پیغمبر را کرده و از همه مردم به مقررات اسلام در انتخاب حاکم آشنا تر و داناترند پس اگر آن ها بر مردی اجتماع نموده و او را امام نامیدند این مورد پسندیده خداست.

اگر کسی از امر ایشان به طعنه زدن و ملامت کردن یا احداث بدعتی (یعنی رویه تازه‌ای در امر حکومت احداث کرد) خارج شد چنین کسی را به امری که از آن خارج شده برمی‌گردانند پس اگر سرکشی کرد و تسلیم نشد به گناه اینکه بر غیر طریقه مؤمنین است با او مقاتله می‌کنند و مادامی که در مخالفت بسر می‌برد خدا کفایت او را از مسلمانان خواهد نمود و او را به سزای خود خواهد رسانید.

در کتاب شریف بحارالانوار جلد هشتم و همچنین در ارشاد شیخ مفید وارد است.

لما اعتزل سعد ومن سمیاه امیر المؤمنین وتوقفوا من بیعته قام علیه السلام وحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس انکم بايعتموني علی ما بویع علیه من کان قبلي وانما الخیار للناس قبل ان یباعوا فلا خیار لهم وان علی الامام الاستقامة وعلی الرعیة التسلیم وهذه بیعة عامة ومن رغب عنها رغب عن دین الاسلام وتبع غیر سبل اهله.

در این فقرات مبارک می‌فرماید: ای مردم شما با من به همان قراری بیعت کردید که با خلفای قبل از من: ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید البته قبل از اینکه مردم بیعت کنند اختیار دست خودشان است که خوب در قضیه دقت کنند و به صلاح و فساد امر بیندیشند اما همینکه بیعت کردند دیگری اختیاری برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و بر امام و آن کسی که به پیشوائی وی بیعت شده است، لازم و واجب است که استقامت ورزد (و به اقبال و اعراض بهانه جویان اهمیت نگذارد) و بر رعیت است که تسلیم شود در این بیعت عمومی (که وظیفه عموم مسلمین است) کسیکه از آن روی‌گردان باشد در حقیقت از دین اسلام روی‌گردان است (زیرا قانون اسلام این است) و چنین کسی غیرطریقه‌مسلمین را پیش گرفته است) و این فرمایش حضرت اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ

مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ [النساء: ۱۱۵]

«و هر کس پس از آنکه هدایت برای او روشن شد با رسول [خدا] مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پیروی کند او را به آنچه روی کرده واگذاریم و او را به جهنم در آوریم. و بد جایگاهی است.»
چنانکه در نامه شریف خود به معاویه نیز همین آیه را متذکر شدند آنجا که فرمودند:

«فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین»

خدایا! چگونه این مسلمانان دین قویم و صراط مستقیم تو را ضایع کردند با اینهمه حجج واضح و آیات ساطعه خرابکاری مسلمانان کار را به آنجا کشانیده که گفته شده: در اسلام دستور حکومت نیست و هرج و مرج است چنان که وضع حاضر مسلمانان بهترین گواه این مدعا است.

در این مورد آنچه از وسواسان و بهانه تراشان شنیده می شود که فرمایش حضرت از روی تقیه بوده یا طبق مذاق و عقیده معاویه خواسته او را محکوم کند سخنانی است که در مقابل بینه و برهان و بیانی است که در برابر عیان کمترین ارزش را ندارد.

حکومت طبق دستور قرآن: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشُّورَى: ۳۸]. بنابر مشاورت است و عمل اصحاب پیغمبر که تمام آنان را منافق و کافر نامیدن از هیچ ملحدی سر نمی زند برخلاف عقل و وجدان و تکذیب آیات قرآن است و بعلاوه خود مولای متقیان بدان تسلیم و مخالفت آنان را گناه عظیم می شمارد و در تمام عمر مبارک خود به مقتضای آن عمل فرمود اگر همه اینها تقیه باشد پس غیر تقیه آن کدام بوده؟!

این استقامت رفتار و آن صراحت گفتار هر کسی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ناچار می نماید که با نهایت تسلیم مطیع این مقررات باشد و آن را اصل و حقیقت دستور اسلام در مورد حاکم و امام بداند و اگر خدا و پیغمبر محرمانه به گوش کسی چیزی گفته اند برخلاف آنچه از کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره مسلمین بدست می آید اگر چنین سخن محرمانه ای حجت باشد برای همان محرم حجت است و دیگران

نمی‌توانند بدان بهانه از مقررات اسلام شانه خالی کنند و خود را به مرده بازی و وسواسی زنند!!

علاوه بر اینکه عقل و وجدان بر حسن این رویه و خوبی این شیوه حاکم و شاهد است و وضع و ترقی ملل متمدنه عالم هنوز بدان کمال نرسیده اما به هر حال نزدیک به همین رویه است که اسلام مقرر فرموده و اگر کسانی به این مقررات راضی و تسلیم نیستند بگویند پس برای تعیین حاکم چه طریقی خوب است به شرط آنکه از مقررات دین خارج نشده و امور محالی را پیشنهاد ننمایند.

اینک ما مقررات اسلام را در تعیین حاکم و طرز حکومت تا آنجا که از مطالعه آثار و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام بدست آورده‌ایم در معرض مطالعه اهل هوش و انصاف می‌گذاریم تا بدانند نظر خود ال بیت در این مورد چه بوده است بنا بر اخبار و آثار وارده بر عموم مردم مکلف واجب است که برای تعیین حاکم و نصب امام عادل که در عرف شرع همان حاکم رئیس دولت است پس از فوت یا عزل حاکم سابق قیام و با شور و مشورت و انتخاب به هر صورتی که مقتضی است اقدام نمایند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنا بر آنچه علامه مجلسی در جلد هیجدهم بحار و سلیم بن قیس هلالی روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود:

والواجب في حكم الله وحكم الاسلام على المسلمين بعد ما يموت امامهم او يقتل؛ ضالا كان او مهديان ان لا يعملوا عملا ولا يقدموا يدا ولا رجلا قبل ان يختاروا لانفسهم اماما عفيفا عالما عارفا بالقضاء والسنة يجيبي فيهم ويقيم حجهم وجمعهم ويجبي صدقاتهم.

در این فقرات مبارک می‌فرماید هم در حکم خدا و هم در حکم اسلام بر تمام مسلمانان واجب است که بعد از اینکه پیشوای سیاسی آن‌ها مرد یا کشته شد خواه آن امام شخصی گمراه و خواه هدایت شده باشد، واجب است که مسلمانان هیچ عملی انجام ندهند و دست از پا نزنند قبل از اینکه برای خودشان یک نفر پیشوای عقیف دانای

عارف به قضا و سنت اختیار و انتخاب نمایند تا مالیات آن‌ها را جمع‌آوری نموده وحج و جمعه آن‌ها را بر پا دارد و صدقات و زکوه آن‌ها را به مصارف لازمه برساند.

شما در کدام دین و مذهب و در چه ملت و امتی دستوری بدین عضویت و اهمیت سراغ دارید.

افسوس که مسلمانهای اسمی اصلاً نمی‌دانند که چنین دستوری در میان دستورات مذهبی آن‌ها وجود دارد.

زیرا چیز دیگری غیر از ضربات تیمم و خطرات استبراء و امثال آن چیز دیگر نشنیده‌اند! و نمی‌دانند حکومت یعنی چه؟

اساساً تعیین حکومت یک حق عمومی است و مربوط به خود مردم است چنانکه در فرمایش امیرالمؤمنین دیدیم که می‌فرماید:

«الامامة لا تنعقد حتى تحضرها عامة الناس»

و در خطبه امیرالمؤمنین منقوله در ارشاد مفید و جلد هشتم بحار است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وانما الخيار للناس قبل ان يبایعوا»

در این جا لازم است که در پیرامون کلمه امام که اخیراً در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان معنای خاصی پیدا کرده توضیحاتی داده شود، باید دانست که کلمه امام در اصطلاح شرع به پیشوای سیاسی اطلاق می‌شود و در فارسی معنای آن پیشواست و چون در دین اسلام امور دینی و سیاسی از یکدیگر منفک نیست اینست که پیشوای سیاسی همان پیشوای دینی است و این حکم هر چند در مورد عمل اعم است یعنی بهر پیشوائی هر چند در راه پیمائی و نماز و غیر آن سمت پیشوائی را داشته باشد امام می‌گویند اما متبادر به ذهن همان معنای پیشوای بزرگ سیاسی است که به آن خلیفه و حاکم و سلطان هم می‌گویند و اگر می‌بینیم درباره پاره‌ای از بزرگان دانشمندان چون امام غزالی و امام فخر رازی و امام فلان و فلان گفته می‌شود به معنای مجازی آن است و گرنه در کتاب و

سنت این کلمه به چنین معنایی استعمال نشده و اگر هم استعمال شده باشد به قدری کم است که در قبال معنای اولیه چندان ارزشی ندارد البته امام به معنای من یقتدی به آمده که درباره ائمه معصومین اطلاق می شود و به معنای قصد نیز آمده ولی آن را از معنایی که فوقاً توضیح شد خارج نمی کند و بیشتر آنچه در اخبار از معصومین درباره امام رسیده همین معنی را افاده می کند مثل این فرمایش حضرت رضا علیه السلام که می فرماید:

«ان الامامة اساس الاسلام وفرعه السامی»

تا آنجا که می فرماید:

«وامضاء الحدود والاحکام ومنع الثغور والاطراف»

که پرواضح است که مراد از امام، پیشوای سیاسی است که اجرای حدود و احکام کرده و سرحدات را حفظ می نماید و حتی آنکه می فرماید:

«والامام یجلل حلال الله ویحرم حرام الله ویقیم حدود الله ویذب عن دین الله»

که باز مراد همان پیشوای سیاسی است که می تواند حلال خدا را به مجرای حلال اندازد و جلوگیری از حرام خدا کند و حدود الهی را بر پا دارد و از دین خدا محافظت نماید! از این حدیث شریف هم اهمیت حکومت و هم شرایط حاکم بدست می آید اما نه به آنطور که محال اندیشان آن را در گرو وجود امام معصوم و منصوص محی الاموات گذارند و شریعت الهی را به این انتظار مهجور و متروک بلکه منسوخ نمایند! همچنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت وارده در جلد هفتم بحار و نهج البلاغه در شرایط امام و حاکم می فرماید:

«وقد علمتم انه لا ینبغی ان یکون علی الفروج والمغانم والاحکام وامامة المسلمین البخیل فتکون فی امواهم نهمه ولا الجاهل فیضلمهم بجهله ولا الجافی فیظلمهم بجفائه ولا الخایف فیخذ قوماً دون قوم ولا المرأثی فی الحکم فیذهب بالحقوق ویقف بها دون المقاطع ولا المعطل للسنک فیهلك الامة...»

که مضمون فقرات مبارک آن است که کسیسکه متصدی امور فروج و تقسیم غنائم و اجرای احکام و پیشوائی مسلمین می‌گردد نباید بخیل باشد تا روی بخل خود اموال آنان را ببلعد و جاهل نباشد تا ایشان را گمراه کند و جفاکار نباشد تا به جفای خود مردم را بیچاره کند و اموال مردم را به جهت دوست و رفیق گرفتن حیف و میل نماید و رشوه خوار نباشد تا حقوق مردم را از بین ببرد و سنت را معطل و موقوف کند تا امت را به هلاکت افکند.

آری این شرایط پیشوای مسلمین است که حیازت آن در شخص مسلمان خیلی آسان بوده لااقل محال نیست تا آن را خاص امام معصوم منصوب چنین و چنان کنند و با نبودن او تمام این جنایات مشروحه در این حدیث شریف را بر مسلمانان روا دارند - و حضرت زین العابدین علیه السلام در رساله حقوق می‌فرماید (وکل سائس امام) باز حضرت امیرالمؤمنین چنانکه در نهج البلاغه است به عثمان می‌فرماید:

فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هادي فاقام سنة معلومة وامات بدعة مجهولة وان السنن لنيرة لها اعلام وان البدع لظاهرة لها اعلام وان شر الناس عنه الله امام جائر.

در این فقرات مبارک می‌فرماید: بهترین و فاضلترین بندگان خدا در نزد خدا امام عادل است که اولاً خود هدایت یافته و تربیت شده باشد پس سنتی را که معلوم است اقامه نماید و بدعتی را که مجهول است و در دین خدا شناخته نشده بمیراند و از بین ببرد و انتقاض سنت خیلی روشن است و دارای اعلام و نشانه‌ها بوده و بدعت بسی ظاهر است و دارای علاماتی است (یعنی برای تشخیص آن زحمتی نیست و بدترین مردم در نزد خدا امام جائر و پیشوای ستمکار است)

در این حدیث شریف اولاً علائم و شرایط پیشوای سیاسی مسلمین را بیان می‌کند و امام را به عادل و جائر تقسیم می‌نماید و منحصر بعدد معدودی نمی‌داند زیرا شرط پیشوائی فقط عدالت و دانائی و تقوی است که تمام مردم بداشتن این صفات مأمورند و امام مسلمین بدان مخصوص و مشروط است و البته امام و پیشوا بایستی عادل باشد.

در کتاب شریف کافی و جلد هفتم بحارالانوار از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است که آن حضرت فرمود:

قال رسول الله ائمة مؤمن او مسلم مات وترک دیناً لم یکن فی فساد ولا اسراف فعلی الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک ...

که در این حدیث یکی از وظائف حکومت و پیشوای مسلمین که امام نامیده می‌شود آن است که وام مسلمان مدیونی که مقروض بوده و قرضش در فساد و اسراف صرف نشده باید آن را امام ادا نماید و اگر ادا نکند گناه آن وام برگردن امام است! واضح است که اگر مراد از امام معصوم بود گناه‌پذیر نبود تا چنان قیدی شود و در حدیث زراهِ می‌فرماید:

در ثمن عبدی که مرتکب زنا شده باشد (و علی امام المسلمین این بدفع ثمنه الی مولاہ من سهم الرقاب) ایضاً در کتاب کافی از حضرت امام محمدباقر روایت شده که فرمود:

«قال رسول الله لا تصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال ورع یحجزه عن معاصی الله وحلم یملک به غضبه وحکم الولاية علی من یلی حتی یكون لهم کا الوالد الرحیم»

و فی روایه اخری (یکون للرعية کا الاب الرحیم) می‌بینید که در این حدیث، شرایط پیشوائی را فقط سه خصلت می‌داند که هر مردی که دارای آنها بود می‌تواند امام مسلمانان باشد: اول ورع و تقوائی که او را از معاصی خدا بازدارد. دوم حلمی که بوسیله آن بتواند مالک غضب خود شود، سوم – با مردم در امر ولایت خوش رفتار باشد و با رعیت خود مانند پدر مهربان باشد و تحصیل این صفات برای یک نفر مسلمان خیلی مشکل نیست که منحصر به امام معصوم و منصوص شود و بسیاری از پادشاهان را می‌شناسیم که دارای این صفات به حد اکمل بوده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«من نصب نفسه للناس اماماً وفعليه ان يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه ومعلم نفسه ومؤذنها احق بالاجلال من معلم الناس ومؤدبهم»
حضرت اميرالمؤمنين در جواب طلحه و زبير همينکه گفتند که (نبايعک علی اننا شرکائک) به این شرط با تو بيعت می‌کنیم که شریک در حکومت باشیم) فرمود:

هل يصلح ان يدبر امر الرعية امامان وهل يجتمع السيفان في غمد؟

آیا درست است که امر رعیت را دو امام تدبیر کنند و آیا هرگز دو شمشیر در یک غلاف اجتماع می‌کنند؟ که در اینجا هم معنای امام به معنای همان حاکم و پیشوای سیاسی است و در نهج البلاغه می‌فرماید:

«ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه الا بلاغ بالموعظة والاجتهاد في النصيحة والاحياء للسنة واقامة الحدود على مستحقها واصدار السهمان على اهلها»
در کتاب کافی و وافى از ابو حمزه ثمالی است که می‌گوید:

«سئلت ابا جعفر ما حق الامام على الناس قال حقه عليهم ان يسمعوا له ويطيعوه قلت فما حقهم عليه قال يقسم بينهم بالسوية ويعدل في الرعيه فاذا كان ذلك في الناس فلا يبالي من اخذها هنا وهنا»

که معنای کلمه امام بحاکم و پیشوای سیاسی بسی واضح است و حضرت امام زین‌العابدین در رساله حقوق مرویه از تحف العقول و خصال و کتاب رسائل کلینی می‌فرماید:

(فحقوق ائمتک ثلاثة اوجبها عليك حق سائسک بالسلطان ثم سائسک بالعلم ثم سائسک بالملك وكل سائس امام).

آنگاه حقوقها را می‌شمارد تا می‌فرماید: (ثم حق امامک في صلوتک) که معلوم می‌شود امام جماعت هم یکی از امامهاست! بعد در شرح حقوق ائمه می‌فرماید: (فاما حق سائسک بالسلطان) آن کسیکه سائس و کارگزار و از طرف دولت است و به اصطلاح امروزه

فرماندار یا رئیس شهربانی است حقش آن است ... که چنین و چنان کنی بعد حقوق سائس علم را می‌شمارد آنگاه می‌فرماید: (واما حق سائسک بالملک فنحو سائسک بالاسلطان الا ان هذا یملك مالا یملكه ذات تلزمک طاعة في ما دق وجل الان ان یخرجک من وجوب حق الله) در اطاعت سلطان می‌فرماید: (فاما حق سائسک بالسلطان فان تعلم انک جعلت له فتنة وانه مبتلي فيک بما جعله الله له عليك من السلطان وان تخلص له في النصيحة وان لاتماحکه وقد بسطت يده اليک فتکون سبب هلاک نفسک وهلاکة) این صفات هیچکدام با ائمه معصومین سازگار نیست و حال اینکه خود حضرت آن‌ها را امام نامیده فرمود (کل سائس امام) هرگاه این شرایط را موقوف و منحصر به امام معصوم بدانیم می‌بینیم از ائمه دوازده‌گانه سلام الله علیهم اجمعین جز امیرالمؤمنین و چند صباحی حضرت امام حسن علیه السلام دیگران واجد این مقام نگشتند و بیان این صفات و شرایط یک چیز غیرلازم و بی‌فائده بوده است زیرا در مردم عادی و عصور غیبت که موردعمل ندارد و اگر امام معصومی هم آمد که به خواندن نهج‌البلاغه و کافی و کتبی که شیخ طوسی و کلینی و شیخ مفید و امثال ایشان نوشته‌اند احتیاج ندارد که مطالعه کند و ببیند فلان راوی از فلان و او از بهمان و او از فلان امام در وظایف امام چه حدیث کرده است و چه دستوری در آن‌ها نوشته شده.

تا آن حضرت آن‌ها را بار بندد! او معصوم است و خود به صلاح کار خود از همه بیناتر است و حتی بنا به بعضی از روایات حضرت مهدی از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین از همه داناتر است پس احتیاج به این حرفها ندارد! خداوند قوی عقل و شعور نصیب آن کسانی کند که از روی سادگی و نفهمی مرتکب این گونه اقوال می‌شوند و نابود کند آن کسانی را که با دین خدا بازی می‌کنند و موجب این گونه ذلت و نکبت برای مسلمین می‌شوند و آنان را از نعمت حکومت شرعی بدعوی اینکه باید فقط امام معصوم و منصوب باشد محروم کرده دشمنان را نسبت به اسلام جری و ظالمان را قوی و ملت را غوی و پیچاره و سرگردان نموده‌اند، و حال اینکه به دلیل عقل و نقل و راهنمای وجدان و نص کتاب و اخبار اهل بیت قرآن تعیین و نصب حاکم بر عموم

مسلمین واجب است و آن همین است که عادلترین و با تقواترین مردم را تا آنجائی که شناخته و لایق می‌دانند برای حکومت خویش انتخاب نمایند اما دلیل از کتاب، اگر نبود مگر همان آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰] که با ایجاز کلام شامل جامعترین و عالی‌ترین معنا در این مقام است کافی بود زیرا داشتن تشکیلات حکومت و سازمان سیاسی اولین مقدمه و نخستین پایه اعداد نیرو، برای مقابله و ارعاب دشمنان خارجی و اصلاح شئون داخلی است و چون احکام اسلام الی یوم القیامة باید در جریان باشند. (و حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة) پس هرگاه انجام واجبی مقدمه‌ای را ایجاب کند تهیه آن مقدمه نیز واجب می‌شود.

این در صورتی است که دستور صریحی در این باب داده نشده بود و حال اینکه آنچه قبلاً یادآور شدیم و آنچه بعد از این خواهد آمد هر منصف هوشمند را قانع و معتقد می‌کند که امر حکومت در اسلام از روشن‌ترین امور است ملاحظه آیات الهی و مطالعه سیره نبوی و مسلمین صدر اول برای بدست آوردن این حقیقت بهترین برهان است. و از طریق سنت همان حدیث شریفی که قبلاً از مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور داشتیم و باز یادآور می‌شویم که می‌فرماید:

«والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل؛ ضالاً کان او مهدیاً... ان یختاروا لأنفسهم اماماً»

چنانکه در صفحات قبلی گذشت و احادیثی که بعد از این می‌آوریم و عقل و وجدان به صحت حقیقت آن حاکم است.

و در کلمات قصار نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

(السلطان وزعة الله فی ارضه وقیل ما یزع الله من الدین بسلطان اکثر مما یزع عنه بالقرآن).

که سلطان و حاکم پاسبان و حافظ دین و پناهگاه خدا در زمین است و برکت وجود او چیز یاست که از قرآن بیشتر است.

و اساساً کسانی که حکومت را با آن شرایط ناممکن (مشروط بوجود معصوم) دانسته و برده‌اند آن را به بال جبرئیل چسبانیده‌اند در حقیقت شعارشان همان شعار خوارج نهروان بی‌ایمان است که می‌گفتند (لا حکم الا لله) چنانکه این گمراهان بی‌سر و سامان نیز با خرد پریشان خود همین را می‌گویند و مدعی‌اند که جز خدا کسی حق حکومت بر مردم ندارد و آن هم فقط بوسیلهٔ امام معصوم است و امام معصوم هم که در ظرف این چهارده قرن جز چهارده سال متصدی حکومت نشد پس در بقیهٔ ادوار و اعصار برای بشر دیگر تکلیفی در این باره نیست و به اصطلاح خودشان (رفع القلم) است! شکی نیست که کسی بر بشر جز خداوند اکبر صاحب اختیار نیست و انتصاب حاکم و تسلیم به او امر و نواهی او که اجرای حکم اسلام است همان حکم خداست حال به بینید عقیده اینان چگونه عین عقیده خوارج در باب حکومت است.

در خطبهٔ چهلم نهج البلاغه مرحوم سید رضی می‌نویسد:

لما سمع قولهم لا حکم الا لله قال عليه السلام كلمة حق يراد بها الباطل نعم لا حکم الا لله ولكن هولاء يقولون لا اماره.

جنابش همینکه شنید که خوارج شعار می‌دهند که لا حکم الا لله (حکومت جز برای خدا نیست) فرمود کلمهٔ حقی است که بدان باطل را اراده می‌کنند آری حکم راندن جز خدای را نیست و لکن اینان می‌گویند فرماندهی و حکومت نباید باشد!! آنگاه فرمود:

«وانه لا بد للناس من امير بر او فاجر يعمل في أمرته المؤمن ويستقمع فيها الكافر ويبلغ الله فيها الاجل ويجمع به الفئ ويقاتل به العدو وتأمنه السبل ويؤخذ به للضعيف من القوى حتى يسترجع بر ويستراح من فاجر»

می‌فرماید برای مردم ناچار است که امیری و فرماندهی بوده باشد حال خواه آن امیر خوب و نیکوکار باشد یا فاجر و بدکردار تا در پناه فرمانروائی او مؤمن بعمل پردازد و کافر نیز در آن از حیات خود بهره‌ور شود و مدتهای الهی به سر رسد (گویا اشاره به آنست که هر کس مجال آن یابد که مطابق ذوق و استعداد خود طریق کمال را به پیماید

و مورد خطاب ﴿أَوْلَمَ نُنَعِمْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ﴾ [فاطر: ۳۷] گردد و غنائم و مالیات بوسیله او جمع‌آوری شود و بوسیله او با دشمنان جهاد و قتال صورت گیرد و بوجود وی راهها ایمن شود و به توسط وی از قوی برای ضعیف داد گرفته شود تا نیکو کار به آسایش رسد و از شر بدکار آسودگی دست دهد بیهقی نظیر این حدیث و شریف را از امیرالمؤمنین روایت کرده به این عبارت که قال عليه السلام:

«لا يصلح الناس الا بامير بر او فاجر، قالوا هذا البر فكيف بالفاجر؟ قال ان الفاجر يؤمن الله به السبل ويجاهد به العدو وجيبي به الفبي ويقام به الحدود ويحج به البيت ويعبد الله في المسلم آمننا حتى ياتيه اجله»

در جمله می‌فرماید مردم را اصلاح نمی‌کند مگر امیر و فرماندهی خواه نیکوکار باشد خواه بدکار، عرض کردند نیکوکار معلوم است ولی بدکار چگونه اصلاح می‌کند؟ فرمود: خدا بوسیله همان بدکار راهها را امن می‌کند و بوسیله او جهاد با دشمنان را صورت می‌دهد و به توسط او مالیات را جمع‌آوری نموده بوجود وی حدود را اقامه می‌کند و باو حج بیت‌الله را انجام می‌دهد در حکومت همان فاجر هم مسلمان خدا را در حال امن آسایش عبادت می‌کند تا اجلش فرا رسد. می‌بینید که در تمام این فقرات استناد فعل را به خدا می‌دهد یعنی در واقع حکومت از آن خدا است زیرا هر چند فرمانده خود فاسق و فاجر است اما فرمانهائی که می‌دهد: عبارتست از امنیت راهها و جهاد با دشمنان دین و جمع‌آوری مالیات و اقامه حدود و حج بیت‌الله. تمام این‌ها فرمانهای الهی و احکام دین است که اجرا می‌شود پس در حقیقت حاکم همان خدا است.

شما را به خدا حالا به بینید آن کسانی که می‌گویند حاکم و خلیفه فقط و فقط باید امام معصوم و منصوب باشد و اگر او نبود تمام این احکامی که فوقاً گفته شد باید معطل و موقوف بماند تا خودش بیاید!!

چقدر از دایره شرع و عقل ارج و چگونه با حقیقت اسلام دانسته یا ندانسته دشمنی

می‌کنند!!

از رسول خدا ﷺ فریقین روایت کرده‌اند که فرموده: (الامام الجائر خیر من الفتنة) پیشوای ستمکار بهتر از فتنه و هرج و مرج است، و در اهمیت و عظمت آن فرمودند:

«أقرب الناس يوم القيامة الى الله تعالى الملك العادل وبعدهم عنه الملك الظالم»

شکی نیست که پیشوای دین و حاکم مسلمین در درجه اول باید امام عادل معصوم و منصوص باشد و با وجود او در صورتیکه حاضر برای حکومت شود تصدی دیگری برای این امر حرام و بیعت با او ناقص و ناتمام است، اما در صورتیکه امام معصوم نبود یا بود و حاضر برای تصدی حکومت نشد این واجب بزرگ که دایر مدار تمام احکام الهی است از مسلمین ساقط نمی‌شود و واجب است بر مردم که لایق بر این مقام را دعوت و یاری کرده و به مسند حکومت بنشانند چنانکه بر شخص لایق واج است که قبول کرده و به انجام این مهم پردازد زیرا قبول این مسئولیت، واجب کفائی است که اگر ترک شود جمیع امت معاقبند و اگر من به الکفایه بدان پرداخت از دیگران ساقط ولی اطاعتش در اجرای احکام الهی بر همگان واجب است، و مادامیکه در اجرای احکام قرآن به تمشیت و اصلاح امور مسلمانان است اطاعت او چون اطاعت خدا و رسول است بنص آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۗ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]

«ای مؤمنان، از خداوند اطاعت کنید و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم] اطاعت کنید هر گاه در چیزی اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن را به خدا و رسول بازگردانید. این بهتر و نیک انجام‌تر است.»

و بمضمون و نصوص احادیثی که قبلاً گذشت و احادیثی که خواهد آمد انشاءالله.

اینک که سخن از این آیه شریفه به میان آمد خوب است توضیحاتی دربارهٔ شبهاتی که به معنای اولی الامر القاء شده در این مختصر بقدر مقدور بعرض خوانندگان برسانیم. در اینکه مراد از کلمهٔ اولی الامر در این آیهٔ شریفهٔ حاکم و فرمانرواست جامع نظر فریقین است زیرا هر چند اهل سنت در آن دچار تشویش و اضطراب شده گاهی مراد از آن را اهل حل و عقد گرفته‌اند و زمانی به علما تعبیر کرده‌اند اما اکثراً آن را دربارهٔ سلاطین و خلفا تفسیر می‌کنند، و اما شیعه آن را مخصوص ائمهٔ معصومین می‌دانند. در حالیکه حقیقت این است که اطاعت اولی الامر که همان حکام و فرمانروایانند مادامی که در مجرای دین و اجرای احکام خدا است واجب بوده و تالی اطاعت خدا رسول است و این معنی صرف نظر از صدها آیات و روایات دیگر از خود همین آیه استنباط می‌شود زیرا پروردگار عالم اول امر به اطاعت خود و بعد به اطاعت رسول آنگاه به اطاعت اولی الامر می‌کند و پرواضح است که معنای این جمله آن نخواهد بود که اطاعت معاویه و یزید در کشتن بناحق اولیای خدا و مسلمین و هدم و هتک نوامیس دین واجب است!

من نمی‌دانم آنانکه می‌بینند در صدر آیهٔ اطاعت اولی الامر، اطاعت خدا و رسول قید شده

چگونه می‌گویند مراد از اطاعت اولی الامر اطاعت مطلق بدون قید و شرط است حتی کشتن بندگان خدا و اسیر نمودن اهل بیت پیغمبر و خراب کردن خانهٔ خدا و از این قبیل!! اینان مگر کور یا از عقل و دانش مهجورند که خدا در صدر آیه اطاعت خود را شرط نموده آنگاه اطاعت رسول را قید کرده سپس امر به اطاعت اولی الامر می‌کند! این گونه استدلال ک اطاعت اولی الامر در هر چیزی واجب است هر چند کشتن فرزند پیغمبر و اسیری ذراری آن سرور باشد مثل اینست که پادشاهی اطاعت خود را یادآور شود و گوید مثلاً از نخست وزیر من و فرماندهان سپاه نیز اطاعت کنید آنگاه یکی از آن فرماندهان به کشتن فرزندان آن پادشاه و هتک ناموس وی و خرابی خانهٔ او فرمان دهد و مردم از او

اطاعت کنند و فرزندان شاه را کشته و حرم سرای او را اسیر گرفته و خانه‌اش را خراب کنند و حجتشان این باشد که تو گفتی مرا و نخست‌وزیر مرا و فرماندهان سپاه را اطاعت کنید و ما به‌موجب این امر چنین کاری کردیم. آیا هرگز از ایشان چنین عذری پذیرفته خواهد شد؟ و عقل هیچ دیوانه‌ای چنین استنباطی می‌کند؟!

این در صورتی است که هیچ قید و شرطی جز اطاعت خود را در صدر فرمان نیاورد حالا اگر قیدهای دیگر باشد در آن وقت چه می‌گویند؟!

در حالیکه چنانکه گفتیم اندک دقت به همین آیه شریفه مطلب را بر طالب حق و منصف بی‌غرض معلوم و روشن می‌کند که اطاعت حاکم و ولی امر و خلیفه که همان از افراد اولی الامر است در سایه اطاعت خدا و رسول و در حدود آن است، بعلاوه صدها آیات و روایاتی که در عدم اطاعت کسانی که اطاعتشان خلاف اطاعت خدا و رسول نازل و وارد شده

از آن جمله آیه شریفه ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره شعراء است که صریحاً می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۵۰﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۱﴾﴾

[الشعراء: ۱۵۱-۱۵۲]

«و از فرمان اسرافکاران اطاعت نکنید. کسانی که در این سرزمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.»

و آیه شریفه ۲۸ از سوره کهف است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ﴿۲۸﴾﴾

[الکهف: ۲۸]

«و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.»

و آیه ۲۴ از سوره هل اتی که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿۲۴﴾﴾ [الإنسان: ۲۴]

«و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن».

و آیه ۱۰ از سوره القلم است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾
عُتْلٌ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾﴾ [القلم: ۱۰-۱۳]

«و از هیچ سوگند خوار بیمقداری اطاعت مکن. و از [هیچ] عیب جوی

رهسپار سخن چینی. دریغ دارنده مال، تجاوزگر گناهکار. از [هیچ] سخت

روی. بعد از این [همه از هیچ] بی اصل و نسب»

که در تمام این آیات شریفه از اطاعت کسانی که مخالفت با احکام الهی می‌نمایند و در

زمین به فساد پرداخته‌اند بلکه به اصلاح آن نمی‌کوشند و تابع هوای خودند، نهی فرموده

و از فرمانبرداری از آنها برحذر می‌دارد. آیا با این کیفیت باز هم می‌توان گفت اطاعت

اولی الامر بدون قید و شرط است؟!

از آن طرف در احادیث و تفاسیر شیعه، اولی الامر تفسیر شده به ائمه معصومین سلام

اله علیهم اجمعین، شکی نیست که مصداق کامل و اکمل این آیه وجود مقدسه ایشان

است و با وجود ایشان تصدی امر حکومت بر دیگران حرام است اما اینکه منحصرأ

ایشانند و لا غیرهم:

دلایلی که آورده‌اند اینست: اولاً - اطاعت اولوالامر بدون قید ذکر شده و پرواضح

است که اطاعت غیر معصوم بدون قید صحیح نیست.

جواب آن است که اطاعت اولی الامر چنانکه گفته شد بدون قید نیست بلکه چنانکه

صدر آیه گواهی می‌دهد اطاعت اولی الامر با رعایت اطیعوالله و در سایه اطاعت خدا است

و اگر مقصود اطاعت معصوم بود قید اطیعوالله در اینجا بی‌مورد بود ثانیاً در بسیاری از

موارد امر به چیزی بدون قید شده و حال اینکه می‌دانیم از خارج قید داشته و دارد.

و ما این بحث را به طور کافی و قانع‌کننده انشاءالله دنبال می‌کنیم تا ثابت شود که اطاعت اولی‌الامر بدون قید و شرط نیست و اگر منحصر بائمه معصومین بود احتیاج به این قیودات نداشت علاوه بر تالی فاسدهای دیگر که فعلا در اینجا مجال شرح آن نیست. ثانیاً گفته‌اند که احادیث وارده دلالت دارد که مراد از اولی‌الامر فقط معصومین‌اند در جواب گفته می‌شود که احادیثی که در این باب وارد شده مطابق آنچه در تفسیر البرهان است ص ۳۸۱ تا ۳۸۷ جلد اول چاپ جدید در حدود سی و دو حدیث است که پاره‌ای از آن‌ها اصلاً مربوط به این آیه نیست مانند حدیث سوم و پنجم و یازدهم و پاره‌ای از آن‌ها اطاعت اولی‌الامر را می‌رساند بدون مقیدنمودن بائمه معصومین مانند حدیث هشتم و چهاردهم و پانزدهم و سی و دوم، و پاره‌ای از آن‌ها مکرر است مانند حدیث هفتم و ۱۳ و بیست و هفتم و چهارم و نهم و ششم و بیست و پنجم و دوازدهم و بیست و هشتم، و پاره‌ای از آن‌ها محرمانه‌بودن تفسیر آیه را می‌رساند مانند حدیث هفتم و بیست و دوم و مخصوصاً حدیث اول که جابر جعفی می‌گوید از جابر بن عبدالله انصاری پرسیدم از معنای آیه که چنین و چنان گفت و در آخر جابر گفت رسول خدا فرمود (هذا مکنون سر الله و مخزون علمه فاکنمه الا عن اهله) و پرواضح است که اگر اطاعت اولی‌الامر منحصر به دستة خاصی بود باید رسول خدا آن را در ملاء عام بیان نماید نه اینکه جابر را دستور دهد که آن را مکتوم دارد زیرا آن از مکنون سر الهی و مخزون علم اوست! پس تکلیف مردمی که باطاعت اولی‌الامر مأمور شده‌اند چیست؟

کسانیکه خدا بدین صراحت امر به اطاعت ایشان می‌فرماید: آیا باید آن قدر مخفی باشند که حتی رسول خدا آن را فقط به جابر گفته باشد و به او هم دستور داده باشد که این مطلب را مخفی دار و کتمان کن!! پس چنانکه گفتیم اطاعت اولی‌الامر انحصار بوجود مقدسه معصومین ندارد و چنین کسانی حتماً باید در میان مسلمین شناخته و معلوم‌الامر باشند و دستة خاصی که منحصر به زمان معدودی باشند نیستند بلکه همان

حاکمان و فرمانداران منتخب از جانب مردم هستند که مطیع خدا و رسول می‌باشند و توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

و اگر در اخبار و آثار وارده فرضاً معنای انحصار دهد باز آن را از عمومیت و اطلاق بیرون نمی‌برد و فقط قاعده جری و اولویت را باید جاری ساخت زیرا در تفسیر بسیاری از آیات، این قبیل مطالب را آورده و بدان انحصار داده‌اند که اگر ما آن را قبول نمائیم باید بگوئیم العیاذ بالله قرآن یک کتاب مخصوصی است که برای طایفه مخصوصی در زمان خاصی آمده و به مردم و ازمنه و اعصار دیگر کاری ندارد!! مثلاً در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸] که عالی‌ترین دستور اسلامی و بهترین احکام اخلاقی و اجتماعی است و البته شامل کافه مردم جهان است و هر انسانی باید این حکم مقدس را اجرا و امانت را به اهل آن بسپارد ولی در همین تفسیر برهان در ص ۳۸۰ جلد اول ۱۵ حدیث در تفسیر این آیه آورده که آن را منحصر می‌کند به این که امامی امانت امامت را به امام بعد از خود بسپارد!! خوب اگر ما بگوئیم معنای آیه همین است و بس! اولاً - آیه را از عمومیت و اطلاق خارج کرده و قرآن شریف را از اینکه برای هدایت ورهبری عموم جهانیان است بیرون برده‌ایم زیرا دستورات آن شامل و ناظر به طایفه خاصی است و بس!

ثانیا - ادای امانت را باید امام انجام دهد و به دیگران مربوط نیست!!

ثانیاً - خواندن و دانستن چنین آیاتی هم لازم نیست زیرا امری که انجام آن مربوط به کس دیگر است به من و شما چه که در آن درباره آن مطالعه و دقت کنیم خود امام می‌خواند و خودش هم عمل می‌کند!!

علاوه بر این در اکثر اخبار کلماتی از قبیل ناس، والذین آمنوا، و مؤمن، و امت، و باب، و حتی بعوضه و ذباب! بامام تفسیر شده اگر ما تفسیر این کلمات را منحصرأً به امام معصوم بدانیم در آن صورت قرآن به کلی از جنبه عملی می‌افتد و یک کتاب داستانی می‌شود که در پیرامون افراد معدودی آنهم به طور مبهم و کنایه است که از هیچ آدم ترسو

و جبونی چنین اثری باقی نمی‌ماند چه رسد به خدای قادر قاهر مالک و خالق تمام اشیاء و همچنین مسأله بعثت را به صورت زشتی درمی‌آورد که هیچ مسلمان عاقلی بدان رضانمی‌دهد و کفری بدین صراحت را نمی‌پذیرد.

پس مطلب همان است که ما گفتیم که در این قبیل آیات فرد اکمل و اولی‌ائمه معصومین می‌باشند نه اینکه منحصر به ایشان باشد و لاغیر.

اما دلایل راجع به اینکه اولی‌الامر کسانیند که متصدی امر حکومت یا سلطنت یا وزارت یا از طرف دولتند و این بحث محتاج چند مقدمه است.

اول: اینکه به ببینیم امر که صاحبان آن مورد اطاعتند چه می‌باشد؟ با مراجعه به قرآن

کریم که می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾

[الشوری: ۳۸] ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ

أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶]

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند» تمام این آیات در مورد حکومت و جهاد و بالأخره موضوعات سیاسی و اجتماعی است که اولی‌الامر به صاحبان و متصدیان این امور اطلاق می‌شود پس اطلاق آن منحصرأً بائمه معصومین در صورتیکه اکثر ایشان متصدی امر حکومت و جهاد و حتی سرایا نبودند خالی از اشکال نیست.

ثانیاً: در ذیل آیه، قضیه تنازع است و پس از امر به طاعت اولی‌الامر می‌فرمایند (و ان تنازعتم فی شیء) هر چند گفته‌اند که (تنازعتم فی شیء) بطور اطلاق گفته شده پس شامل تمام امور شرعی است لکن با مراجعه به آیاتی که در امر تنازع است مثل آیه ۱۵۲ سوره آل عمران که می‌فرماید:

﴿وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۲]

و در آیه ۴۳ سوره انفال که می‌فرماید:

﴿وَلَتَنْزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [الأنفال: ۴۳]

موضوع تنازع در امر جهاد و قتال است چنانکه در آیه اولی موضوع مخالفت و تنازع مسلمین در جنگ احد با عبدالله بن جبیر است که با اینکه پیغمبر دستور داده بود که مسلمانانی که تحت قیادت و فرماندهی عبدالله بن جبیرند از محل خود حرکت نکنند، معذک همینهکه دیدند کفار قریش فرار کردند خواستند به جمع‌آوری غنائم پردازند هر چند عبدالله فرمانده آن‌ها آنان را از تخلیه مراکز خود منع نمود نشنیده با او به منازعه پرداختند و گفتند که نهی پیغمبر برای زمانی بود که قریش فرار نکرده بودند و اکنون که آن‌ها فرار کرده‌اند دیگر موضوعی ندارد و صلاح دید عبدالله جبیر که می‌گفت دشمن در کمین است و ممکن است حادثه ای رخ دهد بالاخره کار تنازع به جایی کشید که مخالفت عبدالله را کردند و به جمع غنائم پرداختند و سرانجام دچار حمله خالد بن ولید که در کمین آن‌ها بود گردیدند و بسیاری از آنان شهید شدند و بقیه رو به فرار گذاشتند و موجب وهن و شکست لشکر مسلمانان شدند پس یکی از موارد آیه شریفه آن است که اطاعت اولی الامر کنید و از تحت فرمان فرمانده خود خارج نشوید. همچنین آیه دوم که موضوع تنازع امر در خصوص امر جهاد در جنگ بدر است.

و اگر مراجعه به کلمه امر که در آیات متعدده قرآن شریف است بنمائیم خواهیم دید که اکثر مربوط به حکومت و سلطنت و امور سیاسی و اجتماعی است مانند

﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ﴾ [یونس: ۷۱]

﴿إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۲]

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۱]

و حتی آیاتی که در صفات باری تعالی است تمام آن‌ها به معنی حکومت و سلطنت و امثال آن است پس اطلاق اولی الامر به صاحبان فرمان و حکومت اولی تر از اهل حل و عقد و امثال آن است.

و واقعاً جای تعجب است که دانشمندی مانند فخر رازی در تفسیر این آیه دچار انحراف شده به اینکه اولی الامر را بعلمای تفسیر کرده و خواسته است از آن حجیت قیاس و اجماع را استنتاج کند و با این خیال غلط به تفصیل پرداخته و چندین ورق سیاه کرده است!!

اشکالاتی که بر تفسیر کلمه اولی الامر بسلاطین و فرماندهان شده است: اشکال اول - اطاعت اولی الامر بطور اطلاق واجب شده پس اگر مراد از آن سلاطین و حکام باشند اطاعت سلاطین جور چون یزید و معاویه و چنگیز و تیمور هم واجب می شود!؟

ج- در این باره توضیح دادیم که در صدر آیه خدا اولی الامر باطاعت خود و سپس باطاعت رسول و در ثالث امر به اطاعت اولی الامر می نماید و پرواضح است که هر امری که منافی اطاعت خدا و رسول باشد اجرائش واجب و لازم نمی شود زیرا چنین امری تناقض است و از خدای حکیم در قرآن کریم چنین کاری قبیح است پس اطاعت اولی الامر در سایه و دنباله اطاعت خدا و رسول است.

اشکال دوم - گفته اند اطاعت اولی الامر به هیچ قید و شرطی مقید نشده با اینکه خدا در اموری کم ارزشتر از آن، هر جا به چیزی امر کرده اگر احتمال خطائی می رفته برای احتراز از آن قیدی آورده مانند: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [العنکبوت: ۸]

«و انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیک [رفتاری] فرمان دادیم. و اگر بخواهند تو را وا دارند تا چیزی را که به [حقیقت] آن دانشی نداری، به من شرک آوری، از آنان اطاعت، مکن.»

پس اطاعت مطلقه بدون قید برای غیر معصوم جایز نیست.
جواب اینست که: اولاً در آیات قرآن بسیاری از امور بطور اطلاق است و قید آن به قرینه است مانند آیه شریفه ۵۹ سوره هود:

﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾﴾

[هود: ۵۹]

«و این [سرگذشت قوم] عاد است که آیات پروردگارشان را انکار کردند و از فرستادگانش نافرمانی کردند و از فرمان هر سرکش ستیزه‌جویی پیروی کردند»
که در آن به طور اطلاق می‌فرماید قوم هود پیروی فرمان هر جبار عنیدی کردند و حال اینکه تمام جباران عالم در آن نقطه نبودند و آنان نیز اطاعت هر جباری نکردند بلکه به قرینه معلوم است که فقط اطاعت چند نفر از جباران قوم خود را کردند.

ثانیاً - در همان امر به احسان بوالدین که می‌گویند بلافاصله قید آورده مطلب چنین نیست بلکه در بیش از هفت مورد در آیات قرآن امر به احسان والدین نموده بدون هیچ قید و شرطی مانند آیه ۷۷ سوره بقره و آیه ۴۰ سوره النساء و آیه ۱۵۲ سوره الانعام و آیه ۲۴ سوره الاسراء و آیه ۱۴ سوره احقاف و غیر آن و فقط در یک مورد قید زده مانند آیه فوق‌الذکر.

ثالثاً - در بسیاری از آیات قرآن مجید است که پروردگار عالم امر به چیزی نموده بدون قید ولی قید آن را در آیات دیگر آورده مانند این آیات شریفه

امر بدون قید ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَّمَىٰ مِنْكُمْ﴾ [النور: ۳۲]

قید آن -

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۲۲]

امر بدون قید

﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلْالًا طَيِّبًا﴾ [البقرة: ۱۶۸]

قید آن

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ﴾ [البقرة: ۱۷۳ - النحل: ۱۱۵]

امر بدون قید

﴿وَأَتُوا اللَّيْتِمَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۲]

قید آن

﴿وَأَتُوا اللَّيْتِمَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ

أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۶]

امر بدون قید

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [المنافقون: ۱۰]

قید آن

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ [الفرقان: ۶۷]

رابعاً - آیاتی هست که در ان امر باطلاق شده ولی از قرائن خارجی از آیات دیگر

می دانیم مقصود اطلاق نیست مثلاً در آیه شریفه ۱۱۹ سوره التوبه می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]

به طور اطلاق امر فرموده که با راستگویان باشید مقصود از راست گویان دسته

مخصوصی است که در آیات دیگر وصف آنها شده مانند ایه ۷۲ سوره البقره

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

تا آنجا که می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵]

یا آیه ۲۵ سوره الاحزاب

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ﴾ [الاحزاب: ۳۵]

یا

﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا﴾ [الاحزاب: ۲۳]

پس اگر امر به بودن یا راستگویان کرده مقصود با این اشخاص است نه مطلق راستگویان! مانند راستگوی آیه ﴿فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [النور: ۶]. بدیهی است چنین راستگویی لازم نیست واجد تمام آن صفات باشد یا راستگوی آیه شریفه ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱] پس همین طور که در این آیه امر ببودن با راستگویان بطور اطلاق شده و قید آن در آیات دیگر است ممکن است امر به اطاعت اولی الامر در این آیه به طور اطلاق و قید آن آیات ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ] [الشعراء: ۱۵۱/۱۵۲] و آیه شریفه ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾ [الکهف: ۲۸] و غیره باشد. خامساً - خوشبختانه در خود آیه سه قید بزرگ است که اصلاً جائی برای این گونه شبهات واهیه باقی نگذاشته است اینک آن سه قید:

قید اول - چنانکه فوقاً گفتیم قید اطاعت خدا و رسول است، پس اولی الامر را می توان اطاعت کرد که در درجه اول در آن امر خدا و بعد رسولش اطاعت شده باشد و فضل و اولویت اطاعت خدا و رسول هم عقلاً و هم بر حسب ترتیب آیه بسی واضح است.

قید دوم – کلمه اولی الامر مقید به (منکم) است.

یعنی اولی الامر از خود شما! و چون آیه مصدر به خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ می باشد پس معنی آن چنین است که اولی الامری که از مؤمنین باشد و توصیف مؤمنین هم در آیات دیگر روشن است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [الأنفال: ۲]

﴿وَالَّذِينَ تَحْتَبُونَ كَبَّيْرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۷]

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [الشوری: ۳۸-۳۹]

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۸-۳۹]

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵]

پس معلوم شد که قید منکم که خطاب به مؤمنین است قید بسیار بزرگ و مفصل است که حتی شامل آیه ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] نیز می شود یعنی اولی الامری که از مؤمنین اند اطاعت نموده و با آنها بوده باشید پس اولی الامر باید دارای صفات مذکور باشند.

جای بسیار تعجب است که پاره ای از مفسرین معاصر و گذشته که علی المشهور دارای هوشی فوق العاده هم بوده اند بقیدی به این واضحی متوجه و متفطن نشده اند و کلمه (منکم) را قیاس با کلمه (منکم) در (رسل منکم) نموده اند یعنی (من جنسکم و نوعکم) درحالیکه صدر آن آیات، خطاب بینی آدم یا بجن و انس است و معنای (منکم) یعنی (من نوعکم) مانند آیه ۳۳ سور الاعراف که می فرماید:

﴿يَبْنَىءَ آءِءَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ أَتَقَىٰ وَأَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۳۵]

و آیه ۱۳۰ سوره الانعام که می‌فرماید:

﴿يَسْمَعَتَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ اَلْمَ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۳۰]

البته در این آیات چون خطاب به بنی آدم و جن و انس است معنای (منکم) یعنی من نوعکم است این چه ربطی دارد به آیه‌ای که مصدر است به خطاب یا ایها الذین آمنوا و مقید به منکم و مذیل به جمله «ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر»؟! می‌بینید که صدر و ذیل آیه همه‌اش طرف خطاب با مؤمنین است پس اولی الامر با کلمه منکم یعنی از خود شما مؤمنین! و مؤمنین هم صفاتشان معلوم است.

اگر که به یک دسته کارگر کارخانه یا به عده‌ای معلم بگویند شما از رؤسای خودتان اطاعت کنید آیا معنی آن جز این است که از کارگرهای همان کارخانه یا از طبقه معلمین، رئیسی که دارید و باید اطاعت کنید، یا فرمان هر فرماندهی را باید اطاعت کنید؟!

قید سوم— می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]

پس چون احتمال تنازع در اطاعت اولی الامر می‌رود می‌فرماید اگر در آن به جائی برخوردید که تکلیف را ندانستید و شک در حرام و حلال بودن اطاعت داشتید به خدا و رسول یعنی به کتاب خدا و خود رسول در زمان حیاتش و به سنت رسول در مماتش مراجعه کنید، و این خود قید بزرگی دیگر است که اگر احتمال خطا و اشتباهی رود باید به خدا و رسول مراجعه کرد این را چگونه اطلاق و بدون قید و شرط نامید؟!

در کدام یک از اوامر الهیه این قدر قید وارد شده است؟

پس آنجا که می‌گویند ما چنین دستور اطاعت یزید و معاویه و چنگیز هم واجب است معلوم شد که چقدر واهی بوده و حرف مفت می‌زنند خدا می‌فرماید از اولی الامر که

از خود شما مؤمنین است و به صفات ایمان آراسته است، چنان که در آیات دیگر توصیف شده اطاعت کنید.

از کلمه منکم ممکن است یک معنای دیگر هم استفاده شود و آن (من جانبکم است) یعنی اولی الامریکه به انتخاب خود شما بوده و از جانب خود شما تعیین شده و نظیر آن در قرآن مجید زیاد است مانند (تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم ای من جانب الله - انه من سليمان - ای من جانب سلیمان - خیر من ربکم - من جانب ربکم).

علاوه بر این‌ها اصلا معنای کلمه (منکم) را خدا در آیه دیگر روشن فرموده

آیه ۷۵ که در سوره انفال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَنَّهُدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ﴾ [الأنفال: ۷۵]

پس آن کسانی (منکم) می‌باشند که مؤمن و مهاجر و مجاهد باشند و واقعاً آدم متحیر می‌شود که چگونه (منکم) در آیه شریفه (وانكحوا الايامی منكم) را با اینکه صدر آیه هم خطاب به مؤمنین نیست آن را به مؤمنین تفسیر می‌کنند ولی در این آیه شریفه با دو قید کلمه ایمان میگویند (منکم) یعنی (من نوعکم!!) باز جای تأسف است که پاره‌ای از مفسرین کلمه شیء را در جمله شریفه (فان تنازعتم فی شیئی فردوه الی الله و الرسول) گاهی به معنای نزاع اولی الامر گرفته‌اند وهمچنین پاره‌ای به اشتباه عجیبی که سیاق آیه از آن بیگانه است دچار گشته‌اند که آن را در مطلق احکام گرفته‌اند یعنی در هر حکمی که دچار منازعه شدید به خدا و رسول مراجعه کنید! البته این حرف صحیح است که در هر منازعه باید به خدا و رسول مراجعه کرد، اما قید این حکم در این جا بی‌معنی است بلکه چنانکه سیاق آیه می‌رساند و حتی هر عامی بی‌سوادی می‌فهمد که وقتی که خدا فرمود اطاعت اولی الامر کنید و اگر منازعه‌ای برایتان اتفاق افتاد آن را به خدا و رسول برگردانید تا رفع نزاع کنند، مقصود در همان اطاعت اولی الامر است، نمی‌دانم این جدلها و بحث‌های بیجا چقدر مغز آدمی را باید خراب کرده باشد که مطلب به این واضحی را نفهمد! و بیهوده این در و آن در بزند؟! آخر چه معنا دارد که فی‌المثل پادشاهی دستور دهد که

اطاعت فرماندهان جنگ را بکنید و فی الفور دنبال آن بدون فاصله بگویید اگر در امر کشت و زرع و نکاح و طلاق نزاعی داشتید به پادشاه رجوع نمائید!! در این جا صحبت از اطاعت فرماندهان جنگ است، چه ربطی به کشت و زرع و نکاح و طلاق دارد؟ و آنگهی مگر احکام الهی قابل نزاع است که در آن مردم منازعه کنند؟ و آن وقت خودشان آنقدر شعور نداشته باشند که در احکام دینی مثل نماز و روزه و غیره باید به خدا و رسول مراجعه کنند که احتیاج به دستور مخصوصی باشد؟ آن هم در بین آیه‌ای که دستور اطاعت اولی الامر می‌دهد؟!

بلی مقصود، نزاع در اطاعت اولی الامر است که چون مقتضیات و محیطهای گوناگون ایجاب تکالیف و دستورات متنوعی می‌نماید و تنوع و تطور زمان و مکانهای بی حد و حصری که در وضع و کیفیت حکومتها رخ می‌دهد قهراً ایجاب نزاع و جدال می‌کند، در این جا برای اینکه امت اسلامی راه پرییچ و خم زندگی را گم نکند می‌فرماید:

اگر دچار منازعه‌ای شدید رجوع به کتابخدا و سنت رسول نمائید.

اینک اشکالاتی که بر تفسیر اولی الامر به معصومین وارد است

۱- مراد از اولی الامر معصومین نیستند برای اینکه اطلاق کلمه امر مربوط به امور سیاسی و اجتماعی است و به مجرد اطلاق کلمه امر چنانکه گذشت ذهن متبادر به آن می‌شود و اگر مقصود معصومین بودند چون غالباً متصدی امور نبودند لازم به تعریف مخصوص بود، و اگر اشکال شود که تعریف اولوالامر اگر به معصومین نشده به دیگران هم نشده و حال اینکه چنانکه گفتیم با قرینه آیات قبل: ﴿وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ و ﴿وَلَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ مراد از اولی الامر فرماندهان جنگ و جهادند و با در نظر گرفتن اسباب نزول، مطلب از این هم واضحتر است زیرا:

۲- چنانکه از سیاق آیه بدست می‌آید اولی الامر در زمان خود رسول خدا وجود داشتند و با شرحی که فوقاً دادیم حتی احتیاج به سؤال از تعیین آنها هم نداشتند و فرماندهان جنگ در زمان رسول خدا اطاعت خود را به استناد این آیه گوشزد می‌نمودند

و حتی عبدالله بن حذافه آتشی روشن کرد و به افراد تحت فرمان خود به استناد این آیه امر به دخول در آتش کرد که قصه‌اش در کتب سیر مضبوط و مشهور است.

۳- در ذیل آیه موضوع تنازع است اگر مراد از اولی‌الامر، امام معصوم باشد، باید به خود او مراجعه کرد دیگر رجوع به خدا و رسول امر زائدی است زیرا ما رفتار و گفتار معصوم را مطاع و متبع می‌دانیم و منازعه و مناقشه با او کفر است، پس ارجاع به خدا و رسول برای آن است که معصوم نیست و در امر او احتمال خطا و اشتباه می‌دهیم.

۴- اولی‌الامر به لفظ جمع است و در زمان رسول خدا مصادیق فراوان از فرماندهان جنگ و امرای ولایات و سرایا داشت ولی در معصومین علاوه بر اینکه در زمان رسول خدا نمودند در هر عصری بیش از یک نفر نبوده و لفظ جمع با بلاغت قرآن که آیات بینات و ابلغ و افصح کلمات است بسی ناسازگار است، وانگهی چه اطاعتی از معصومین نمایند آخر آن‌ها که متصدی امری نبودند که اطاعت از آن‌ها شود؟! اگر بگویند مقصود از اطاعت یعنی شیندن احکام خدا از آن‌ها، این یعنی اطاعت اولی‌الامر نیست و اگر معنا این باشد پس از هر کسی که ما فرمان خدا را بشنویم اولی‌الامر خواهد بود!!

۵- سبب نزول آیه را چنانکه در اسباب نزول نوشته‌اند درباره عبدالله بن حذافه بن قیس که رئیس سریه بود، و درباره امان‌دادن عمار یاسر است که تحت قیادت خالد بن ولید بود و یک نفر را امان داد و خالد به او اعتراض کرد و سپس در نزد رسول خدا به منازعه پرداختند و یکدیگر را دشنام دادند و آیه نازل شد پس انحصار آن به ائمه طاهرين علیهم‌السلام که اصلاً مورد چنین وقایعی نشدند خیلی بعید است.

۶- در آیه ۸۲ همین سوره مجدداً پای اولی‌الامر به میان می‌آید آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهٖ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ

أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳]

«و هنگامی که خبری از ایمنی یا بیم به آنان رسد، آن را شایع کنند. و اگر آن را به رسول [خدا] و صاحبان امرشان باز می‌گردانند، کسانی از آنان که آن را در می‌یابند، [مصلحت] آن را می‌شناختند.»

که در این آیه ملامت می‌کند کسانی را که اسراری از نقطه نظر استراتژیکی و سیاحت جنگی که اخفاء آن لازم بوده، بدون توجه به عواقب آن پخش می‌کردند و دستور می‌دهد که این قبیل مطالب را اگر می‌خواهند حقیقت آن را دریابند و یا فائده آن را بدانند بهتر است که رسول خدا و فرماندهان جنگ که از نقشه جنگی و سیاسی که در جریان است مطلع اند، مراجعه کنند و پرواضح است که اولی الامر هرگاه منحصر به معصومین باشد اصلاً مورد چنین حوادثی نشدند صرف نظر از اینکه در زمان رسول خدا نبودند تا کسانی که امور خوف و امن را پخش می‌کردند به آن‌ها مراجعه نمایند و با عدم مراجعه به آن‌ها مورد ملامت قرار گیرند!

۷- احادیثی که از طریق معصومین رسیده آن را ملوک و سلاطین و حکام دانسته و می‌دانند چنانکه ذیلاً خواهد آمد.

۸- ما قبل آیه شریفه در دستور حکمرانی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهلش بسپارید و چون در میان مردم حکم کنید به عدل [و انصاف] حکم کنی.»

و چون با ولی الامر دستور فرمانروائی به عدل می‌دهد بعد از آن به مؤمنین اطاعت آن‌ها را واجب می‌نماید، این خود می‌رساند که اولاً موضوع آیه موضوع حکومت و فرماندهی است و معصومین هیچکدام جز امیرالمؤمنین مقام حکومت و فرماندهی نیافتند و ثانیاً آن شبهه را که اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط است رفع می‌نماید زیرا در صورتیکه اولی الامر ادای امانت و حکومت به عدل کنند فرمانبرداری آن‌ها واجب

می‌شود و این معنی است که مرحوم آیه الله نائینی هم بدان متفطن شده و در کتاب تنزیه المله یادآوری فرموده‌اند:

اینک روایاتی که از طرق فریقین و ائمه اسلام این معنی را تأیید می‌کند به نظر خوانندگان می‌رسد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان مبارکی که به مالک اشتر نوشته است در نهج البلاغه می‌فرماید:

۱- **وَأَرَادَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يَضْلَعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَيَشْتَبِهَ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ط فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾** فالردا الى الله الاخذ بمحكم كتابه به والرد الى الرسول الاخذ بستته الجامعة غير المفرقة.

می‌بینید که در اینجا اطاعت اولی الامر را که خود آن حضرت اولین مصداق آن است نمی‌فرماید که در آنجا که کار مشکل و امر مشتبه می‌شود از من پیروی کن! بلکه ارجاع می‌دهد به کتاب خدا و سنت رسول.

۲- و خوشبختانه خود آن حضرت مورد و مصداق آن را در موضوع تحکیم حکمین نشان دادند و در نهج البلاغه مذکور است که هنگامیکه به آن حضرت اعتراض شد که چرا به قبول حکمین تسلیم گردیدید؟

فرمود: **(انا لم نحكم الرجال وانا حکمنا القرآن)** تا آنجا می‌فرماید: **(وقد قال الله سبحانه ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾** فرده الى الله ان نحكم بكتابه ورده الى الرسول ان ناخذ بستته) که در اینجا با اینکه وجود مقدسش بنص آیات قرآن خاتم انبیاء و نفس رسول خدا است، مع هذا استدلال می‌فرماید که وقتیکه در اطاعت اولی الامر نزاعی شد (مانند قضیه رفع مصاحف در صفین) باید به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه شود.

۳- در کتاب خصال صدوق و جلد اول بحار بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی از ابن طریف از اصبع بن نباته روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن ابواب ده گانه‌ای که تردد

در آن‌ها را لازم می‌داند می‌فرماید: «وابواب الملوك الذين طاعتهم متصلة بطاعة الله عز وجل وحقهم ونفعهم عظيم وضررهم شديد» و معلوم است که ملوکی که طاعت آن‌ها متصل به طاعت خداست همین اولی الامر اند و معصومین نیستند زیرا آن‌ها ملوک نبودند.

۴- در حدیث شریف وارد در کافی و جلد ۸ بحار الانوار ونهج البلاغه می‌فرماید: «فاعظم مما افترض الله تبارك وتعالى من تلك الحقوق حق الوالي على الرعية وحق الرعية على الولاية، فريضة فرضها الله عز وجل على كل فجعلها نظام الفتهم وعزاً لدينهم وقواماً لسير الحق» که معلوم است حقی که والی بر رعیت دارد و خدا آن را مقرر فرموده همان حق اطاعت است که در این آیه شریفه است (و اولی الامر منکم) و حقیکه خدا بر والی مقرر فرموده همان ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ است.

و تمام این حدیث در محل خود خواهد آمد.

۵- در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شد.

که: آن حضرت فرمود: «صل الله طاعة ولي امر ومطاعة ورسوله وطاعة رسوله بطاعته فمن ترك طاعة ولاية الامر لم يطع الله ورسوله» و پرواضح است که والی و ولی امر حاکم است و آنجا که خدا طاعت ولی امر را به طاعت خود مقرون و متصل کرده که در همین آیه شریفه است و هیچ کس به معصومین غیر امیرالمؤمنین که متصدی حکومت شد ولی امر یا ولات امر نگفته است.

۶- در کتاب تحف العقول حضرت صادق می‌فرماید:

«ولاية ولاة العدل الذين امر الله بولايتهم وتوليتهم على الناس واليان عادل» که خداوند به فرمانداری آن‌ها دستور فرموده چه کسانی؟! بعد از شرح مکاسب و معایش حلال می‌فرماید (فوجه الحلال من الولاية وولاية الوالي العادل الذي امر الله بمعرفته وولايته والعمل له في ولايته وولاية ولاته) ولایت والی عادل که خدا دستور به شناخت آن داده و عمل کردن

در تحت حکومت و فرمان او و حکومت فرمانداران او و دست نشانندگان فرمانداران او که اطاعت همه آنها واجب است.

یعنی بر هر مسلمانی واجب است که بصیرت کامل و معرفت تمام به احوال والیان خود داشته باشد و شاید یکی از معنای (من مات ومن لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) همین باشد زیرا حاکم اسلام مهمترین وسیله معرفت خدا و رسول و اجرای احکام اوست پس باید مسلمانان با بصرت و بینائی تام و تمام زمام اختیار امر حکومت خود را به دست کسانی بسپارند که بدیانت و لیاقت و امانت و تقوای آنها، معرفت و شناسائی داشته باشند نه اینکه هر ظالم جبار و متجبر ستمکاری که از هیچ فسق و فجوری روگردان نیست با خونریزی و هتک نوامیس و ارتکاب هزاران فجایع، برگردن مسلمانان سوار شود و هر کاری که شیطان شهواتش به او دستور داد انجام دهد و رفتار او با مسلمانان مصداق این شعر گردد.

با تو آن بی حیا چه ها که نکرد؟ آنچه میخواست از کجا که نکرد؟ پس معرفت چنین پیشوائی که زمام امور مسلمین در دست اوست لازم است و جا دارد که اولین پرسش پروردگار از یک مسلمان مؤمن، این باشد که امام زمان و پیشوای سیاسی تو که مجری احکام اسلام بود و تو در سایه حکومت او به اعمال دین خود میپرداختی چه کسی بود؟ والبته چنین است و خداوند از این وضع و کار مسلمین بطور مسلم و یقین باز خواست خواهد نمود.

آنگاه حضرت صادق در دنبال همین بیان میفرماید: (وذلك ان في ولاية والي العدل وولائه احياء كل حق وكل عدل وامانة كل ظلم وجور وفساد) میفرماید برای این اطاعت والی عادل و حاکم بزرگ مسلمین و شناخت فرمانداران او و والیانی که از طرف فرمانداران او تعیین می شوند و اطاعت ایشان واجب است که در ولایت زمامدار عادل و فرمانداران او زنده شدن هر حق و هر عدالتی است و مردن و از بین رفتن هرگونه ظلم و

جور و فساد است، آری این چیزها مطلوب و محبوب خداست و بشناخت و اطاعت چنین زمامداری دستور فرموده است باز توضیحاً می‌فرماید:

(فلذلک کان الساعی فی تفویة سلطانه والمعین له علی ولایته ساعیة الی طاعة الله مقوماً لدینه)

برای همین است که آن کسیکه در تقویت سلطنت چنین زمامدار می‌کوشد و بر فرمانروائی او کمک و یاری می‌کند چنین کسانی ساعی و کوشا در طاعت خدا هستند و موجب قوام و برپاداشتن دین خدایند!!

آنگاه در دنبال این فرمایش می‌پردازد به مذمت و وجه حرمت ولایت والیان جور که البته بعکس والی عدل است تا مسلمانان در انتخاب حاکم چشم و گوش خود را باز کنند و بهر کس اجازه ندهند که با سرنوشت آنها هرچه بخواهد بکند و روزگارشان را به این وضعی که می‌بینید برساند.

خدایا! حضرت صادق و ائمه معصومین این دستورات را برای چه کسانی و چه زمانی داده‌اند؟! آیا مقصود از این همه دستورات متین همین بوده که گاهی در کتابها نوشته شود و احیاناً از هر چند صد هزار نفر یک نفر آنها را در حال خمیازه و چرت مطالعه کند یا نکند؟؟؟

همین و همین؟؟؟ لعنت بر این جهل!! حاکم اسلامی همینکه انتخاب شد باید به عدالت و طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول به امر حکومت پردازد و مادامیکه بر این رویه است چنانکه آیه فوق و احادیث گذشته مصرح اند اطاعتش طاعت خدا و رسول، و نافرمانیش مخالفت و معصیت خدا و رسول است و هرگونه فتور و سستی که از عدم اطاعت رعیت بر دستگاه حکومت وارد آید و موجب وهن و تحقیر آن شود مسئولیت آن بر عهده کسانی است که بواسطه نافرمانی یا سستی در اطاعت موجب آن شده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان مالک اشتر و سایر عهود خود بدین حقیقت تصریح فرموده و در روایت مندرجه در کافی و بحار و نهج البلاغه می‌فرماید: «عن ابی جعفر علیه السلام قال خطب امیر المؤمنین الناس بصفین فحمد الله واثنی علیه وصلی علی محمد واله ثم قال فقد جعل

الله علیکم حقاً بولایتی امرکم ومنزلتی التي انزل الله عز ذکره بها منکم ولکم علی من الحق مثل الذي لي علیکم والحق اجل الاشياء في التراصف واوسعها في التناصف... ثم جعل من حقوقه حقوقاً فرضها لبعض الناس علی بعض فجعل تتکافی في وجوهها ويوجب بعضها بعضاً ولا يستوجب الا ببعض فاعظم مما فرض الله تبارک وتعالی من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعية وحق الرعية علی الوالی وفريضة فرضها الله عز وجل علی کل فجعلها نظاماً لألفتهم وعزاً لدينهم وقواماً لیسر الحق فيهم فليست تصلح الرعية الا بصلاح الولاية ولا تصلح الولاية الا باستقامة الرعية فاذا ادت الرعية الولاية حقه وادي اليها الوالی كذلك عز الحق بينهم فقامت مناهج الدين واعتدلت عالم العدل وجرت علی اذ لا لها السنن وصلح بذلك الزمان وطاب بها العیش وطمع في بقاء الدولة ويئست مطامع الاعداء»

می بینید که در این فقرا مبارک چگونه اسباب و وسایل عزت و سعادت مسلمین و موجبات ارتقاء آنان را می شمارد و می فرماید: که خدا برای من که امروز حاکم و خلیفه و رئیس دولت شمایم حقی به جهت تولیت امر حکومت مقرر فرموده و منزلتی است که خداوند آن را نازل کرده، و شما را نیز بر گردن من حقی است مثل همان حقی که من بر گردن شما دارم (از شما اطاعت و از من حکومت به عدالت) حق را اگر نمایش دهند زیباترین چیزها است در قشنگی و وسیع ترین آنها در انصاف دادن. آنگاه می پردازد به شرح حقوق الهی که بر بندگان دار و می فرماید: از جمله حقوق خدا حقوقی است که برای پاره ای از مردم نسبت به پاره ای دیگر فرض و مقرر فرموده و این حقوق متقابل است که آنچه بر کسی فرض نموده در مقابل آن حقی برای وی منظور داشته که تا آن حق داده نشود این حق مطالبه نمی شود پس بزرگترین چیزی که خدای تبارک و تعالی از این حقوق فرض نموده است حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است این فريضة ایست که خدای عزوجل بر همه فرض فرموده است و آن را وسیله نظام الفت و اجتماعشان قرار داده و سبب عزت و ارجمندی دینشان نموده است و موجب قوام

گردش حق در بین آنهاست. پس رعیت اصلاح نمی‌شود مگر که والیان و زمامداران اصلاح شوند و زمامداران نیز اصلاح نمی‌شوند مگر به استقامت رعیت، پس همینکه رعیت حقوقی را که در عهده دارد بوالی پرداخت و زمامدار نیز حق رعیت را همچنان ادا نمود در آن صورت حق بین آنها عزیز و محترم می‌شود، ودین و دنیای آن بر پا می‌شود و معالم عدل معتدل می‌گردد و روی این میزان سنت در جریان می‌افتد، آنگاه بدین وسیله روزگار اصلاح و شایسته گشته زندگانی به خوبی و خوشی و خرمی می‌گذرد و می‌توان طمع در بقای چنین دولتی بست، و دشمنان دندان طمعشان کنده می‌شود و مایوس می‌گردند، این در صورتیست که رعیت و زمامدار هر کدام در مرز خود بوده حقوقی را که بر عهده دارند بپردازند.

اما هرگاه در ادای آن حقوق قصور کنند.

اینک بقیظ فرمایش ولی خدا را بشنوید!! می‌فرماید:

وإذا اغلبت الرعية على واليه وعلا الوالي الرعية اختلفت هنالك المملكة وظهرت مطالع الجور وكثرت الاغال في الدين وتركت معالم السنن فعمل بالهوى وعطلت الآثار وكثرت علل النفوس ولا يستحوش الجسيم حد عطل ولا العظيم باطل فهناك تذلل الابرار وتعز الاشرار وتحزب البلاد وتعظم تبعات الله عز وجل عند العباد...

که مضمون فقرات مبارک آن است که: تمام آن فوایدی که دارای حقوق رعیت و زمامدار به یکدیگر بود در صورتیکه رعیب بر والی چیره شود و از پرداخت حقوق خود سرباز زند و زمامدار بر رعیت بلندپروازی کند و از حد عدالت خارج شود آن وقت است که اختلاف کلمه حاصل می‌شود و تفرقه می‌افتد، طلیعه‌های ظلم و ستم آشکار و دغلبازی‌ها در دین رخ می‌دهد و معالم سنن متروک می‌نماید در نتیجه به هوا و هوس می‌پردازند غرضها و مرضها روی کار می‌آید، کسی حساب از عدالت نمی‌برد، حدود معطل می‌نماید البته در چنین موقع، نیکویان ذلیل خوار و بدکاران ارجمند و پرمقدار می‌شوند نتیجتاً کشور خراب و عذاب الهی بر مردم واصل می‌شود:

اینها دستوراتی است که اول شخص اسلام درباره حکومت و زمام‌داری می‌دهد. افسوس که ملت اسلام نه اسلام را شناخت و نه اولیای اسلام را. نادانان و خرافه‌پرستان وقتی بخواهند فضایل برای علی بتراشند در گهواره‌اش او را به دریدن اژدر می‌ستایند و به حدیث بساط و چاه بئر‌العلم و قصرالذهب و امثال این مزخرفات برایش معجزه تراشی می‌کنند ولی از تعالیم و دستورات آسمانی او بی‌خبرند! آری آنان خیالات خود را می‌پرستند ولی را نمی‌شناسند و نمی‌دانند فضیلت چیست؟!؟

خود این بزرگوار در تمام عمر عامل به این احکام بود و آن روزیکه مسلمانان عمداً یا غفلتاً از فضای او چشم پوشیدند و مفضولی را بر حضرتش ترجیح داده به خلافت برداشتند، بعد از آنکه صلاح مسلمین را بدیشان گفت و حق نصیحت را به جا آورد و نتیجه نگرفت چون تشخیص داد که دست به ترکیب اوضاع زدن به ضرر اسلام است و دشمنان از فرصت استفاده می‌کنند لذا جنابش از تمام مسلمانان نسبت به دربار خلافت که بدبختانه با نظر بغض و رقابت بدو می‌نگریست مطیعتر بود از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی مسلمین و خلفا آنی غفلت نمود چنانکه در نهج‌البلاغه و جلد هشتم بحار از رجال ابراهیم روایت شده که بعد از آنکه مصر از طرف معاویه تصرف شد گروهی از اصحاب آن حضرت از جنابش تقاضا کردند که درباره ابوبکر عمر مطالبی بگوید! آن بزرگوار از این قبیل گفتگوها بسی متأسف و منزجر گشته نامه‌ای نوشت که بر مردم خوانده شود در آنجا در خصوص ابوبکر می‌فرماید:

(و اطعته فیما اطاع الله فیه جاهدا) می‌فرماید: در آنچه که ابوبکر اطاعت خدا را می‌کرد من نیز در کمال جد و جهد، وی را اطاعت کردم و در همین نامه مبارک در خصوص عمر نوشت:

(فلما احتضر بعث الی عمر فولاه فسمعنا و اطعنا) می‌فرماید. همینکه ابوبکر محتضر شد،

فرستاد دنبال عمر و او را ولایت و حکومت داد ما نیز شنیدیم و اطاعت کردیم!.

و همین که مردم بعد از سه خلیفه بطوع رضا و رغبت بلکه همان طور که خود آن حضرت توصیف فرمود مانند شتران تشنه که بر سر ابگاه تا زند مردم برای بیعت بدر خانه اش شتافتند، فرمود: (وان ترکتمونی فانا کاحدکم ولعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم وانا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً) می فرمود: اگر مرا واگذار کنید من هم یکی از شماهایم، و بسا باشد که من شنواترین از فرمان و مطیعترین از دستور کسیکه آن را ولی امر و حاکم خود می نمایم باشم و من اگر وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر شما باشم. و فرزندان معصومش نیز چنانکه اخبار و آثارشان نشان می دهد همواره مطیع و خیرخواه حکومت اسلامی بوده اند.

حاکم اسلام تا مطیع خدا و مجری احکام قرآن است اطاعتش واجب است و همینکه تخلف نمود اطاعتش حرام و عزل یا قتلش واجب می شود.

و این کاری است که در تاریخ اسلام سابقه روشن و درخشانی دارد و نیاز برهان ندارد. خود مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که هنگام سیر از مدینه به بصره، برای اهل بصره نوشت چنین فرمود! (اما بعد فانی خرجت من حی هذا اما ظالماً واما مظلوماً واما باغبا، اما مغیا علیه) در جمله می فرماید: من از این قبیله حرکت کردم حال یا مظلوم واقع شده ام و یا ظالم هستم یا ستم پیشه ام و یا ستم رسیده، بهر حال کسیکه این نامه من به او برسد خدا را به او یادآور می شوم که بسوی من حرکت کند اگر راه درست و نیک می روم مرا یاری کند و اگر گناهکارم مرا به جایم بنشانند!!

و در خطبه مرویه در بحار و کافی و نهج البلاغه می فرماید:

فلا تکلمونی بما تکلم به الجبارة ولا تحفظو امنی بما یتحفظ به عند اهل البادرة (ای الغضب)
ولا تخالطونی بالمصانعة ولا تظنوا بی استتقالاتی فی حق قیل لی ولا التماس اعطاما النفسی فانه من استتقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه کان العمل بها اثقل فلان تکفوا عن مقالة بحق او

مشورة بعدل فاني لست في نفسي بطوق ان اخطأ ولا لمن ذلك من فعلي الا ان يكفي الله من نفسي ما هو املك مني فانما انا وانتم عبید مملوکون لرب لا رب غيره.

می‌فرماید: با من مانند سخنان تملق‌آمیزی که با جبابره و سلاطین ستمکار می‌گویند مگوئید و از من بدانچه محافظه‌کاران در نزد دست‌نشانندگان قیصر و کسری خود را تحفظ می‌نمایند، محافظه‌کاری نکنید، با من بظاهرسازی و خودنمائی آمیزش ننمائید، بمن گمان مبرید که حق‌گوئی و حق‌جوئی در نزد من سنگین است، از من بزرگ شمردن خود مرا مجوئید، برای اینکه کسیکه شنیدن حق بر گوش او سنگین باشد یا عدل را نتوان بر او عرضه کرد، عمل کردن بدان بر وی سنگین‌تر است از گفتار یا مشورت بعدل خودداری مکنید برای اینکه من به نفس خود آن توانائی را نمی‌بینم که خطا نکند و از این جهت بر کردار خود ایمن نیستم مگر اینکه خدا آن چه را که از من بدان مسلط‌تر است کفایت کند پس من و شما همه‌مان برای پروردگار بندگان مملوکیم و پروردگاری جز او نیست.

پس نصیحت و خیرخواهی و موعظه سلطان جائز از واجبات و یکی از کارهای بسیار باثواب است محمد بن ادرس در سرائراز حضرت ابی‌جعفر امام محمد باقر روایت نموده که آن حضرت فرمود: (من مشي الي سلطان فامرہ بتقوی الله ووعظہ و خوفہ له مثل اجر الثقلين الجن والانس ومثل اعمالهم).

پس وقتی که حاکم اسلام از راه حق و طریقه عدالت عدول نمود، بر تمام مسلمانان واجب است که او را به طریق مستقیم انهاء و اخطار نمایند اگر برگشت فبها وگرنه قیام نمایند چنانکه قیام سادات اسلام چون حسین بن علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارش برای این منظور بوده.

بنا بر نقل طبری و ابومخنف از عقبه بن ابی‌العیزران، که سید شهیدان و سالار آزادگان حسین بن علی علیه السلام در منزل بیضه در مقابل اصحاب خود و اصحاب حر بن یزید ریاحی تمیمی که مأمور گرفتن آن حضرت بود خطبه‌ای ایراد کرد:

«فحمد الله واثني عليه ثم قال ايها الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من رأي سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخل مدخله»

می‌فرماید: رسول خدا فرمود هر کسی سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال شمردن و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول خدا است، در میان بندگان خدا به بزه‌کاری و ستم‌شعاری عمل می‌کند، و آن کس آن اعمال را به فعل یا قولی تغییر ندهد بر خدا واجب است که او را در همان قرارگاه آن ظالم درآورد، و در نهج‌البلاغه است ان افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر.

و از حضرت رسول خدا ﷺ به صحبت پیوسته که فرمود «سید الشهداء عمي حمزة ومن خرج علي امام جائر» و اساساً یکی از اهداف بعثت انبیا و جنبش اولیاء و نهضت مقدس حسینی برای همین واجب شرعی بود ولی چه باید کرد که هنوز روح ایمان و تعلیم اسلام در وجود مسلمانان آن زمان کاملاً رسوخ نیافته بود و مسلمانان این زمان هم بدبختانه حقیقت این نهضت را نفهمیده به صورت ممسوخی نشان می‌دهند که روح صاحب آن از آن بیزار است!!

در کتاب صافی از جابر بن عبدالله بن انصاری روایت شده که (من ارضی سلطاناً جائراً بسخط الله خرج من دین الله) و نیز در همان کتاب از حضرت باقر است که فرمود: لا دین لمن دان بطاعة من عصی الله.

باری پس معلوم شد که هرگاه رئیس اسلام و حاکم مسلمین از حدود خود خارج شد بر عموم مسلمانان واجب است که دیگر از وی اطاعت نکرده و او را به عزل وادار یا به قتل برکنار نمایند چنان که با عثمان نمودند.

و اساساً این خود یکی از شرایط بیعت است که از اولین خلیفه و حاکم بعد از حضرت رسالت تا آنجا که حکومت اسلامی رنگ سلطنت قیصر و کسری نگرفته بود خلفای اسلام ضمن بیعت خود مخصوصاً آن را یاد آور می شدند.

اینک احادیثی که اطاعت حاکم و والی را مادامیکه مجری احکام شرع است واجب می شمارند. در کتاب شریف کافی در باب:

(ما یجب من حق الامام علی الرعیة) عن هرون بن مسلم عن مسعدة عن ابي عبد الله علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تختانوا ولا تکم ولا تغشوا اهداتکم ولا تجهلوا ائمتکم ولا تصدعوا عن حکم تذهب ریحکم.

مضمون حدیث شریف اینست که با زمامداران خود خیانت نکنید و با رهبران خویش راه غش و حيله نه پیمائید، پیشوایان خود را بشناسید و آنان را به راه جهل و خطا نیندازید و رشته پیمان و اتحاد را نگسلید زیرا در چنین صورت سستی و تفرقه در میان شما می افتد و حیثیت و ارزش شما از بین می رود رسول خدا ﷺ می فرماید: «وعلی المرء المسلم السمع والطاعة فی ما احب وکره الا ان یؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلاسمع ولا طاعة»

و نیز از آن حضرت روایت است که معاذ از آن بزرگوار سؤال نمود که یا رسول الله هرگاه بر ما امرا و فرمانگذارانی باشند که بسنت تو عمل نکنند و امر تو را اخذ نمایند درباره اطاعت فرمان آنها چه امر می کنی؟ رسول خدا فرمود:

لا طاعة لمن لم یطع الله.

(کسیکه فرمان خدا را نبرد حق فرماندهی ندارد) و نیز از آن جناب ﷺ روایت شده که فرمود:

«من امرکم بمعصية فلا تطيعوه»

و همان حضرت فرموده است:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»

و مضمون این احادیث چنانکه در نهج البلاغه و رساله که حضرت رضا برای مأمون نوشت، به تواتر از آن بزرگوار به صحت پیوسته است و نیز فرمود:

«ان امر علیکم عبد حبشی مخدع فاسمعه و اطبعوه ما قادکم بکتاب الله»

در مجالس صدوق - «قال رسول الله ﷺ طاعة السلطان واجبة ومن ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله عز وجل» و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «حق علی الامام ان حکم بما انزل الله وان يؤدي الامانة فاذا فعل ذلك کان حق علی المسلمین ان یسمعوا ویجیوا اذا دعوا»
بر امام و پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین واجب است که حکومت کند به احکامی که خدا در کتاب خود نازل فرموده و ادای امانت نماید (هر چیز را در جای خود بگذارد) پس همینکه چنی کرد بر مسلمانان واجب است که از او حرف شنوی داشته باشند و همینکه از جانب او دعوت شدند اجابت نمایند.

این حدیث شریف درست مضمون و تفسیر آیات شریفه ایست که قبلاً گذشت و تیمناً تکرار می شود ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾ [النساء: ۵۸]

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به اهلش بسپارید و چون در میان مردم حکم کنید به عدل [و انصاف] حکم کنید.»

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۗ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]

«از خداوند اطاعت کنید و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم] اطاعت کنید هر گاه در چیزی اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن را به خدا و رسول بازگردانید.»

و در کتاب کافی و وسائل است که «ان الله اوحى الى داود قد غفرت لك وجعلت عار ذنبك على بني اسرائيل فقال كيف يا رب وانت لا تظلم قال انهم لم يعاجلوه بالنكرة»

شکستن بیعت و نقض عهد نسبت به حکومت از بزرگترین معصیت‌هاست رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة الجاهلية».

و نیز آن حضرت فرمود «وعلى المرء المسلم السمع والطاعة فيما احب وكره الا ان يؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلا سمع ولا طاعة». و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه به خوارج می‌فرماید: «الزموا السواد الاعظم فان يدي الله على الجماعة واياكم والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب الامن دعى الى هذه الشعار فاقتلوه ولو كان تحت عماتي هذه»

می‌فرماید ملازم سواد اعظم و جمعیت مسلمین باشید برای اینکه دست خدا با جماعت است و حذر کنید از تفرقه و پراکندگی برای اینکه آن کسیکه از مردم تک افتاد نصیب شیطان می‌شود چنانکه گوسفندی که تک افتاد نصیب گرگ می‌شود آگاه باشید که هر که به این شعار (کناره‌گیری از جماعت) دعوت نماید او را بکشید هر چند در زیر این عمامه من باشد یعنی هرگاه خود من هم باشم او را بکشید!!

و در مجالس صدوق موسی بن جعفر می‌فرماید: «قال لشيئته لا تذلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم فان كان عادلا فاستلوا الله بقاءه وان كان جائراً فاستلوا الله صلاحه فان صلاحكم في صلاح سلطانكم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاحبوا له ما تحبون لانفسكم واكرهوا له ما تكرهون»

و نیز حضرت صادق در حدیث شریف کافی می‌فرماید: (من ترك طاعة ولاة الامر لم يطع الله ورسوله) کسیکه فرمان بری و اطاعت زمام داران را ترک کند خدا و رسول او را اطاعت نکرده است و رسول خدا ﷺ فرمود:

من فارق الجماعة والستذل الامارة لقي الله ولا وجه له عنده.

و در کتاب محاسن برقی و جلد ۱۵ بحار «عن علي بن جعفر عن اخيه قال ثلاث موبقات نكث الصفة وترک السنة وفراق الجماعة» (سه چیز از موجبات ذلت و هلاکت است شکستن پیمان و ترک سنت و کناره‌گیری از جماعت) و همین حدیث در آن کتاب از حضرت ختمی مرتبت علیه السلام روایت شده است از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمود «من فارق جماعة المسلمين ونكث صفة الامام جاء الى الله تعالى اجذم» کسی که از جماعت مسلمین کناره‌گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین کناره‌گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین را بشکند در روز قیامت می‌آید در حالیکه اجذم است. و رسول خدا فرمود: (ثلاث موبقات فيك الصفة هو ترك السنة و فراق الجماعة و در جلد دوم سفینه البحار ص ۶۹۱ از کتاب کافی حدیثی از زراره از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت شده که می‌فرماید بنی الاسلام علی خمس تا آخر حدیث که می‌فرماید: ذروة الامر وسنامه ومفتاحه و ...)

و حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام در رساله حقوق می‌فرماید: «واما حق سائسک بالملك فنحن ومن سائسک بالسلطان الا ان هذا يملك ما لا يملكه ذاك تلزمك طاعته في ما دق وجل الا ان تخرجك من وجوب حق الله» آن کسیکه در امور کشورداری و پادشاهی سائس و زمامدار تو است حق او مانند حق سلطان است که متصدی امور قسمتی از کشور است جز اینکه زمامدار بزرگتر است و اختیاراتی دارد که سلطان ندارد اطاعت و فرمان داری وی در تمام کارهای کوچک و بزرگ بر تو لازم و واجب است مگر اینکه تو را از وجوب حق الهی بیرون ببرد و حضرت صادق علیه السلام در حدیث مرویه در کتاب شریفه کافی می‌فرماید: «من فارق جماعة الاسلام قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه» کسیکه به قدر یک شبر از جامعه اسلامی جدا شود، طوق اطاعت اسلام را از گردن خود برداشته است یعنی جزو مسلمانان نیست.

و در کتاب خصال صدوق روایت شده که رسول خدا در حجه الوداع در منی در مسجد خیف خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود: «ثلاث لا یغل علیهن قلب امراء مسلم:

اخلاص العمل لله والنصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم»

کلمه امام که در این احادیث شریف است اطلاق به همان پیشوای سیاسی و زمامدار می‌شود امام معصوم، زیرا می‌دانیم که هیچیک از ائمه معصومین غیر از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام مورد بیعت قرار نگرفتند و کسی با آن بزرگواران بیعت نکرد و این مطلب از غایت وضوح احتیاج به برهان ندارد و اطلاق کلمه امام بر حاکم و پیشوای سیاسی و اجتماعی اسلام از واضحات است چنانکه در حدیث منقوله از نهج البلاغه در گفتگوی حضرت امیرالمؤمنین با عثمان سبق ذکر یافت که می‌فرماید: «فاعلم ان افضل عبادالله عند الله امام عادل... وان شر الناس عند الله امام جائر» و صدها از این قبیل.

یکی از اشتباهات بزرگ آن است که ارباب اغراض کلمه امام عادل را به امام معصوم اطلاق نموده‌اند در حالی که عدالت وظیفه عموم مسلمین است چنانکه در آیات شریف می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۵۲] ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸] ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸].

پس صفت عدالت باید در تمام مؤمنین باشد و البته در پیشوای آن‌ها لازمتر است پس پیشوای مسلمین باید عادل باشد و معصومیت در آن شرط نیست.

اما همینکه امام و حاکم اسلام از حدود و وظایف خود خارج شد دیگر حق اطاعت او سلب می‌شود و اطاعت از وی حرام است و اساساً این یک مطلب مسلم و شرط معلومی بوده که هر کدام از خلفای اسلام در اولین روز بیعت بدان تسلیم بلکه خود شرط می‌نمودند چنانکه اولین خلیفه ابوبکر در همان اولین روز خلافت خود گفت:

«اطيعوني ما اطعت الله ورسوله فاذا عصيت الله فلا طاعة لي عليكم» می‌گوید مادامی که من در اطاعت خدا و رسول هستم مرا اطاعت کنید اما همینکه مرتکب معصیت خدا شدم دیگر برای من در گردن شما حق اطاعت نیست.

و حتی در بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مطابق روایات صحیح در جلد هشتم بحارالانوار و تواریخ معتبره این شرط دیده می‌شود که عمار بن یاسر و ابوالهیثم الشیخان از برای آن حضرت بدین شرط بیعت می‌گرفتند و به مردم می‌گفتند:

نبایعکم علی طاعة الله وسنة رسوله وان لم نف بکم فلا طاعة لنا علیکم ولا بیعة فی اعناقکم
والقرآن امامنا وامامکم.

ما با شما روی طاعت خدا و سنت خدا و رسول او بیعت می‌کنیم اگر بدان وفا نکردیم دیگر حق اطاعت بر شما نداریم و بیعتی در گردن شما نیست و فقط قرآن امام ما و امام شماست. و عبدالله بن زبیر در خطبه‌ای که در مکه راجع به بیعت خود خواند گفت:

«انا قد ابتلینا بما قد ترون فما امرناکم بامر الله فيه طاعة فلنا علیکم السمع والطاعة وما امرناکم
من امر لیس لله فيه طاعة فلیس لنا علیکم فيه طاعة»

می‌گوید: ما به این وضعی که می‌بینید مبتلا شده‌ایم پس هر چه را به شما امر کردیم اگر در آن اطاعت خداست پس ما را بر شما در آن حق شنیدن و فرمانبردن است و آنچه را که در آن طاعت خدا نیست ما را بر شما در آن حق اطاعت نیست. و در صدر اسلام این مطلب به قدری مسلم بوده تا جائی که یزید بن ولید بن عبدالملک مروان هم که در سال ۱۲۰ به خلافت رسید در همان روز اول خلافتش ضمن خطبه‌ایکه خواند شرایط و التزاماتی بر عهده گرفت و در انجام آن گفت:

اگر من به گفتار خود وفا کردم

«فعلیکم بالسمع والطاعة والا فعلیکم بخلفی»

هرچند اخیراً این موضوع خلع از خلافت به صورت مسخره‌ای در آمده بود چنانکه درباره القادر بالله عباسی دیده می‌شود اما هر چه باشد یکی از شرایط لازمه بیعت و خلافت بود و عثمان حق نداشت که پس از آن که مسلمانان او را به خلع از خلافت دعوت نمودند پافشاری کند و خلافت را پیراهنی داند که خدا به او پوشانیده است!! بلکه این حق عمومی بود که پس از مطالبه عموم باید آن را به ایشان واگذارد.

آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است

و در آن عالیترین دستور اجتماعی و حکومت است.

در کتاب قرب الاسناد از حنان روایت شده که می‌گوید: (سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول نعي النبي صلى الله عليه وآله نفسه وهو صحيح ليس به وجع قال نزل به الروح الامين فنادي الصلوة جامعة ونادي المهاجرين والانصار بالسلح قال فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال اذكروا الله الوالي من بعدي على امتي ان لا ترحم على جماعة المسلمين فاجل كيرهم ورحم صغيرهم ووقر عالمهم ولم يضرهم فيذهم ولم يصغرهم فيكفرهم ولم يغلق بابهم دونهم فيأكل قويمهم ضعيفهم ولم يجرهم في ثغورهم فيقطع نسل امتي ثم قال اللهم بلغت ونصحت فاشهد فقال ابو عبد الله عليهم السلام هذا آخر كلام تكلم به النبي صلى الله عليه وآله على المنبر).

حنان می‌گوید از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرماید پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله در حالیکه صحیح بود و بدون اینکه دردی داشته باشد خود، خبر مرگ خود را داد و فرمود روح الامین نازل شد پس ندا به نماز جماعت داده شد و مهاجرین و انصار با اسلحه حاضر شدند پس چون مردم اجتماع کرده‌اند پیغمبر خدا بر بالای منبر شد و خدا را حمد کرده و ثنا گفت و آنگاه فرمود به زمامدار امت من بعد از من خدا را یادآور شوید که بر جماعت مسلمین ترحم کند، بزرگشان را بزرگ شمارد و کوچکشان را مود رحم و نوازش قرار دهد، دانشمند آنها را توقیر و احترام کند و بیدیشان صدمه‌ای نزند تا ذلیلشان کند و کوچکشان نشمارد تا کارشان به کفر انجامد و در خانه خود را بر وی آنها نبندد تا

قوی آن‌ها ضعیفشان را بخورد و در سرحدات و مرزهای کشور آن‌ها را چندان و اندارد تا از دوری از عیال و خانواده نسل امت من قطع شود آنگاه فرمود خدا یا تبلیغ رسالت کردم و حق نصیحت به جای آوردم پس گواه باش.

سپس حضرت صادق فرمود این آخرین کلامی بود که پیغمبر بدان بر منبر تکلم است!

آری این آخرین وصیت پیغمبر است راجع به حکومت حال باید دید در میان امت او موضوع حکومت به چه صورتی درآمده یعنی آخرین وصیت او مهمترین موضوعی بوده که در نظر آن جناب اهمیت داشته است.

ولی امت بدبخت روی جهل و غفلت چه بروز خود آورده است!!

و در نتیجه چنین حکومتی آن می‌شود که هر فاسق و فاجرهناک و سفاکی بر اموال و اعراض و نوامیس مسلمین مسلط می‌شود اما چون به مقتضای الملک ببقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم چنین حکومتی بقائی ندارد اینست که با اینکه خلافت بنی عباس بیش از پانصد سال دوام یافت اما از آنجائیکه مسلمانان طبق دستور اسلام مراقب اعمال حاکم و مطالب و خواستار احکام قرآن نبودند به آن صورت مفتضح از بین رفت. و اما در شیعه چون این طائفه مظلوم از همان اوان ظهور خود همواره مبعوض منفور بود هرگز روی حکومت در خود ندید تا به آداب و سنن آن آشنا باشد و همیشه قاچاق و مورد تعقیب بود از این جهت عزلت و کناره‌گیری بر وجودش استیلا یافت و چون مخالف خود را در انواع ظلم و بیداد بلکه کفر و الحاددیه این بود که معتقد شد که برای حکومت فقط باید خدا از رجال آسمانی و معصومین دارای معجزات و مؤید بجنود و سماوات برگزیند و آنقدر در تحت تأثیر این پندار قرار گرفت که اصلاً اقدام به امر حکومت و تشکیل سازمان سلطنت شرعی را بر خود حرام شمرد و تصور کرد که حکومت و فرمانروائی جز بر امام معصوم بر دیگران حرام و نارواست و آن را در گرو ظهور امام موعود گذاشت که بر طبق بسیاری از اخبار وارده ظهورش مقارن قیام الساعه یعنی نزدیک قیامت خواهد بود

و در واقع معلوم نیست چند هزار سال یا چند میلیون سال دیگر چنین سعادت‌تی نصیب بشر شود؟! با این که احکام دین مبین و قوانین شریعت حضرت خاتم‌البینین صلی الله علیه و آله اکثراً مربوط و موقوف بوجود حاکم است چون نظام و انتظام و جهاد و جمعه و حج و اجرای حدود و دیات و حفظ ثغور و سرحدات و بسط و نشر معالم دین و تعطیل آن‌ها حتی یک آن هم موجب خسران و زیان این جهان و آن جهان عموم مسلمانان خواهد بود چنانکه آثار نکتب بارش در این جهان فعلاً مشهود عالمیان است اما امان از جهل آمیخته بتعصب که پرده زمختی بین انسان و حقیقت است و با این موهومات در واقع دین اسلام را متروک و موقوف بلکه مهجور و منسوخ معرفی می‌کند و خدا می‌داند این تهمت و بهتان بر دین خاتم پیغمبران خیلی بدتر از ستم یزید و بلکه برابر قتل جمیع انبیا و پیغمبران است زیرا خاصیت برکات وجود انبیا در دین اسلام نتیجه و خلاصه می‌شود و وقتی که آن را از موقعیت عمل انداختیم در واقع تمام انبیاء را کشته و آثار آنان را نابود کرده‌ایم.

علامه نائینی رحمه الله علیه در کتاب تنزیه المله می‌فرماید یکی از کارهای رسوای متدین جاهل آن بود که در بدو مشروطیت کتابچه‌ای از آیات و اخبار تنظیم و به نجف اشرف برای علمای طراز اول و مؤیدین مشروطیت فرستادند به این عبارت است که: (رعیت را به مداخله در امر امامت و سلطنت ولی عصر ارواحنا فداه چه کار است)؟!

کار وسواس و رسوائی در موضوع عدم دخالت در امر حکومت که یک فریضه دینی است به آنجا کشیده که دخول در ادارات دولتی و قبول کارهای دیوانی را حرام و آن را رکون بظلمه می‌دانند! و از این نظر باعث شده‌اند که اکثر کسانی که روح دینی و تقوای سیاسی دارند به امور دولتی که هر چه باشد مرکز قدرت و محل رتق و فتق امور ملت است در نیایند و بالتیجه همواره دستگاه قدرت و معادن نیرو و سلطنت بدست کسانی باشد که پیه حرام خوردن و فعل حرام کردن را بر جان خود بمالند و بالاخره فسقه و فجره و اراذل پیش افتند تا جائیکه امروز در کشوری مانند ایران که یگانه کشوریست که مذهب رسمی آن مذهب شیعه جعفری اثنی عشری است و پادشاه آن دارای این مذهب و بدان

مفتخر است، در اکثر ادارات دولتی و پشت میزهای وزارت و سفارت آن کسانی صاحب منصب و مقام و دارای قدرت و احترامند که اکثراً با دین و آئین کاری ندارند بلکه غالباً از مذهب اسلام خارج می‌باشند! و پست‌های حساس دولتی بیشتر بدست کمونیست‌ها و بهائیان و شیخیه و صوفیه و بالآخره کسانیست که کمترین علاقه‌ای به مذهب حق ندارند و از هیچ جرم و جنایتی که از پیششان برود روگردان نیستند و این چیزی است که هیچکس نمی‌تواند آن را منکر شود و گناه آن در حقیقت بگردن وسواسان بهانه‌تراشی است که این امت را به این روز مبتلی ساخته‌اند آری این وضع اسلام و مسلمین است و با این کیفیت هیچکس درصدد تغییر آن نیست و مثل اینکه از خرابی آن متألم نمی‌شود و خود را مسؤل آن نمی‌داند و معهداً انتظار دارد که خود به خود اوضاع بهبودی یا بدو حال اینکه پروردگار عالم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾

[الرعد: ۱۱]

«خداوند آنچه را که قومی در خود دارند دگرگون نمی‌سازد تا وقتی که آنچه را در ضمیر خود دارند، دگرگون سازند.»

فساد عقیده حرام بودن کار دولتی!

جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی در کتاب (دین و شئون) خود در موضوع مأمورین جزو دولتی در ص ۴۹ چنین می‌نویسد: از علمای شیعه بعضی سلطان عادل را به شخص نبی و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم و بعضی به نبی و امام و نایب امام تخصیص داده و مابقی را سلطان جور شناخته‌اند و هر دو فرقه قائل بر این شده‌اند که چون سلطان جائز باشد سلطنت نیز جوریه می‌گردد و چون سلطنت جور شد دولت ظالم، سلطه‌اش ظلم، معاملاتش باطل، تصرفاتش ناروا، مطاوعتش نامشروع، معاونتش اعانت بر ظالم و معصیت به خداوند می‌گردد.

صاحبان این رأی بنا بر اعتقادیکه داشته‌اند مردم را از خدمت و استخدام بدول اسلامی منع کرده خدام دولت را نام (ظلمه) داده میان مردم و ایشان منافرت شدید تولید کرده‌اند. در دهات مملکت ما ایران، سرباز، توپچی، قراسوران، پادو کدخدا، مباشر و حتی ریش سفیدهایی که با این قبیل اشخاص افت و خیز می‌کنند فاسقترین و فاجرترین مردم به شمار می‌روند، بنا بر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی شده و زر و وبال این زمره آنقدر سنگین و آنقدر گران است که غیر از خودشان کسی نمی‌تواند تحملش بکند، و یکی از سخت‌ترین سوگندهای دهاتیان ساده‌دل اینست که (اگر من فلان کار را کرده باشم وبال کدخدا بگردان من و یا وبال فلان گمرکچی بگردن من اگر من دیگر پی فلان فکر بگردم).

در قصبه‌ها و شهرها، عسس، داروغه، حاکم، فراش، مستوفی میرزا، سردار، سپهدار و خلاصه هر آنکه از طرف دولت وظیفه و یا با دولتیان آمیزش دارد، پیش مردم، همان موقع و اعتبار را دارد که گزیر و مباشر نزد دهاتیان ساده‌لوح داشتند.

از علما آن‌ها که پرهیزگار و پارسا هستند و حتی کسانی زهد فروش و مردم فریب هم به خانه این اشخاص نمی‌روند و اگر بروند روی فرش آن‌ها نمی‌نشینند و اگر بنشینند نان ایشان را نمی‌خورند و اگر نانشان را هم بخورند در خانه ایشان نماز نمی‌خوانند زیرا که

دار و ندار ایشان را حرام و مال و منالشان را حق الناس می دانند و از مردم عوامل آنها که متدین هستند اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند البته به پیشوایان دین پیروی خواهند کرد ولی طبقه ظلام این قبیل رفتار عوام را درباره خودشان توهین می شمارند و اغلب در صدد انتقام برمی آیند در همچو موقعی عوام و حتی خود علمای اعلام نیز می توانند تقیه کنند. و این حس منافرت از دیوانیان در خاطر مردم از آغوش ما در شروع کرده در مکاتب، در مدارس، درپای منابر و عظم، نشو و نما می خود را با کمال رسانیده و بواسطه مخالفت مسلک و منافع و تأثیر تضيیقاتی که تمام طبقات بدون شبهه و بالمجبوریه از دیوانیان خواهند دید رسوخی یافته و شکل و حالت روحیه غیرقابل تزلزلی را پیدا می کند البته هیچ مادر نمی خواهد که فرزند دلبندهش فروزینۀ زبانه دوزخ گردد و هیچ دایه مهربان راضی نمی شود که آقازاده نازپرورده اش حطب لهب جهنم شود اینست که اطفال از خوردی برای اجتناب از این گونه شغلهای پر از وزر و وبال با یک حس تنفر از طبقۀ دیوانیان تربیت داده می شود. و معلمین بی معلم مکاتب کهنه و مدرسین مدارس مندرسه نیز که اولیای روحانی اطفال ملتند! در ضمن ترتیب و تعلیم یک وظیفه دینیه دارند که باید ایفا کنند و آن هم تحکیم این عقیده باطل و مضل است در ذهن صاف و ضمیر ساده نوباوگان.

بنابر تلقینات این مربیان پارسا! اگر طفلی معصوم شبی در خانه برای پدرش که از دیوانیان باشد قلمی بترشد معاونت بر ظالم کرده و انگشتانش در آتش جهنم خواهد سوخت! و برای اجتناب از عذاب روز حساب باید از اوامر پدرش، که خداوند کوچک اوست سر به پیچد، اگرچه پدرش به اندازه ای از وی برنجد که او را عاق نماید. و این مقاومت بی ادبانه و تمرد عاصیانه بچۀ ساده دل در نظر آخوند مکتبدار (حماست دینیه) جلوه کرده اسباب سرافرازی شاگرد فضول می گردد! ارباب منبر هم اهل جهنم را به طبقاتی تقسیم کرده تنها یکی دو طبقه را به کفار و فجار تخصیص داده اند و به قول ایشان

بقیه طبقات را به التمام دیوانیان پرخواهند کرد. و در حین عبور از پل صراط پا به حاشیه سبیل غاشیه گذاشته و در درک اسفل اسفل سافلین وارد خواهند گشت.

اینست ترتیبی که افراد ایرانی در آغوش دایه و مادر، در گوشه مکتب و مدرسه و در پای وعظ و نصیحت یاد می گیرند!

و از اینجاست که مال دولت و دولتیان حلال افراد رعیت گردیده زارع در خرمن از خوشه و در انباراز غله می زدند و جایش را از سنگریزه و خاک توده پر می کنند، اصناف در دادن مالیات جان می کنند و به طفره می گذرانند، به گردن این و آن می اندازند، به رشوه و عشوه خود را معارف می گردانند، تجار برای آنکه بدولت گمرک ندهند، تا قاچاقچگی تنزل می کنند و این را تکلیف شرعی برای خودشان فرض می نمایند و اگر این طبقات به هیچ یک از این دستبردها موفق نشدند به مقام انتقام به طریق (تقاص) برمی آیند مثلاً: اگر از تاجری در گمرک دولتی، حق العبوری گرفته اند آن تاجر می تواند ساعت بغلی مأمور گمرک را اگر قیمتش معادل همان حق العبور باشد بدزد و این ساعت حلال شخص دزد است و این دزد متدین درحالیکه همان ساعت طلا در بغلش باشد می تواند فرایض پنجگانه را برای خدا یگانه بجای آورد!!

از طرف دیگر دیوانیانیکه مقلد همان پیشوایان هستند که خدمت به دولت را حرام می دانند خودشان را ملعون و مغضوب خدا می شمارند و مأمورین متدین، یا در حال حیات خودشان و یا بعد از ممات به وصیت مخصوص مایملک خودشان را به واسطه بذل و حیل شرعی دیگر حلال می سازند و بعضی از مقدستریشان موجب و مستمری خود را سر هر ماه یا سر هر سال به طریق رد مظالم و غیره به تحلیل داده و به حلّیت می رسانند. مسافرت خودشان را سفر معصیت می دانند نماز را تمام می خوانند و روزه را می گیرند در صورتی که هر دو باطل است زیرا که هر دو مخالف شرع انور است و همه آنها نتیجه جائر دانستن دولت و حرام شناختن اطاعت آن است و از نتایج آن است که این طبقه خودشان را از روز ازل دشمن خدا و پیغمبر می دانند. به عقیده ایشان اگر مال و

منال ایشان به طریق بذل وهبه حلال گردد: افعال و اعمالیکه راجع به مأموریت دارند همه از عاصی کبیره است و از مجازات و مکافات آنها هیچ راه نجاتی متصور نیست و حالا که خودشان را مورد غضب خدا قرار داده‌اند و در آخرت قطعاً معذب خواهند شد، لااقل بکوشند در دنیا به خوشی بگذارند تا اینکه خسرالدنیا و الاخره هر دو نگردند و مسئله تزکیه مال و گرفتن روزه و خواندن نماز، مخصوص عدّه خیلی کم و معدودی از ایشانست مابقی به حلال و حرام و گناه و ثواب هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

عدل و انصاف هیچ بدردشان نمی‌خورد، مردی و نامردی، کژی و راستی در دستگاه‌شان یکی است نیک و بد اعمال ایشان ابداً فرق نمی‌کند و چون از رحمت خداوند رحمان و رحیم به کلی مأیوسند راه شیطان رجیم را در پیش گرفته در شقاوت و قساوت به جایی می‌رسند که شمر معروف جلودار ایشان نمی‌شود و اعمال شقاوت کارانه شان ماده منافرقی را که در میان خود و عوام داشته‌اند به آخرین درجه غلظت و شدت می‌رساند. پایه دولتخواهی مردم ایران و اندازه مردم داری و وظیفه مأموریت شان از این تدقیقات به خوبی معلوم می‌شود: زیرا دوایر و ادارات دولت در دست همین اشخاص است که دشمن جانی و مالی و وجدانی ملت هستند و افراد ملت، همان مردم است که از مهد با بغض آن طبق پرورش یافته و تا لحد با عداوت آن به سر خواهد برد پس هیچ فردی از افراد ایرانی حس محبت و صمیمیتی برای دولت خود نخواهند پرورد، موقع مأمورین دولت متبوعه خود راه محترم نخواهند شمرد. به خزینه دولت دیناری به میل و رغبت خود نخواهند داد و به آرزوی خود زیر بار اوامر دولت نخواهند رفت.

و همچنین هیچیک از مأمورین دولت وظیفه خود را مقدس نخواهد شناخت، به امر وجدان در پی انجام وظایف خود نخواهد بود، در مأموریت‌های خود رضای پیغمبر را منظور نخواهد کرد، حقوق وطن و ملتش را محفوظ نخواهد داشت و از ارتکاب هیچگونه خدعه و خیانتی نخواهد اندیشید. اینست تأثیرات عدم تدقیق تأملیکه باعث فساد خورد و بزرگ و موجب شقاق و نفاق آمر و مأمور گردید. طایفه شیعه را نسبت به امور

ملک و ملت و دولت بیگانه داشته و تشکیلات مهم مملکت را که غایت اصلی دین و مذهب و وقایه عرض و ناموس مردم است بازیچه گروهی گمراه و دستخوش طایفه خودخواهی گردانیده است، که از قدسیت وظیفه به کلی غافل بوده مراجع و مبادی امور جمله را تقلب و منبع اخلاص خود می‌پندارند و معلوم است که اینگونه افکار و عقاید و عادات و اخلاق، یک ملت را تا چه پایه تنزل می‌دهد و از افراد همچو ملتی تا چه اندازه امیدوار دولت خواهی و وطن پرستی و وظیفه شناسی و منتظر استقامت مسلک و جسارت مدینه و فداکاری می‌توان شد، و از اینجاست که ایرانیان امروزه در تغییر تابعیت هیچ محذوری نمی‌بینند و هر روز عده‌ای برای محافظه منافع شخصی و یا محض کسب قوت و زمختی و یا اینکه به امید صیانت مال و منال و عرض و ناموس خود از تجاوزات مأمورین بی‌باک و آدمی صورت و دیوسیرت زیر حمایت اجانب رفته حاکمیت داخلی و خارجی دولت را اخلال و حیثیت سلطنت اسلامی را رخنه‌دار می‌سازند، چه که از روی عقیده که در خاطرشان رسوخ یافته همه دول حاضره اسلامی به هر شکل و صورت باشد حکومت‌ها جورند و از نقطه نظر ارباب این عقیده وقتی که حکومت، حکومت جور شد مسلم و غیر مسلمش هیچ فرقی ندارد و اگر بنا باشد که انسان تابع دولت ناحق و جائری گردد همان بهتر که متبوع زمخت و زورمندی را انتخابی کند! و حال آنکه در دین اسلام منصب نیابت عامی نبوده سلطان عادل و بر حق بشخص نبی و ائمه و نایب امام اختصاص نداشته جائز بودن سلطان، سلطنت را جوریه نمی‌کند حاکمیت دولت اسلامی در عهد سلاطین جور هم باقی و برقرار بوده رعایا تابع آنند و نه بنده سلطان، مأمورین جزو، مستخدم دولتند نه نوکر شخصی آن، اطاعت دولت ملی اسلامی در هر حال فرض و معصیت بدان معصیت به خدا و رسول است، و ظالمان مأمورین دولت از خورد تا بزرگ مهمترین فرایض و ترک و اخلال کوچکترین آنها بزرگترین معاصی بوده و ایفای این وظایف از ادای همه واجبات واجب‌تر و اجر انجام آنها از جزای تمام خیرات و مبرات

و حقوقی که در خور همان خدمت از دولت می‌گیرند مقدس‌ترین روزیها و مبارکترین نفقات است.

پایان مطلب

ما این انتقادات را که حقایق محض است از قلم یکی از رجال علمی که خود از جمله فقهاست در اینجا آوردیم تا خوانندگان از یک طرف مطلب را از کسیکه خود از علمای شیعه است اخذ و بمضمون اهل البیت ادبی جهت یک عده از خود راضی نشویم، هر چند بشنوند و از طرف دیگر مورد انتقاد بی‌جهت یک عده از خود راضی نشویم، هر چند وضوح مطلب و فساد این عقیده را هیچ صاحب شعوری نمی‌تواند منکر شود و ضمناً معلوم می‌شود که منشأ و سرچشمه این خرابی‌ها در کجا و از چه نوع عقایدی پیدا می‌شود و همین کیفیت است که موجب شده که امروز دولتی‌ها و بقول آقای ما مقانی دیوانیان با روحانیان همچون دو ضد مخالف، یکدیگر را دشمن داشته و هر کدام آن دیگری را موجب فساد و خرابی ملک و ملت می‌پندارد و چون قدرت بهر حال در دست دیوانیان است هر وقت مصلحتشان اقتضا نماید به حساب روحانیان خواهند رسید و آن‌ها را نباید جای گله باشد زیرا:

تو چون خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

ناصر خسرو

از دست دیگری چه شکایت کند کسی سیلی بدست خویش زده برفقای خویش

سعدی

اینک به بینیم واقعاً دخول در امور دیوانی و کارهای دولتی که در جامعه باصطلاح متدین اگر خلاف شرع شمرده نشود حداقل خلاف تقوی و احتیاط است، و حقوق آن را به هر صورت حرام می‌دانند و باید با یکی از ملایان قائل بحره دست‌گردان کنند و اجازه اخذ و صرف آن را بگیرند، چیست؟!

باید دانست که پاره‌ای اخبار از ائمه اطهار در بین احادیث ما موجود است که دخول در کارهای دیوانی ودلتی را در زمان خود جایز نشمرده و آن را نسبت به پاره‌ای از افراد نار و ابلکه حرام می‌دانستند و شاید همین احادیث است که پاره‌ای از ملایان را به اشتباه انداخته و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را با حکومت مشروطه شیعه یکسان دانسته حکمی که درباره آن از ناحیه امامان صادر شده با هر حکومت و دولتی تطبیق می‌کنند. در صورتی که این قیاس مع الفارق و اشتباه مضر غیرقابل جبران است.

بدیهی است همکاری با چنین دولتی که کارش آن! و شعارش این! باشد اگر ظلم و حرام نباشد پس دیگر حرامی در دنیا وجود ندارد. استخدام در چنین حکومتی چه ربطی دارد به استخدام در حکومت شیعه که تقویت آن موجب استحکام و دوام آن دولت و باعث عزت و احترام این ملت است.

شما را به خدا هیچ مسلمانی که کمتر شعوری داشته باشد حاضر است بکارشکنی و خرابکاری در حکومتی بپردازد که پایه آن روی رسمیت مذهب جعفری اثناعشری و تقویت آن باعث سربلندی این ملت مظلوم است ولی بسوز در ریشه جهل و غرض که انسان را از درک واقع و حقیقت تا این اندازه دور می‌کند.

و عجب در این است که در همان حکومت‌هایی که این قبیل جنایات سابق الذکر وقوع می‌یافت معهذاتمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین شیعیان خود را امر به اطاعت آنان در اجرای احکام دینی و تقویت حکومت اسلامی می‌نمودند چنانکه پاره‌ای از اخبار راجع بدین موضوع گذشت، و پاره‌ای خواهد آمد تا جائیکه حضرت سید العابدین که بیش از تمام ائمه معصومین صدمه حکومت جائز و فاسق بنی‌امیه را چشیده بود معهذاتمه در مکان خلوت دعای خود با باری تعالی دعا بر مأمورین دولت در سرحد و مرز دارا نمی‌نمود چنانکه در صحیفه سجادیه موجود است که با سوز دل، تقویت و عزت و شوکت آنان را از خداوند مسئلت کرده عرض می‌کند «اللهم صل علی محمد وآله وحسن ثغور المسلمین بعزتک واشحذ اسلحتهم واحرس حوزتهم وامنع حومتهم والفق جمعهم ودبر

امرهم وواترین امرهم وتوحد بكفاية مؤنتهم واعضدهم بالنصر واعنهم بالصبر» تا آخرین دعای مبارک اینان چه کسانی و از طرف چه دولتی بودند که این گونه مشمول دعای خیر و علاقمندان حضرت سیدالسجادینند، جز دولت جبار بنی‌امیه؟! رجوع شود به دعای بیست و هفتم صحیفه سجادیه.

اینک به بینیم نظر اسلام درباره کارمندی و قبول خدمات دولت حتی در دولتهای جبار و ستمکار و بت‌پرست چگونه است تا چه رسد به دولت مسلمان و شیعه؟ با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم خداوند مؤمن آل فرعون را که بنا به اخبار و روایات وارده پسر عم و از درباریان فرعونى که ادعای الوهیت می‌کرد و بنی‌اسرائیل را آنگونه شکنجه و آزار می‌نمود، بود مدح فرموده است و ابدأ او را برای اینکه در دربار آن جبار ناچار شغلی داشته ملامت نمی‌فرماید.

و همچنین قبل از او حضرت یوسف که در مصر در امور حکومت فرعون صاحب شغل و حتی در واقع به پیشنهاد خودش که (اجعلنی علی خزائن الارض) خزانه‌دار و وزیر دارائی فرعون بوده، مورد کوچکترین ملامت نگشته بلکه همواره مورد مدح پروردگار است.

و اساساً انبیای بزرگوار برای پیشرفت منظور خود و دعوت مردم به خداپرستی بسلاطین و صاحبان قدرت هر چند کافر و بت‌پرست بودند نزدیک می‌گردیدند چنانکه در احوال حضرت دانیال و ارمیا و شمعون الصفا و غیرهم علیهم السلام آمده است. در کتاب تفسیر برهان و تفسیر قمی ذیل آیه شریفه «واضرب لهم مثلاً» از علی بن ابیطالب روایتی می‌کند که سندش با بوحوزه ثمالی می‌رسد و آن بزرگوار از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند.

«قال سألته عن تفسیر هذه الاية فقال بعث الله رجلاً الى اهل انطاكية فجاءها هم بالاعرفون فغلظوا عليها. فاخذوها وحسوها في بيت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدينة فقال

ارشدونی الی باب الملک قال فلما وقف علی الباب قال انا رجل کنت اتعبد فی فلات من الارض
وقد احببت ان اعبد الله الملک»

که می فرمایند خدا دو پیغمبر فرستاد به اهل انطاکیه آنها را گرفته و در بت خانه حبس کردند پس خدا سومی را فرستاد وقتی که وارد شهر شد گفت مرا به در خانه شاه رهبری کنید و چون بر در خانه ایستاد گفت من مرد متعددی بودم که در بیابانها بعبادت می پرداختم و اکنون دوست دارم که خدای شاه را بپرستم! پرواضح است که مقصود آن حضرت از خدای پادشاه، همان پروردگار عالمیان است لکن چنان نمود که می خواهم بت را بپرستم و شاه از سخن او چنین فهمید آنگاه می فرماید: «ثم ادخل علی الملک فقال له الملک بالغنی انک کنت تعبد الهی فلم ازل انت اخی» و چون آن بزرگوار داخل بت خانه شد و برگشت پادشاه به او گفت که به من خبر دادند که تو خدای مرا (یعنی بت را) می پرستی پس تو برای همیشه برادر منی! انبیا برای پیشرفت کلمه توحید و استخلاص مسلمانان تا بت خانه پادشاهان جبار رفته و بصورت ظاهر اظهار موافقت می نمایند ولی وسواس پیشه گان نادان همراهی و تقویت دولت شیعه را حرام می دانند!!

و شیخ طبرسی از وهب بن منبه و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت شده که آن دو نفر از حواریون حضرت عیسی علیه السلام بودند و حضرت روح الله علیه السلام جناب شمعون الصفا را به یاری آن دو نفر فرستاد و متن روایت به این عبارت است.

«فدخل شمعون البلد منکراً فجعل بعاشر الملک حتی انسوا به»

اینها انبیای الهی اند که به دربار سلاطین و پادشاهان برای پیشرفت منظور خود تقرب می جویند و آمد و شد می کنند و حتی قبول خدمت آنان را می نمایند!

اما در اسلام شخص اول اسلام یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در دستگاه خلفای ثلثه دایر مدار اکثر امور بود و کمتر کاری بدون مشورت و نظر او انجام می گرفت چنان که مثل مشهور (معطله لیس لها ابوالحسن) از مشیاهیر امثال آن زمان است و قبول عطایا و جوایز آنان را

می نمود و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز از معاویه قبول عطایای او را می کردند محقق کرکری درخراجه خود از شیخ طوسی به اسناد او از ابی العلاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان الحسن والحسین کانا یقلان جوایز معاویه»

و جناب مسلمان و عمار و عثمان بن حنیف و حذیفه بن الیمان و صدها امثال ایشان از جانب همان خلفا قبول خدمت کرده و هر کدام در شهرستانی به فرمانداری مداین و کوفه و غیر آن می پرداختند.

و جماعتی از اعیان اصحاب ائمه علیهم السلام مانند علی بن یقطین و عبدالله نجاشی و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که یکی از نواب اربعه امام عصر است و محمد بن اسمعیل و نوح بن دراج هر کدام از جنب خلفای وقت دارای منصب و مقام و شاغل خدمات دولتی بودند.

و از علما و فقها سید بزرگوار سید مرتضی و برادر ارجمندش شریف رضی و پدر بزرگوارشان همگی از جانب خلفای عباسی دارای منصب نقابت بودند که یکی از مناصب دولت آن زمان بود و صاحب بن عباد و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن سینا و علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی و مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی و مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی از جانب سلاطین وقت دارای مقام و منصب و با هر وزارت و امثال آن اشتغال داشتند و مرحوم شیخ مرتضی انصاری داخل شدن در عمل دولت، هرگاه امر به معروف و نهی از منکر توقف به آن داشته باشد (مانند این زمان که گر کسی مثلا رد شهربانی کارمند باشد می تواند از قمار و شرب خمر و امثال آن جلوگیری کند) واجب می دانست و مرحوم آیت الله نائینی در کتاب شریف تنزیه المله ترغیباتی دارد، مرحوم علامه فیض رحمه الله در محجه البیضاء ص ۸۶ و در سایر کتابهای معتبر چون وسایل و کافی از محمد بن اسمعیل بزیر روایت می کنند از حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«ان الله تعالى به ابواب الظالمين من نور الله به البرهان وممكن له في البلاد ليدفع بهم عن اوليائه ويصلح الله له به امور المسلمين لانه ملجأ المؤمنين من الضرر واليه يفرع ذولا حاجة من شيعتنا بهم يؤمن الله تعالى روعة المؤمن في دار الظلمة اولئك هم المؤمنون حقا اولئك امناء الله في ارضه اولئك نور الله في رعيتهم يوم القيامة ويزهر نورهم لاهل السموات كما يزهر الكواكب الزهراء لاهل الارض اولئك من نوره نور القيامة يضيء منهم القيامة خلقوا والله للجنة وخلق الجنة لهم فهنتاً لهم ما على احدكم ان لو شاء لنال هذا كله قال فقلت باذا جعلني الله فداك قال يكون معهم فيسرنا بادخال السرور على المؤمنين من شيعتنا فكن منهم يا محمد» حضرت رضا به محمد بن اسمعيل می فرماید: خدای تعالی را در دربار ستمکاران «و ظلمه» کسانی است که بدانها برهان (یعنی دین حق) را نورانی و روشنی داده و آنها را در بلاد، تمکین و گسترش می دهد تا بوسیله ایشان شر و ستم را از دوستان خود دفع کند و بوسیله آنها امور مسلمین را اصلاح فرماید چنین کسانی که (در دربار ظلمه هستند) پناهگاه مؤمنین از ضرر و زیانند و حاجتمندان از شیعیان ما بدیشان پناه می برند خدا بوسیله اینگونه کارمندان دولت ترس مؤمن را در دار ظلمت مبدل به ایمنی می کند در حقیقت مؤمنین آنهایند، اینها امینان خدایند در روی زمین او، اینان نور خدایند در میان زیر دستانشان. در روز قیامت نور آنها درخشندگی به اهل آسمانها می کند چنانکه ستاره درخشانی بر اهل زمین درخشندگی و نورپاشی می کند اصلاً نور و روشنائی قیامت از اینهاست که از ایشان روشن می شود به خدا سوگند که آنها برای بهشت آفریده شدند و بهشت هم برای آنها آفریده شده.

پس گوارای ایشان باد چه ضرر دارد برای یکی از شماها که به تمام این فیوضات و ثوابها برسید؟! محمد بن اسمعيل می گوید به حضرت عرضه کردم خدا مرا فدای تو کند بچه جهت دارای این همه ثواب می شود؟ حضرت فرمود برای این که ما را شادمان و مسرور می کند به جهت ادخال سرور بر مؤمنینی که از شیعیان ما هستند پس ای محمد از ایشان (از کارمندان دولت) باش!! این کارمندی در ادارات دولتهای بنی امیه و بنی عباس

است پس چگونه خواهد بود در دولت شیعه؟! و درباره حقوق دولتی قبلاً گفتیم که اکثر صحابه گرامی پیغمبر مانند سلمان و عمار و مقدر و ابوذر حتی امیرالمؤمنین و دو فرزند بزرگوارش قبول عطایا وجوایز و باصطلاح امروزه حقوق و مزایای دلتی را از خلفای جور می نمودند و محقق کرکی رحمه الله علیه در خراجیه خود از ابوبکر حضر می آورده که می گوید:

«دخلت علی ابی عبد الله وعنده ابنه اسمعيل فقال ما يمنع ابن ابی سماک این یخرج شباب الشیعه فیکفونه ما یکفیه الناس ویعطبهم ما یعطی الناس قال لی لم ترک عطاءک قال قلت مخافة عن دینی قال ما منع ابن ابی سماک ان یبعث الیک بعطاءک اما علم ان لک فی بیت المال نصیب».

خلاصه حدیث شریف: حضرت می فرماید: چه مانع است ابن ابی سماک (ظاهراً یکی از شیعیان حضرت بوده که از طرف خلفای جور والی بوده است) را که جوانان شیعه را در کارهای دولتی در آورد تا او را کمک و کفایت کنند در کارهایی که دیگران می کنند و همان حقوقی را که به دیگران می دهد به اینان بدهد آنگاه رو بمن کرد و فرمود تو چرا حقوق خود را واگذار کردی گفتم از ترس دینم حضرت فرمود چه مانع داشت که ابن ابی سماک حقوق تو را برایت بفرستد مگر نمی دانست که تو را در بیت المال بهره و نصیبی است) معلوم می شود نگرفتن حقوق ابوبکر حضرمی که بر دین خود می ترسیده از جهت مراجعه به دربار خلفا بوده و گرنه هرگاه آن حقوق اشکال شرعی داشت اولاً حضرت مؤاخذه نمی کرد که چرا نگرفتی چنانکه صدر روایت هم این معنی را می رساند که حضرت می فرماید چرا ابن ابی سماک جوانان شیعه را بکار نمی گمارد تا همان حقوقی را که به دیگران می دهد به اینان بدهد ثانیاً می فرماید چرا حقوق تو را برایت نفرستاد اگر گرفتن آن اشکال داشت این سخن بی معنی بود.

اشتباه بزرگ

یکی از اشتباهات بزرگی که موجب تشدید اختلاف بین مسلمانان در موضوع امامت گردیده است، آنست که بعلمت انس و عادت مردم به سلطنت جباریه و فراعنه که هر کدام در سلطنت و پادشاهی برای خود دربار و دستگاه واسکورت و قراول و یساول و پسر و پیشرو و تعینات و تجملات قائل می‌شوند، تصور کرده‌اند که حکومت اسلامی هم‌چنین است که هر که بدان رسید هوی‌ها و هوسهای خود را اشباع و کسان و فرزندان خود را مرفه و شهوات خود را اجرا می‌نماید:

روی این حساب غلط که از بیخ موهوم است پندارهائی بافته و حرفهائی زده و دشمنیهائی کرده‌اند که روی تاریخ را سیاه نموده است در حالیکه در حکومت اسلامی نه تنها چنین حسابیهائی نیست بلکه حاکم اسلام اولاً چون عادلترین و باتقواترین افراد مسلمین است طبعاً محرومترین افراد از لذایذ شهوات و جلال و جبروت است و ثانیاً چون تحت کنترل شدید و دقیق مسلمانان است نمی‌تواند مطامع نفسانی و شهوات حیوانی خود را اجرا نماید و چون راه مستقیم و باریک شریعت را در پیش دارد نمی‌تواند اراده شخصی و غرضهای خصوصی خود را بکار برد، پس چنین حکومتی چندان مورد میل و رغبت و توجه ارباب شهوت و طالبان مقام و شوکت و مال و ثروت نیست، زیرا در حکومت اسلامی این چیزها نیست.

تاریخ خلافت و حکومت اسلامی نشان داده که آن چیزهائی که در حکومت‌های دیگر از زمان آدم تا زمان خاتم بوده هیچکام به طهارت و تقوا و عدالت و تواضع حکومت اسلامی نبوده است!

اولین حاکم اسلام بعد از حضرت خیرالانام ابوبکر بوده از همان روز اول حکومت کمترین تغییری در وضع و حالت او پدید نیامد، نه لباسش عوض شد و نه غذایش لذیذتر گردید و نه اقوام و خویشان خود را بنان و نوائی رسانید و نه بر جلال و جبروت خود افزود!

همان روز اول خلافتش بود که شنید دختر همسایه به مادرش می‌گوید: ای مادر هر شب ابوبکر گوسفندان ما را می‌دوشید و مزد می‌گرفت امشب که خواهد دوشید؟! زیرا ابوبکر خلیفه شده است. ابوبکر با صدای بلند فریاد زد:

همان کسی که دیش می‌دوشید امشب هم خواهد دوشید.

و معروف است که روز بعد خلافتش او را دیدند که مقداری اجناس در دست دارد و راه بازار پیش گرفته است که به خرید و فروش بپردازد به او گفتند که مردم به کار خلافت تو محتاج‌ترند تا تو به اینکار. گفت چه کنم عائله‌ام نفقه می‌خواهند و بعداً به صواب دید مسلمین مقرر شد روزی چند درهم از بیت المال برای نفقه بردارد و سرانجام در مرض موت وصیت کرد که هر چه از بیت المال مأخوذ داشته مسترد گردد عمر که در میان خلفای راشدین به شدت و صلابت و نظافت و غلظت معروف است در تواضع و مسکنت تا آن حد بود که هیچ عنوان و نشان از خلافت نداشت، بناگوارترین غذاها می‌ساخت و ژنده‌ترین لباس‌ها را می‌پوشید و خوابگاه او در مسجد پیغمبر و بستر اوریگهای صحن مسجد بود و هرگز در دنبال او کسانی از باب حشمت دیده نشدند و مراقب و نگهبانی نداشت و مسافرت او به شام و پوشیدن لباس سفید و سوارشدن به اسب خوشخرام و واگذارنمودن آن‌ها معروف است و در مدت حکومت خود ابداً به طایفه و خویشاوندان خود روی خوش از بذل و بخشش نشان نداد.

عثمان، هرچند که در میان خلفای راشدین، از کنترل و مراقبت فرمانداران خود غافل شد و آنان هر چه خواستند با مردم کردند، اما خود او هرگز از زی‌خود خارج نگشت و به طعام و شراب و لباس خود تغییری نداد معه‌ذا همان بی‌اعتنائی او به وضع فرمانداران و دست‌درازی به اموال مسلمانان و بذل و بخشش بی‌مورد او به خویشان خود باعث شد که مسلمین اولاً او را به رجوع از این رفتار بیم و انذار کنند و چون برنگشت ناچار او را کشتند.

و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام و زهد و تقوای او و مراقبت حضرتش در امور فرمانداران و جلوگیری از حیف و میل اموال مسلمانان چیزی نیست که بتوان آن را به شرح و بیان آورد و مورد اعجاب و تحیر جمیع جهانیان است و بعد از او فرزند بزرگوارش حضرت حسن علیه السلام بسیره و رویه پدر بزرگوار خود بود.

افسوس که غفلت و جهل مسلمانان و سستی در مراقبت ایشان باعث شد که معاویه و خاندان بنی امیه شیوه حکومت اسلامی را به رویه اکاسره ایران و قیصره روم تبدیل کردند و مردم که هنوز درست مزه حکومت اسلامی را نچشید و به آن انس و عادت نیافته بودند باز دچار همان فراعنه و طواغیت خونخوار شدند و معهذا باز هم در میان همان خلافت بنی امیه و بنی عباس کسانی چون عمر بن عبدالعزیز و مهدی ابن منصور یافت شدند که نمونه حاکم اسلام و امام انام را بدست مردم دادند و در عدل و تقوی تا حدی مثل و نشانه تربیت اسلامی گشتند پس قیاس حکومت اسلامی با حکومتهای دیگر قیاس غلط و اشتباه محض و نسبت بیجا و تهمت نارواست.

اشتباه دیگر

یکی از اشتباهات بزرگی که در اذهان است آن است که تصور می کنند که هر مجتهدی حاکم شرع است یعنی همان خلیفه اسلامی است که مردم باید بیایند و دست و پای او را بوسیده به مسند حکومتش بنشانند (هرچند اگر مردم هم فرضاً جمع شده مجتهدی را بخواهند به حکومت نصب کنند کمتر کسی برای اشغال آن مقام فعلاً حاضر خواهد شد) و چون چنین نمی کنند پس مردم مسئولند و در هر صورت او حاکم شرع است و تصرفاتش در اموال و حکمش در افراد نافذ و جاری است! در حالی که این اشتباه بسیار بزرگ و غلط است.

البته حاکم شرع و سلطان مسلمین باید فقیه و دانا به احکام خدا باشد و لایق مقام سلطنت، ولی هر فقیهی حاکم شرع نیست، به عبارت دیگر هر حاکمی باید فقیه باشد نه هر فقیهی حاکم، (عموم خصوص مطلق به اصطلاح منطقی) اشکالاتی که در این مورد

شده ما برای آنکه خود را در محذور اعتراض منتقدین بی منطق قرار ندهیم؟ قلم را بدست همان جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی که خود از همین فقهاست، داده ورد این عقیده بی اساس را از کتاب (دین و شئون) نامبرده از ص ۴۳ برای شما نقل می کنیم وی می نویسد:

برخی دیگر از علمای شیعه برآنند که در زمان غیبت، مجتهدین عظام قائم مقام امام علیه الصلوه والسلام خواهند بود و غیر از آن‌ها هر کس مقام منبع سلطنت را اشغال کند جائز و تبعیت همچو سلطانی حرام و معصیت است و به همین نظریه است که دول حاضره را دول جور می نامند و در دادن مالیات به دولت جائز و گرفتن حقوق از آن اشکال می کنند حتی خود سلطان نظر برای مجتهد مقلدش خویشتن را جائز دانسته و برای آنکه اقلاً مکان نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهد مقلد خود اجاره می کند و از مأمورین جزو، آن‌ها که مقدس مآب هستند در حال حیات خودشان یا بعد از ممات و به واسطه وصیت مخصوص مایملک خودشان را به طریق بذل و هبه تزکیه کرده و اراضی خالصه را بعد از خرید از دولت دوباره از آن‌ها ابتیاع می نمایند و از اشخاصی که در تقدس قدری جلوتر رفته اند موجب و مستمری خودشان را سر هر سال و یا سر هر ماهی از راه رد مظالم و حیل شرعی دیگر، حلال می گردانند!

دلایلی که صاحبان این رأی برای اثبات مدعای خودشان دارند دو فقره حدیث شریف است که بدین مسئله تطبیق کرده نیابت عامه علما را از امام علیه السلام بدان دو حدیث استدلال می کنند.

حدیث اول: «عن اسحق بن یعقوب فی حدیث انه سأله المهدي علیه السلام عن مسائل فورد التوقيع

اماما سالت عنه ۰۰۰ الی ان قال واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا...»

اشخاصی که بنیابت مجتهدین عظام از امام علیه السلام قائل شده اند (حوادث واقعه) را به معنی تمام مهام امور داخلی و خارجی و لشگری و کشوری و غیره گرفته و (رواه حدیث) را با علمای اعلام تفسیر و یا به مجتهدین عظام تأویل کرده و گفته اند: (مقصود امام علیه السلام

این بوده که برای اداره امور جمهور به روات احادیث ما، یعنی به علمای فقه مراجعت کنید بدین معنی که شغل شاغل سلطنت را بعهدشان واگذارید) و این یک دلیلشان از جهاتی چند مرد خدشه است!

۱- حدیث شریف جواب استله‌ایست که از حضرت حجت‌الاسلام علیه السلام گردیده و مواد هیچیک از سؤالات درست نیست مورد حدیث بدین واسطه مجهول مانده است ونصی که موردش معین و مدلولش صریح نباشد برهان قطعی نمی‌گردد و در شرع و منطق دارای پایه و اعتباری نیست.

۲- پرواضح است که (حوادث واقعه) یک معنی معین شرعی ندارد یعنی مثل صوم، صلوه، حج، جهاد، خمس، و زکوه از معنی اصلی خود منفصل و برای مفهوم مخصوص علیحده در لسان شرع مصطلح نشده و مقصود از حوادث واقعه همان مفهومیست که در عرف عامه داشته است و هر وقت عربی با رفیق خود از (حوادث واقعه) صحبت کند البته رفیق عربش که اهل لسان است از این دو کلمه مفهوم (امور دولتی) یا مهام کشوری و لشکری را نمی‌فهمد حتی این قبیل مفاهیم به نظرش هم نمی‌آید. شخص عرب از لفظ (حوادث واقعه) همان معنی وقایع حادثیه یعنی مسائل تازه ناگه ظهور را خواهد فهمید مثل شرب توتون و امثال آن که احکام آن بیان نشده و مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه در مکاسب این نظریه را تأیید نموده است که ما هم در حدیث شریف همین معنی را می‌دهیم و این معنی هیچ ربطی به مقاصد صاحبان این رأی نداشته است زیرا سلطنتی را که با دین اسلام به یک وهله آغاز انکشاف نهاده جزو نبوت، عین امامت شیرازه تشکیلات دین بوده هیچ وقتش یکی از حوادث واقعه یعنی از مسائل تازه ناگه ظهور نمی‌شود شمرد!

۳- روات احادیث ائمه بودن غیر از اجتهاد است برای اجتهاد علاوه بر تتبع و تدقیق در اخبار، تفلسف در مدلول آنها و پیدا کردن قوه تصرف و احراز ملکه در استخراج احکام لازم است بنابراین اگر مدلول حدیث دلیل نیابت عام شود این حق مخصوص

مجتهد نمی‌گردد بلکه هر کسی را که می‌شود راوی احادیث گفت بدین نیابت، حق و صلاحیت خواهد داشت.

۴- وظیفه مسلمانان در مقابل دولت اسلامی چنانکه واضح و مبرهن است اطاعت و انقیاد بوده است نه مراجعت بدانها در مورد لزوم و اقتضا و حال آنکه حضرت، امر به مراجعت فرموده است نه به اطاعت و پرواضح است که مراجعت غیر از مطاوعت است.

۵- امر حضرت مردم را به مراجعت (امر ارشادی) بوده است نه (ایجابی) و از آن حضرت سؤالهائی شده که یکی از آنها هم در خصوص حوادث واقعه بوده و حضرت در جواب فرموده‌اند (و اما الحوادث الواقعة الی آخره ...) و اگر مسئله نیابت عام، یک حکم واقعی الهی می‌بود البته باری یک امر ایجابی وضعیتی پیدا می‌کرد آن وقت می‌بایست آن حضرت قبل از غیبت خودشان و بی‌آنکه سؤالی شود این حکم را بیان فرمایند.

۶- روات جمع است و سلطنت اشخاص متعدد در یک وقت و در یک محیط غیرممکن است زیرا که آرایشان متناقض و اکثر اوامرشان لامحاله متضاد در می‌آید و اطاعت اوامر متضاد عیناً حکم ضدین را دارد و جمع اضداد از روی عقل و منطق محال است، و اگر از مفهوم روات که جمع است و اقل مدلول جمع در لسان عرب سه، و بیش از سه است، قطع نظر کرده بگویند که در هر عهد یکی از روات انتخاب می‌شود و به مرور هم دیگر را تعاقب کرده جمع می‌گردند و مقصود از جمع آمدن رواه در حدیث نیز همان است، آن وقت هم خواهیم دید که باز امکان تطبیق ندارد زیرا که روات احادیث در هر عهدی زیاد بوده‌اند و ترجیح یکی بر دیگری از طرف مسلمین غیرممکن است و تبعیت از بعضی بدون بعضی دیگر موجب اختلاف است چنانکه در خصوص تقلید و اجتهاد می‌بینیم که تا حال دیده نشده مجتهدین عظام پس از فوت مجتهد مرجع تقلید اجتماع نموده یکی را به ریاست دینی انتخاب نمایند و چون این دفعه موضوع اختلافات امورات حکومتی خواهد بود باری انقلابات و اختلافات بلکه منشأ مصادفات و مجادلات دائمی و موجب فتنه و فساد غیرقابل تحمیل داخلی خواهد شد.

۷- نیابت عام یعنی ریاست فعلی و ظاهری تشکیلات و در دست گرفتن زمام مهام و انام و اداره کردن دوائر و ادارات لشکری و کشوری اگرچه حق محقق امام علیه السلام بود ولی قبل از غیبت در دست خود آن حضرت هم نبود که بتواند به دیگری واگذار (بدست آهوی ناگرفته مبخش. م) همه این اعتراضات واضح و روشن می‌نماید که حدیث اول به هیچ وجه دلیل مدعای ایشان نمی‌شود.

حدیث دومی که شاهد دعوی خودشان قرار داده‌اند حدیث مقبوله عمرو بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام است در صورتیکه حدیث مقبوله در بین علما و مجتهدین مثل احادیث صحیحیه مورد اعتبار نیست کجا برسد که در موضوع مهم اسلامی معتبر شناخته شود. «سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث...»

«الی ان قال فقال علیه السلام ينظران من كان منكم قد روي حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكماً... الی ان قال قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضينا ان يكون الناظرين في حقها فاختلفا فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم فقال الحكم ما حكم به اعدلها وافقهها واصدقها واورعها قال قالت فانها عدلان مرضيان لايفضل واحد منهما على صاحبه فقال ينظر الی ما كان من روايتهما عما في ذالك الذي حكما به المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمهما ويترك الشاذ».

در قسمت اولی از این حدیث شریف که ذکر شد حکم و حاکم را به معنی سلطان و نایب امام علیه الصلاه و السلام گرفته و گفته‌اند (مرام امام علیه السلام اینست که هر کس حلال را از حرام بشناسد و احکام ما را بفهمد بایستی او را مطیع باشید که من او را رئیس و سلطان شما قرار دادم و این یک دلیل هم مثل سابق از جهاتی چند سقیم است!

۱- سؤال عمرو بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام چنانچه واضح است راجع به منازعه دو نفر از اصحاب بوده است در سر دین و میراث و حضرت کسانی را که واقف احکام باشند ما بین ایشان حکم معرفی کرده است و این مطلبی جزئی به مسئله نیابت عامه که

ابداً ذکری از آن در میان نیامده هیچ ربطی ندارد و مدلول حدیث به اندازه صریح و مورد آن به قدری اخص است که تأویل و تعمیم آن به هیچ وجهی ممکن نیست.

۲- حکم در لغت عرب به معنی فرمودن و حاکم به معنی فرماینده و هیچ وقت این کلمات در عرف شرع به معنی سلطان و نایب عام استعمال نشده است بلی از طرف علمای متأخر و در عرف عوام به معنی داور و محکمه به معنی جای او استعمال شده و این یک اصطلاح، شرعی بودن این کلمات را نمی‌رساند و حتی حکم و حاکم بدین دو معنی هم دلیل مدعایشان نمی‌شود مللی که در عصر حاضر در اقلیت هستند حتی المقدور اختلافات و منازعات خودشان را با یادآوری حل و فیصله می‌دهند بر فرض صدور مقبوله^۱ از آن حضرت چون شیعه مخالف حکومت بنی‌عباس بودند و امام مفترض الطاعه هم حاضر بوده شاید فرمایش مذکور ناظر با این امر باشد.

۳- اگر استرداد حقوق حضرت صادق از دیگران در زمان آن حضرت ممکن می‌شد البته خودشان اولی بتصرف می‌بودند با وجود حیات خودشان و امکان منتقل داشتش به اولاد خود واگذاشتن آن به دیگران مخالف منطق و منافی وظیفه امام است و هرگاه استرداد حقوق مذکور امکان نداشت محول داشتن آن به دیگران عبث می‌نماید (مثل مشهور یکی را بده راه نمی‌دادند... را به یاد می‌آورد).

و کار عبث هم از امام به اعتقاد ما پیروان مذهب جعفری سر نمی‌زند در واقع چطور ممکن بود که امام با وجود خود و اولاش نایب امامی معین کرده و اداره امور جمهور را به عهده آن واگذارد؟ در صورتیکه خود آن حضرت از آن اداره به کلی ممنوع و مهجور گردیده بودند - علاوه بر اینکه هیچ یک از این دو حدیث را دلیل مدعای ایشان نمی‌شود شمرد اگر ما بر فرض محال نیابت عام رواه احادیث و اشخاص عارف به احکام را قبول

۱- در مقبوله عمرو بن حنظله دو نفر از روات: محمد بن عیسی و داود بن الحصین می‌باشد.

و این هر دو ضعیف اند و به همین جهت حدیث چندان ارزشی ندارد زیرا سند تابع اخس رجال است چنانکه نتیجه تابع اخس مقدمات است - مؤلف.

کنیم بالاخره خواهیم گفت که این رواه و غیره از مجتهدین جامع الشرایط عبارت بوده‌اند و آن وقت خواهیم دید تازه دچار بسی اشکالات گردیده‌ایم مثلاً تنها مجتهد جامع الشرایط بودن لیاقت شخصی را به سلطنت نمی‌رساند و البته حضرت امام امری بدان اهمیت را بدون هیچ قید و هیچ شرط به عهده علمای اعلام نمی‌گذاشت که در اغلب موارد مستلزه تودیع منصب مهمی بنا اهل می‌گردد.

دیگر اغلب علمای اعلام در سن شیخوت درجهٔ اجتهاد را احراز می‌کنند که در واقع اکثری از ایشان در آن سن چه بواسطهٔ تحلیل مزاج چه بسبب خستگی ذهن حالت تقریر درسی را ندارند کجا مانده قوه توغل با مهام امور و تدبیر در مسائل داخلی و خارجی مملکت را داشته باشند و در حقیقت تحلیل امورات سلطنتی به همچو وجودی تحلیل رفته و رنجور و خواستن اداره تشکیلات عصر حاضر که نوابع زمان از عهده آن بر نمی‌آیند از قبیل تکلیف ما لایطاق خواهد بود - باز دیگر مجتهدین عظام در هر عهد متعدد بوده و وجود سلطان متعدد در یک وقت و در یک منطقه چنانکه گفته شد متعذر حال است پس اشخاصیکه بر نیابت عامه علمای اعلام از حضرت امام علیه الصلوه والسلام قائل شده‌اند دلائل کافی بر صحت قول خود ندارند و همچو منصبی در دین اسلام چه از روی نص و نقل و چه از روی اصول ثابت نشده است گذشته از اینکه اصحاب این رأی ادله صحیحه نداشته‌اند تطبیق نظریاتشان هم در موقع عمل چنانکه ضمناً معلوم گردید غیرممکن است و حجه الاسلام شیخ مرتضی انصاری در باب خمس صریحاً می‌فرماید نیابت مجتهدین از امام علیه السلام ثابت نشده است.

پایان مقال از کتاب (دین و شئون) حاج شیخ اسدالله مامقانی دلیل دیگری که در این مورد بدان استناد می‌جویند فرمایش حضرت ابی‌عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام منقوله در تحف العقول است که می‌فرماید: مجاری الامور علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حاله و حرامه که با ملاحظه سیاق کلام شریف معلوم می‌شود سخن در مذمت علماء است که در نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر کار از دست دانشمندان خارج و

بدست نا اهلان سپرده شده است و اصلا مربوط به مورد ادعا نیست شکی نیست که باید مجاری امور بدست علما و دانایان حلال و حرام باشد یعنی حکومتی از دانایان تشکیل شود اما آن‌های که هر کسی به ادعای اینکه من مجتهد یا نایب مجتهدم در هر گوشه‌ای دعوی حاکم شرعی نماید و امامی بدون مسئولیت و به اصطلاح پادشاهی بی‌تخت و تاج بوده از هر جایی که بتواند درکار حکومت اخلال کند مردم را به تمرد از دولت و فرار از دادن مالیات و اعراض از کارمندی و قبول شغل اداری و اجتماعی تشویق نماید.

و بدبختانه آنچه دیر زمانی است در ملت شیعه جاری است همین چیزهاست! پس خلاصه سخن در این فصل، آنست که بدلائل بی‌حد و شمار تشکیل حکومت به طریق مشورت و انتخاب حاکم از داناترین و با تقواترین افراد مسلمانان بوسیله رأی و بیعت از مهمترین فرایض الهیه بوده و بر هر کسی که مسلمانان به حکومت او راضی شوند واجب است که با قدرت بدان قیام نماید و عمل او نه تنها غاصبانه و جابرانه نیست بلکه به موجب آیات و روایات معتبره از بهترین و فاضلترین عبادات است چنانکه حضرت رسول ﷺ بنا بر روایتی که مرحوم فیض در محجه البیضاء آورده است، فرمود: یک روز ولایت و حکومت والی و حاکم عادل بهتر از هفتاد سال عبادت است قال ﷺ.

«یوم من وال عادل افضل من عبادة سبعین سنة ثم قال الا وکلکم راع وکلکم مسئول عن

رعیته»

و همچنین کارمندی دولت بنا بر آنچه سبق ذکر یافت از شریفترین اعمال و فاضلترین عبادات است به شرط آنکه به شرط آن اقدام و به وظایف مقرره که خدمت به مسلمانان است قیام کند و برحسب عقل و نقل بسی واضح است که آن سربازی که در مرز و سرحد جان خود را سپر گلوله دشمن قرار داده تا از ورود اجنبی و بدخواه به کشور مسلمین جلوگیری نماید چندین هزار مرتبه فضیلت دارد، بر آن کسی که در دل شهری در حال امن و راحت خوابیده و احساس مسئولیتی نمی‌کند و خود را از خدمات اجتماعی و امور نفعه بر کنار می‌دارد تا چه رسد به اینکه کارشکنی و اخلال هم نماید و پاسبانی

که شب و نیمه شب در سرمای زمستان و گرمای تابستان در خیابان‌ها کوچه‌ها از منازل و اموال و اعراض و نوامیس مسلمانان پاسداری می‌کند اگر نیتش رضای خدا و خدمت به خلق بوده و به مسئولیت دینی خود متوجه باشد آن پاس‌دادن او بسی ترجیح دارد بر آن کسی که در اطاق گرم خود فرضاً مشغول نماز شب و عبادت است تا چه رسد به آن که می‌خواهد همین پاسبان را با موهوماتی به وظایف خود بی‌علاقه کند.

هر چند در موضوع حکومت و ابطال شبهاتی که بدبختانه جنبهٔ محکمت گرفته، هر چه بگوئیم کم است اما چون مطلب به قدری روشن است که افهام عادی هم آن را می‌تواند درک کند و فقط شبهاتی که از ناحیهٔ دین در این مورد القاء می‌شود ممکن است چشم عقل را کور کند لذا بدین قدر اکتفا شد که معلوم شود که نه تنها از ناحیهٔ دین کوچکترین ممانعتی دربارهٔ تشکیل حکومت نیامده بلکه آن از بزرگترین فرائض الهیه و بالاترین عبادات است و اگر کسی را عقل و انصاف و وجدان باقی مانده باشد همین قدر بلکه کمتر از آن هم کافی است و اگر عقل و اندیشه و انصاف را کنار گزارد زیادتراً از این هم سود نمی‌دهد.

«الهم انا نرغب اليک في دولة کریمه تغربها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله وتجعلنا فیها من الدعاء الی طاعتک والقادة الی سبیلک وترزقنا بها کرامه الدنيا والاخرة انک علی کل شیء قدیر».

سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است

وقتی که سخن از جهاد می‌رود اشخاصی که از طبیعت بشر و نظام اجتماع بی‌خبرند آن را خونریزی و آدم‌کشی و استیلای بزور و جور تصور کرده از آن اظهار نفرت و بیزاری می‌نمایند و پاره‌ای از دشمنان اسلام از همین راه با القائات شوم خود در گفته و نوشته خود دین مبین اسلام را یک مذهب و رژیم قلمداد کرده‌اند که به زور و غلبه شمشیر بر مردم تحمیل شد غافل از آنکه فاصله بین حقیقت و این تصور باطل فاصله و بعد بین‌المشرقین است، جهادی که دین اسلام بدان دعوت و قیام می‌کند نه تنها از خوی سبیت و غضب و بالاخره حیوانیت سرچشمه نمی‌گیرد و هدف آن هم سیطره و استیلای به زور نیست بلکه از منتهای خلوص و صفای روح بشری در عالی‌ترین خلق خیرخواهی و بشردوستی صورت می‌گیرد و در حقیقت همان آروزی صلح و صفا و اخوت و انسانی است که مورد آروزی تمام مصلحین خیراندیش بوده و هست، و مظاهر و محافلی کم و بیش در گوشه و کنار دنیای امروز برای این منظور دیده می‌شود غایت امر آن است که چون تحصیل این عشوق و مطلوب بشری با مقدمات مفروضه و تجربه‌شده امکان ندارد شرع مطهر اسلامی آن را با بهترین وسیله و مقدمه تحصیل و پیشنهاد می‌نماید زیرا آنچه آدمی را آرام و مطمئن و سربراه و سرگرم به زندگی می‌کند محیط و وضعی است که حقوق لازمه و احتیاجات طبیعی حیاتی او را به حد کافی و کامل تأمین نماید و او را از شر هرگونه آفت و خسارتی که بدین حقوق لطمه می‌زند مصون و محروس دارد، اسلام چنین وضع و محیط را با قوانین و احکام عملی بر طبق حوائج طبیعت بشری در حد اعلای آن آماده کرده و انسان را در سرزمین توحید کشور عدل و حق درآورده تمام وسایل حیات سعادت‌مندانانه او را به حد اکمل در دسترس او گذارده به آفاتی که از طغیان پاره‌ای از عواطف زشت او مانند حسد و برتری‌جوئی و اعمال غرایز حیوانی مایه می‌گیرد مهارزده در حصار محکم شریعت از شر هر گونه صدمه و آفت او را محفوظ می‌دارد. اسلام بشر را عاشق خدا یعنی حقیقت بی‌پایان می‌داند و

تمام سعی و تلاش او را در این جهان بدین منظور می‌شناسد فلذا برای اینکه هر چه زودتر این تشنه سوخته را به دریای زلال عطش نشان برساند اقصر طرق را اختیار کرده برای اینکه او را از اشتباه کاری که همان تبعیت او از غرایز حیوانی و هواهای نفسانی که به عبارت شرع تسویلات شیطان است بازداشته از بیابان حیرت و غفلت و سرگردانی به شاهراه وصول به مطلوب هدایت و به سرچشمه حیات رهبری کند، امر جهاد را مقرر می‌دارد از آنسبب که یکی از حکمت‌های کامله حضرت آفریدگار در آفرینش آدمی این است که در نفوس و قلوب، آرائی مختلفه و اهواء متشتته است، زیرا انسان از هیچ شروع شده و عالیترین مقام وجود را حائز می‌شود که ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰]. بدیهی است چنین موجودی را در طریق سیر به جانب کمال هزاران تغییر احوال است و هر یک از این حالات مقتضی اعمال و حرکاتی است که اگر یله و خودسر باشد از طریق مشی مستقیم خارج گردیده مزاحم خود و هم‌سفرانش خواهد گشت که سرانجا به بدختی و زیان او و دیگران است پس باید طریقی اتخاذ شود که از این فتن و محن جلوگیری گردد و انسان در کمال آرامش و فکر آزاد به دریافت مطلوب و وصال معشوق خود نایل آید و این منظور جز از طریق جهاد صورت نمی‌گیرد.

اسلام برای اینکه امر جهاد از هر گونه هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی و غرایز حیوانی بر کنار باشد و خوی غلبه و سبعت و جاه‌طلبی و تجمع ثروت و از این قبیل خصائل نامحمود انگیزه آن نگشته و بر جامعه شریف انسانی حکومت نکند امر جهاد را بر عهده شریفترین افراد تربیت‌شده و مهذب و اگذار کرده و در ذیل آیه شریفه توبه که مؤمنین را تشویق به جهاد می‌فرماید خود را مشتری و مؤمنین را بایع جان و مال معرفی می‌نماید. صفات کسانی را که می‌توانند حائز این مقام عالی شوند بدین گونه بر می‌شمارد ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّاكِعُونَ الْأَمْرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُورِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ [التوبة]:
 [۱۱۲] یعنی خدا مشتری و مؤمنینی که دارای این صفات عالیه باشند فروشنده و مورد
 معامله، جان و مال مؤمنین است و بهای آن هم بهشت جاویدان است. پرواضح است که
 مباشرین جهاد که توبه‌کننده از گناهان و عبادت‌پیشه‌گان و رکوع‌کنندگان خاضع و
 سجدوکنندگان خاشع و امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از هر گونه زشتی بوده و
 حفظ حدود الهی نمایند چنین کسانی که جامع صفات مؤمنینند هرگز جنگ را برای
 مقاصد پست مرتکب نمی‌شوند.

جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است

هرچه باشد شریعت مقدس اسلامی بین تمام مذاهب و ادیان و رژیمها و مرامها که برای اصلاح و سعادت جامعه انسانی اعم از قوانین زمینی یا احکام آسمانی وضع و پیشنهاد شده حتی به تصدیق دشمنان منصف و دانشمندان بهترین و عالی‌ترین رژیم است که می‌تواند عهده دار سعادت مردم جهان باشد.

برای جانشین کردن چنین قانون و رژیم چه باید کرد؟ هم عقل گواهی می‌دهد و هم تجربه نشان داده که تنها گفتن و عمل کردن شارع و مقنن هر چند با بهترین بیان و صحیح‌ترین عمل باشد نتیجه مطلوبه را نمی‌دهد زیرا ظهور پیغمبر اسلام با کاملترین شرایط بعثت یک هادی و رسول آسمانی صورت گرفت، در خانواده پاک و مطهری بدون هیچ انگیزه نفسانی و سیاسی در شخصی که قبل از ادعای نبوت به صداقت و امانت مشهور و از شبهات دغلی و حقه بازی منزّه بود و به قدری از شبهه روی گردان و دور بوده که حتی از نعمت خواندن و نوشتن و تعلیم و تعلم محروم و مهم‌جور بود و با این وصف آداب و کتابی آورد، که شنوندگان را شیفته و مسحور می‌ساخت و بعظمت و حکمت آن اعتراف داشتند اما چه فائده که نصیب‌آورنده و گرونده آن اهانت و مسخره و زجر و اذیت بود! سیزده سال یا بیشتر قرآنی که ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَشْيَعًا مُّتَصَدِّعًا﴾ [الحشر: ۲۱] دل‌سنگ را می‌شکافت بر قلوب سیاه گمراهان با لطف بیان خوانده می‌شد مگر اثر داشت، و اگر اثر آنی بر قلوب می‌نمود دوامی نمی‌یافت و بالاخره به نتیجه عملی نمی‌رسید پس چه باید کرد؟ اسلام حامل رسالت و پیام ابدی آسمانی برای سعادت دارین مردم جهان است و مأمور گسترش حق تبلیغ آن به عموم جهانیان از بدو ظهور خود تا انقراض عالم است زیرا دفتر نبوت بسته می‌شود و برای تربیت بشر که چندین قرن است در مدرسه انبیا کلاسها را یکی بعد از دیگری گذرانیده دیگر پیغمبری نخواهد آمد، توده کودک و ش انسان‌ها را به مرحله بلوغ گذاشته و زمانی است که دیگر برنامه زندگی او را باید به دستش داده و او را آزاد گذاشته به عقلش واگذار نمایند اما

هوی و هوس و بازیگوشی اطفال شریر این دبستان نمی‌گذارد افاضه فیض آخرین معلم بشر به دیگران رسد، جز راه تادیب شروران چه راهی به نظر می‌رسد؟! پس تشریح جهاد در شریعت اسلام باب سعادت است بروی جهانیان و کوتاه‌کردن سروصدا و حرکات بی‌جای اطفال شروری است به منظور استفاده و استفاضه و تحصیل معرفت و بلوغ کمال دیگران و این رحمت کامله شامله بر تمام عالمیان است.

جهاد از محکمت آیات و از ضروریات اسلام است

ما از صدها آیات شریفه‌ای که در موضوع امر به جهاد و دستور آن در قرآن مجید نازل شده تیمناً اکتفا به چند آیه کرده و یقین داریم که خوانندگان ماهر چند از مبادی و مبانی اسلام بی‌خبر باشند لاقلاً وجوب جهاد را شاید از کسانی جسته و گریخته شنیده و یا آیات آن را در کتاب آسمانی خود دیده باشند.

که پروردگار عالم در سوره بقره می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ
وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

[البقرة: ۲۱۶]

«جهاد بر شما مقرر شده است و آن برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید، حال آنکه آن برای شما بد باشد. و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»

که مضمون آیه شریفه امر قتال و جهاد را یک امر واجب و حتمی می‌شمارد اما چون مکروه نفس آدمی است از خطر مرگ و نفرت آدم‌کشی آن را بر حسب طبیعت بشری زشت می‌نمایاند لکن با این وصف می‌فرماید: این عمل به ظاهر مکروهی است که

هزاران خیرات و برکات در آن است: چون نشر فساد است که از بدن فصد شده اگر اندکی خون فاسد بیرون می‌ریزد لکن موجب حیات سعادت‌مند او می‌شود. و در همان سوره می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۱]

«و اگر خداوند برخی از مردم را [به دست] برخی [دیگر] دفع نمی‌کرد، به راستی زمین تباه می‌شد، اما خداوند بر جهانیان بخشایش دارد». اگر خدا به وسیله خود مردم پاره‌ای را بوسیله پاره دیگر دفع نکند زمین تباه و فاسد می‌شود و لکن خدا را نظر رحمت و فضل بر جهانیان است و در همین سوره می‌فرماید:

﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۳]

«و با آنان پیکار کنید تا آنکه فتنه [شرک] از میان برود و [دین] تنها دین خدا باشد. و اگر دست نگه داشتند، [بدانند که] ستم [و تجاوز]، جز بر ستمکاران روا نیست».

و همین کلمات آیه را در سوره انفال با اضافه یک کلمه تکرار می‌فرماید که: ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹] روشن می‌نماید که قتال و جنگی که اسلام آن را واجب و تجویز می‌نماید برای اعلام کلمه حق و رسانیدن قافله بشری به شهرستان امن و امان دین و خداشناسی است که در آن مرام بشر و هدف او جز وصول به حقیقت نباشد و چون به این مرحله رسید دیگر دست از جهاد بازدارید و انسانی بالغ و رشید را با معشوق و مطلوبش گذارید و در چنین محیطی دیگر غوغای جنگ و وضوای جدال نیست، تیغ جهاد در غلاف است مگر برای بجای خود نشانیدن ستمکاران که احیاناً و

شاید هیچگاه جامعه انسانی از وجودشان خالی نیست (یعنی اجرای حدود الهی بر بزه‌کاران) و نیز در سوره توبه که اکثر آیات آن برای جهاد است می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۱۲۳]

«ای مؤمنان، با کسانی از کافران که به شما نزدیکند، کارزار کنید و باید که در شما درشتی بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.»
یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کفاری که در پیرامون شما هستند مقاتله کنید و باید چنان باشید که کفار در شما غلظت و درشتی و مهابت و سطوت را بیابند و بدانید که خدا با مردم با تقوی و پرهیزکار است، و در سوره الصف می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿۱۰﴾ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجُنَّهْدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الصف: ۱۰-۱۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی که شما را از عذاب دردناکی نجات می‌دهد دلالت کنم؟ (آن تجارت اینست که) به خدا و رسول او ایمان آورده و در راه خدا بوسیله اموال و جانهای خودتان جهاد نمائید این کار شما برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید؟!»

موضوع جهاد در نظر شارع مقدس اسلام مهمترین موضوع و بزرگترین فرایض است و در قرآن کریم در میان احکام عملی هیچ حکمی به اندازه جهاد مورد تعقیب و تأکید قرار نگرفته است و به حقیقت رکن اعظم و اصل اقوام اسلام است و ما اگر می‌خواستیم آیات شریفه‌ای را که در این باب جمع‌آوری کرده‌ایم در این مختصر بیاوریم گنجایش نبود زیرا بیش از دویست آیه روشن و صریح مربوط به امر جهاد در کتاب مجید الهی موجود است و برای مرد مسلمان آنچه آوردیم کافی است و نیازی به بیش از این نیست و با وجود این

همه آیات مصرّحات از ذکر احادیث، مستغنی هستیم معه‌ذا چند حدیث از کتب معتبره شیعه در این باب می‌آوریم تا بر اهل فهم و کیاست حجت باشد.

فضیلت جهاد

در فضیلت جهاد از بسیاری احادیث شریفه و اخبار صحیحه اکتفا و اقتصار به احادیثی می‌نمائیم که عزت و عظمت مسلمین را منوط به اجرای حکم محکم جهاد فرموده است. در کتاب وسائل و نهج‌البلاغه و نیز در کتاب شریف کافی خطبه‌ای مفصل در ترغیب به جهاد از حضرت امیرالمؤمنین وارد است که می‌فرماید:

«ان الجهاد باب ن ابواب الجنة فتحة الله لخاصة اوليائه»

تا آنجا که می‌فرماید:

«هو لباس التقوى ودرع الله الحصينة وجنته الوثيقة فمن تركه البسه الله ثوب الذل وشملة البلاء وريث لاصفار والقمة وذهب على قلبه بالاسداد واذيل الحق منه بتضييع الجهاد وسيم الخسف ومنع النصف».

در این حدیث شریف امیرالمؤمنین ترک جهاد را پیراهن ذلت و جامه بلا و نکبت و خواری و مسکنت می‌داند و در کتاب کافی از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الخیر کله فی السیف و تحت ظلال السیف ولا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة

والنار».

در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام خیرات را در دست داشتن شمشیر جهاد و زیر سایه آن می‌داند و می‌فرماید مردم را چیزی جز شمشیر نمی‌تواند به راه راست وادارد، و یادآور می‌شود که شمشیرها کلید بهشت و جهنمند! یعنی اگر به حق بکار برده شد کلید بهشت و گرنه کلید جهنم است و نی زدرهمان کتاب بوسیله امام صادق از همان بزرگوار علیه السلام است که فرمود:

«فمن ترك الجهاد البسه الله ذلاً و فقراً في معيشته و محقاً في دينه ان الله اغنى امتي بسنابك خيلها و مراكز رماحها».

در حدیث می‌فرماید: کسیکه جهاد را ترک کند خدا او را در زندگی و معیشت لباس ذلت و فقر می‌پوشاند و دین او را ضایع و باطل می‌کند بدستیکه خدا امت مرا بوسیله سم اسبان جهاد و نوک سرنیزه‌های او غنی و بی‌نیاز و شریف و ممتاز می‌کند. خود در مضمون این حدیث شریف دقت کنید تا سرّ انحطاط و نکتب و علت عقب ماندگی و ذلت را دریابید، باز در کتاب‌های کافی و وسایل و وافی است که حضرت امام محمد باقر نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه نوشت و از جمله مندرجات آن رساله شریفه این بود:

ما ضیع الجهاد الذي فضله عز وجل على الاعمال و فضل عامله على العمال تفضيلاً في الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدين و به يدفع عن الدين و به اشترى الله من المؤمنين انفسهم و امواهم بالجنة بيعاً مفلحاً منجحاً اشترط عليهم فيه حفظ الحدود اول ذلك الدعاء الى طاعة الله من طاعة العباد و الى عبادة الله من عبادة العباد و الى ولاية الله من ولاية العباد.

تا آخر حدیث شریف که مضمون بلاغت مشحون آن این است که چه چیز می‌تواند جهادی را که خدای عزوجل آن را بر جمیع اعمال و فضیلت عامل آن بر جمیع اعمال در درجات و مغفرت و آمرزش فضیلت داده آن را ضایع کند؟ زیرا خدا به وسیله، جهاد دین را ظاهر کرده و بدان وسیله از دین دفع هر شری می‌نماید. بوسیله جهاد خدا از مؤمنین جانها و مالهایشان را در مقابل بهشت خریداری می‌نماید و این بیع رستگاری بخش پیروزی‌آوری است که در آن حفظ حدود را بر ایشان شرط نموده نخستین این حدود آن است که مردم را از فرمانبرداری بندگان به اطاعت خدا و از پرستش مردم به پرستش خدا و از حکومت و تسلط مردم به حکومت عادل الهیه دعوت نماید. و در همین کتاب از جناب ابوبصیر روایت است که به حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام عرض کردم که کدام جهاد افضل است فرمود:

«من عقر جواده و اهريق دمه في سبيل الله»

و در همین کتاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

ان الله فرض الجهاد وعظمه وجعله نصره وناصره والله ما صلحت ديناً ولا دنيا الا به.

می‌فرماید: خدا جهاد را فرض فرموده و آن را عظیم شمرده و وسیله نصرت و یاری خود قرار داده است به خدا سوگند هیچ امری از امور دنیا و دین جز به جهاد، صلاح پذیرفته و صورت نمی‌گیرد. و در جلد ۲۱ بحار و کتاب وسایل و وافى وكافى از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«فوق كل ذي بربر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر وفوق كل ذي

عقوق عقوق حتى يقتل احدا لديه فاذا قتل احد والديه فليس فوقه عقوق»

یعنی بالای هر عمل خوبی، خوبی دیگری است تا اینکه شخص در راه خدا کشته شود پس همینکه در راه خدا کشته شد دیگر بالاتر از آن عمل خوبی تصور نمی‌شود و در بالای هر عاقی، عاق دیگری است تا یکی از پدر یا مادر را بکشد پس همینکه یکی از آنان را کشت دیگر بالای آن عمل زشت عقوقی نیست.

اهمیت وجوب فریضه جهاد که رکن اعظم شریعت اسلامی است عقلا و نقلا دانسته شد و ما اگر می‌خواستیم آیات و اخباری که در این باب وارد شده همه را جمع‌آوری کرده در اینجا بیاوریم خود یک جلد پانصد صفحه‌ای را نیازمند بود لیکن نه ین مختصر گنجایش آن را داشت و نه برای اهل انصاف و شعور بیش از این لازم می‌نمود. اینک باید دید آنچه این فریضه عشیمه را از دست ملت اسلام گرفته و آنان را که باید در سلحشوری و شجاعت و حفظ وطن و دعوت به حقیقت سرآمد جهانیان باشند به این روز سیاه و تنبلی و کسالت و بزدلی و ذلت نشانیده چیست؟ بدیهی است با توجه بدانچه قبلاً رقم شد علت اولیه همان جهل بحقائق دین و از همه مهمتر بی‌اعتنائی و ترک مقررات راجع به حکومت است که ملت اسلام را عموماً بدین وضع مبتلا کرده است ولی بعضی از ملت شیعه علاوه بر آن دچار یک شبهه عجیب و در واقع بالای هلاکت‌آوری شده که معتقد گردیده که جهاد برای بسط و اعتلاء اسلام جز با وجود و حضور و قیام

امام معصوم منصوص معین منصور من السماء دارای معجزات و خوارق عادات از قبیل زنده کردن اموات پیش از هزار سال و آویختن آن‌ها به درخت که آن درخت را سبز و بارور گردانند و بالاخره جز به ظهور مهدی موعود که مطابق اخبار وارده ظهورش مقرون و مقارن با آخرین ایام دنیا و دلوتش بستگی به قیام قیامت دارد، حرام است! و روی همین عقیده از همان اوان پیدایش جمعیت، و رسمیت وی که در ردیف یکی از مذاهب درآمده خود را بدین نشان علم و بدین بهتان بدین مبین و مذهب حقه خود را مطعون و متهم نموده است عذر اینان در این مورد و در مورد حکومت و غیر آن عذر کسی است که فی‌المثل مدت اندکی در ظرفی بلورین آب خورده باشد ولی آن ظرف بلور مفقود یا شکسته شود آنگاه در وقت تشنگی از خوردن آب به عذرنداشتن آن ظرف بلورین خودداری نماید بدیهی است چنین کسی سرانجام از تشنگی خواهد مرد!

و از همین رهگذر با اینکه بیش از چهار صدسال است دارای حکومت رسمی است ولی دولتی که تشکیل داده و جنگ و جدالی که قهراً روی طبیعت و وضع و تطور دنیا پیش آمده و خونهایی که ریخته یا از او ریخته‌اند روی این حساب همه عبث و خطا و باطل و هدر بوده است!

همین عقیده باعث شده که هیچگاه برای این ملت و این مردم دلگرمی به زندگی و سعادت لذت حیات دست نداده و با کثرت دشمنانی که داشته و بدبختانه اکثرأ برادران مسلمان او بوده‌اند همواره مورد طمع متجاوزین ستمکار بوده و از دوست و دشمن توسری خورده و در نتیجه درویش منشی و بی‌اعتنائی بدینا و صوفیگری و سستی و نکتب سراپای وجودش را گرفته و در صحنه بارزه حیات به کلی خود را باخته است!!

علت این هر چه باشد آنچه فعلاً خود را بدان مستند می‌داند و در محکمه محکومیت ارائه سند می‌نماید، این است که در میان اخبار بی‌شماری که از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار در ترغیب و تحریض بر جهاد و آداب و دستور آن داده‌اند چند حدیثی

دیده می‌شود که از آن‌ها حرمت جهاد بدون وجود امام معصوم استشمام می‌شود: و یا او چنین استنباط می‌کند!؟

اینک ما باضیق مجال آن احادیث را که مورد استناد عدم قیام به وظیفه مقدس جهاد است در این اوراق از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا به بینند جهل و غفلت دوستان و سیاست و تردستی دشمنان چگونه توانسته است مذهب شیعه را که مخ و حقیقت اسلام است بدین مهلکه انداخته او را زبون و بدنام نماید.

تحقیق در پیرامون احادیث

قبل از شروع به ذکر آن احادیث و توضیح در پیرامون آن‌ها لازم است بدین مناسبت شرحی از وجود و پیدایش حدیث و ارزش و اهمیت آن از نظر دین مبین اسلام در معرض مطالعه خوانندگان خود بگذاریم که خود آن را باید از علل بزرگ انحطاط شمرد. این نکته بر ارباب اطلاع روشن است که وجود مقدس پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که مهبط وحی الهی و مبغله احکام محکمه اسلام بود هر چه از جانب پروردگار بر قلب نازنینش نزول می‌یافت آن را بدون یک حرف کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌فرمود:

و چون خود آنجناب اولین مسلمانان بود **﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾** [الأنعام: ۱۶۳] احکامی که متوجه یک نفر مسلمان است بنفس نفیس انجام می‌داد و از آنجا که بیان احکام را قولاً و عملاً عهده‌دار بود **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾** [النحل: ۴۴] نماز و روزه و حج و جهاد و زکوه و غیره را در ضمن عمل به مردم یاد می‌داد و مسلمانان بر طبق فرمان آفریدگان جهان که **﴿وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾** مأمور بودند که اعمال و رفتار آن جناب را که متکی به وحی بود فراگیرند و منبع تمام آن‌ها قرآن بود و چون قرآن مجید به جهت حکمت‌های بزرگی رد قالبی ریخته و در نظمی کشیده شده که بلاغت و اندیشه بشر از اتیان مانند آن عاجز بوده و بزرگترین معجزه پیغمبر آخرالزمان است از این جهت از دستبرد تصرفات فضولانه معاندین و صاحبان اغراض که ممکن بود روزی بدست‌آویز

حکم خدا غرضها و مرضهای خود را به صورت قوانین الهیه درآوردند و از نیروی عظیم دینی مردم به نفع یا غرض خود استفاده کنند، محفوظ ماند، اما صاحبان اغراض و امراض که در کین فرصت و انتهاز مجال بودند با ساختن احادیث و گفتگوی اینکه من از پیغمبر چنین و چنان شنیدم در همان زمانیکه خورشید نبوت در آسمان عظمت خویش تابان بود از نسبت دروغ به پیغمبر آخرالزمان خودداری نکردند تا جائیکه به فرموده امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و کتب معتبره خود آن جناب علیه السلام برپاخواست و به مردم گفت که من زنده‌ام و و دروغگویان بر من بسیار شده‌اند آنچه مردم از من نقل می‌کنند اگر موافق قرآن است آن را اخذ و گرنه دور بیندازید و مورد اعتنا قرار ندهید. آری دشمنان چون می‌دیدند حریف مقابله و معارضه با قرآن نیستند لذا برای پیشرفت منظور خود متوسل به جعل حدیث می‌گشتند که خیلی سهل و آسان بود و بازار آن هم روز به روز رایج‌تر می‌گشت زیرا با وسعت و پیشرفت برق‌آسانی که اسلام داشت و هر روز کشوری از کشورهای معمور و متمدن جهان آن روز را ضمیمه قلمرو خود می‌کرد و آداب و سنن و عادات و رسوم مختلف ملل گوناگون ایجاب می‌نمود که در تطبیق احوال آنان به قرآن مراجعه کنند و چون نمی‌توانستند از قرآن حوائج تشریحی خود را برآورند لذا ناچار بودند که اقوال او اعمال رسول خدا را در نظر گرفته ملاک عمل قرار دهند از این جهت نیاز فوق‌العاده به کسانی داشتند که درک عصر نبوت و شرف صحبت پیغمبر را کرده باشند و دیگر روات هم برای خاطر خلفای وقت هزاران احادیث دروغ یافتند چنانکه جعل حدیث کبوتر از برای مهدی عباسی از مشهورات است. در این زمان کم و بیش مسلمانان درک کرده بودند که اهل بیت وحی و خاندان رسالت به احکام الهی و قوانین آسمانی که درخانه‌شان نازل گردیده واردترند و از کذب و جعل دورند لذا هر گاه که امکان داشت برای دانستن آن سری به خانه باقی‌ماندگان عترت می‌زدند ولی سیاست شوم بنی‌امیه کار سخت‌گیری را به جایی رسانیده بود که مردم بدبخت آن زمان از دودمان پیغمبر آن اندازه دوری گزینند که حتی از حسین بن علی علیه السلام که بنص صریح پیغمبر یکی از سادات

شباب اهل جنت است و در امان پیغمبر بزرگ شده و به آداب او مؤدب است، از میان این یک میلیون و چندصد هزار حدیث فقط دو حدیث از او روایت کنند!!

تا زمانیکه دولت بنی‌امیه رو به انقراض می‌رفت و در همین اوقات که نطفهٔ خلافت بنی‌عباس بسته می‌شد اندک فرصتی دست داد که طالبان حق و حقیقت بدرج خانهٔ عترت نبوت راه یافتند و به حضور صادقین علیهما السلام مشرف گشته احادیث بسیاری از آن دو بزرگوار شنیدند و معنی حدیث را فهمیدند اما بدبختانه این آفت حقیقت سوز کذب و جعل و مطامع ارباب اغراض و امراض بدرخانه اهل بیت عصمت نیز راه یافت که تنها مغیرهٔ بن سعید یکی از روات کذبه که اندک رابطهٔ با حضرت باقرالعلوم علیه السلام داشت خود مدعی شد که بیش از سی هزار حدیث در احادیث آن بزرگوار دس و جعل کرده است و همچنین محمد بن ابی الخطاب و بنان و عمر النبطی و امثالهم از قول حضرت صادق دروغهائی بافتند! تا جائیکه صادق آل محمد را هم در ردیف اشخاص ضعیف الحدیث نمایانند! ابو عمر و کشی در رجال خود گفته: که یحیی بن عبدالحمید در کتابی که در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده گفته است که: به شریک گفتم گروه بسیاری راگان اینست که جعفر بن محمد ضعیف الحدیث است!! شریک به من گفت من تو را از حقیقت قضیه خبر می‌دهم:

جعفر بن محمد مرد صالح مسلمان پرهیزکاری بود ولی یک مشت جهال اطراف او را گرفتند که بر او داخل می‌شوند و وقتیکه از نزد او خارج می‌شوند می‌گویند جعفر بن محمد ما را حدیث کرد و به احادیثی که اینان بر جعفر بن محمد حدیث می‌کنند تمام آن از منکرات و دروغ و موضوع است قصدشان آنست تا بدینوسیله در میان مردم زندگی کرده و از سفرهٔ مردم بخورند و از ایشان درهم و دینار بگیرند و از همین راه است که هرگونه منکری را می‌آورند و عوام، این‌ها را از آن‌ها می‌شنوند، از اینان کسانی که هلاک می‌شوند و از ایشان کسانی منکر آن می‌شوند و این دسته (که موجب بدنامی آن حضرتند) مانند مفضل بن عمرو بنان و عمر النبطی و غیر هم است و اینانند که می‌گویند

جعفر ایشان را از قول پدرش از جدش حدیث کرده است که معرفت امام از نماز و روزه کفایت می‌کند!! و اینکه ایشان او را از وقایع قبل از روز قیامت خبر داده‌اند... به خدا سوگند جعفر چیزی از ینها را هرگز نگفته است، جعفر نسبت به خدا دارای تقوی بوده و پرهیزکارتر از آن است که این نسبت‌ها به او داده شود پس مردم آن‌ها را شنیده و او را تضعیف کردند و اگر جعفر را می‌دید می‌دانستی که او یگانه مردم است.

کذبۀ رواه که از قول ائمه معصومین اخبار دروغ جعل و نقل می‌کردند بسیارند که تحقیق در حال آن‌ها محتاج بر جوع به کتب رجال است. مثلاً یکی از این‌ها بشّار الشعیری است که حضرت صادق درباره او می‌فرماید: «الله لاسألنّ عما قال فی هذا الکذاب ادعاه علی یا ویله ماله اربعه الله فلقد امن علی فراشه وافزعني اقلقني عن رقادي او تدرون اني لم اقول ذالک اقول ذالک لاستقر فی قبري» می‌فرماید به خدا قسم از آنچه این دروغگو درباره من گفته است و بر من ادعا کرده است مسئول خواهم شد وای بر او، چه کار دارد؟ خدا او را بترساند، او در رختخواب خود آسوده می‌خوابد و مرا از خواب خود در اضطراب افکنده مگر شما نمی‌انید که من این چیزها را نگفته‌ام مگر این چیزها را می‌گویم تا در قبر خود استقرار یابم؟!

از این اشخاص شارلانان کسانی بودند که برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ گونه عمل دغلی خودداری نمی‌کردند مثلاً محمد بن بشر مجسمه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را ساخته و او را رنگ زده و در صندوق خانه اطلاق خود گذاشته بود مردم را می‌برد در اطاق خود و با آن مجسمه خلوت می‌کرد و به این حيله خود را مبلغ و مرسل از جانب آن حضرت قلمداد می‌کرد!!

احمد بن محمد بن عیسی به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که گروهی تکلم کرده و احادیثی می‌خوانند و آن‌ها را نسبت به تو و پدرانت می‌دهند و در میان این احادیث سخنانی است که دلها از آن مشمئز شده می‌رمد و بر ما جایز نیست که آن‌ها را رد کنیم زیرا آن‌ها را از پدران تو روایت می‌کنند!

حضرت به او نوشت.

«لیس هذا دیننا فاعتزله»

این دین ما نیست از آن کناره‌گیری کن! و در روایت دیگر اظهار برائت از آن‌ها می‌کند و می‌فرماید:

«فاهجروهم لعنهم الله والجاؤهم الی اضیق الطریق وان وجدت احدا منهم خلوة فاشدخ

راسه بالصخرة»

یعنی از آن‌ها کناره‌گیری کنید خدا آن‌ها را لعنت کند و مجبورشان کنید به تنگ‌ترین راه که مجال این حرفها را نداشته باشند و اگر هر کس از آن‌ها را در خلوت یافتی سرش را با سنگ بزرگ بشکن!!

که با وجود اینکه برای مردم استفسار و استخبار از صدق و کذب حدیثی امکان داشت معینا دروغگویان و ارباب اغراض با کمال بی‌حیائی به نقل حدیث دروغ حتی در نزد خود آن بزرگواران پرداختند و حتی از قول همان امام در حضور خود او از گفتن حدیث دروغ باک نداشتند چنانکه داستان میمون بن عبدالله روایت می‌کند که کشی آن را در رجال خود روایت کرده نمونه‌ای از آن است که یک مرد بصری از قول سفیان ثوری و غیره ده‌ها حدیث از قول حضرت باقر و حضرت صادق روایت آن حضرت نقل کرد که تمام آن‌ها دروغ و جعل بر آن جناب بود و وقتی که حضرت به او فرمود: اگر جعفر بن محمد به تو بگوید که این مفتريات را من نگفتم و همه آن‌ها دروغ است آیا از او می‌پذیری؟ آن محدث احمق گفت نه! زیرا آن‌ها تیکه این احادیث را گفته‌اند اگر بر قتل مسلمانی شهادت دهند مسموع الکلمه و مقبول القولند من اگر تصدیق جعفر بن محمد را در کذب و جعل این احادیث کنم تکذیب آن‌هاست! این وضع احادیث در زمان ائمه طاهرین است پس وای به اعصار غیبت که از آن انوار هدایت، احدی نیست و شیایین جعل و ائمه ظلال برای گمراهی مسلمین و دشمنی با دین مبین راهی نزدیکتر از جعل احادیث نیافتند و گاهی دوستان نادان نیز به دوستی احمقانه، اعمالی کردند که دشمنان

هم نکردند! علامه حلی درنهایه الاصول فرموده عمداً اخباری جعل و در کتب حدیث گنج‌انیدند تا صورت دین را زشت نموده و آن را باطل جلوه دهند. و چون کار باین منوال رفت و هر صاحب غرض و مرضی به جعل حدیث پرداخت مخصوصاً دشمنان زیرک و حيله‌باز که می‌دیدند سرعت نفوذ برق آسای اسلام تمام دنیای متمدن آن روز را بلعیده و درخود ضمیمه نموده! برای نجات از این وضعیت به هر وسیله‌ای متشبث گردیدند و چیزی آسانتر و مؤثرتر از جعل حدیث نیافتند زیرا پشت هم انداختن چند جمله قال رسول الله و قال الصادق فلان و فلان زحمتی ندارد آیات قرآن نیست که در حصار باشد بلکه کلام آدمی است و ساختن آن بسی آسان است و از حیث تأثیر هم هر سخنی که صبغه دینی گیرد مؤثر است چه رسد به امر و نهی امور مهمه و چون با صورت دشمنی نمی‌توانستند چنین کاری انجام دهند ناچار به صورت دوست یعنی مسلمان درآمده و خود را در ردیف علما و جرگه محدثین درآوردند آنگاه ضربات کشنده خود را بر پیکر اسلام زدند با اینکه بر طبق ستور متواتره رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین می‌بایستی احادیث و اخبار وارده از ناحیه ایشان را بر کتاب خدا عرضه کنند زیرا بهترین محک صدق و کذب اخبار قرآن مجید است لکن متأسفانه چنین عمل تاکنون صورت نگرفته و ما هنوز به کتابی از آثار علماء اسلام برنخورده‌ایم که احادیث را با قرآن مطابقه و مقابله کند و صحیح و سقیم آن را از این راه بسنجد. بلی فقط اقدامی که برای تشخیص صحیح و سقیم بعمل آمد جعل و احداث علم درایه و رجال است که حدیث را با وضع واحوال ناقلین آن بسنجد اگر راوی حدیث چنین و چنان بود آن حدیث صحیح و اگر چنین و چنان بود موثق یا معتبر و اگر نه ضعیف یا مرسل یا مجهول است باید دانست که علم درایه تقریباً در قرن پنجم هجری تأسیس گشت و اولین تألیف را مطابق نقل مرحوم سید حسن صدر در کتاب (الشیعه و فنون الاسلام) ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در پنج جلد مسمی به معرفت علم‌الحدیث در این باره نگارش داد هر چند این کار نمی‌توانست به طور کامل محدثاً را

از پرتگاه وقوع در اکاذیب و مفتریات جلوگیری و حفظ نماید زیرا چه بسا که شخصی از حیث دارا بودن صفات یک نفر راوی حدیث صحیح، آن صفات را واجد باشد و معهدا خبر منقوله از او مخالف کتاب خدا باشد چنانکه در پاره‌ای از احادیث صحیحه موجود همین عیب را می‌بینیم وانگهی آنکه خواست جعل حدیث کند می‌تواند اسم چند نفر از رجال خوشنام را در رجال حدیث خود قطار نماید برای اینکه از آن رجال خوشنام کتاب و رساله‌ای به خط و مهر خودشان باقی نمانده که با تطبیق به آن کذب مفتری واضح شود و کتب حدیث هم معدود و محدود نیست که نتوان از حدود آن خارج شد بلکه همه روزه می‌بینیم که کتاب حدیثی پیدا می‌شود که از وجود آن بی‌خبر بودیم و حدیثی می‌شنویم که سابقه نداشت؟!

و معذالک، با اینکه گفتیم که علم درایه و رجال نمی‌تواند ما را از شر جعل و واضعین حدیث کذب، کاملاً محفوظ دارد ولی باز نفع آن زیاد بوده و نمی‌توان فوائد آن را منکر شد اما بدبختانه حتی از این طریق هم تاکنون اقدامی کامل برای تشخیص و موازنه اخبار صحیح و سقیم به عمل نیآمده و آنچه می‌دانیم تنها علامه مجلسی اعلی الله مقدمه کتاب کافی را که شامل حدود شانزده هزار حدیث است در معرض و محک علم در آیه و رجال قرار داده و پیش از نه دهم احادیث آن را از ارزش صحت انداخته و کمتر از یک دهم آن را صحیح دانسته است.

در صورتیکه در همین احادیث صحیح، پاره‌ای احادیث یافت می‌شود که مفادش مخالف با آیات قرآن است و در میان همان احادیث ضعیف و حسن و مرسل و غیره احادیثی یافت می‌شود که مفاد آن کاملاً مطابق با آیات قرآن است و متأسفانه ما را اکنون مجال آن نیست که نمونه‌هایی از این دو قسم در اینجا بیاوریم.

ما معتقدیم که بهترین محک برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم همان میزانی است که خود رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام بدست داده‌اند و آن همان عرضه کردن بر کتاب خداست به شرط اینکه خود کتاب را محتاج به تفسیر احادیث ندانیم تا علاوه بر

فساد دور، تهمت نقص بر کتاب خدا و نارسائی و محتاج به مترجم و دیلماج بودن بیان الهی وارد آوریم و هر حدیثی که با کتاب موافق باشد هر چند از مخالفین مذهب ما باشد بپذیریم مثلاً ابوهریره در حدیثی که در موضوع با از رسول خدا ﷺ روایت نموده است که «قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليأتين على الناس زمان لا يبقی احد الا اكل الربا فمن لم يأكله اصابه من غباره».

که مضمون آن این است که بر مردم روزگاری خواهد آمد که کسی باقی نمی ماند مگر اینکه ربا خواهد خورد! و اگر هم آن را نخورد بالاخره گردی از آن بر وی می نشیند) ما که امروز برای العین معاملات ربوی و مؤسسات بانکی را می بینیم یقین داریم که این حدیث صحیح و یکی از آثار صدق نبوت و از معجزات آن حضرت ﷺ است حالا راوی آن بر طبق علم درایه و رجال شخصی است که حدیث او را نمی توان صحیح دانست ضرری ندارد و مثلاً در تفسیر طبرسی (مجمع البیان) و تفسیر البرهان در ذیل آیه ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المائدة: ۳۳]. از جمیل بن دراج که از ثقات اصحاب ائمه و بر طبق کتب رجال چون فهرست شیخ و خلاصه علامه و رجال نجاشی (اجمع العصابة علی تصحیح ما یصح منه) صحیح القول می باشد حدیثی از حضرت صادق علیه السلام آورده که آن حضرت از پدرش روایت کرده که «اعطی سلیمان بن داود ملک مشارق الارض ومغاربها فملک سبعمائة سنة وسبعة ملک اهل الدنيا کلهم من الجن والانس والشیاطین و ...» که هر کس کوچکترین اطلاعی از تاریخ داشته باشد می داند این حدیث با کمال صحتش دروغ است. پس این میزان میزان صحیح و مطمئنی نیست که بتوان بدان اعتماد نمود و افسوس که ما را مجال نیست تا نمونه هائی از این قبیل بیاوریم زیرا هنوز محیط و افکار مساعد نیست و شمشیر تهمت و دشنام تیز است.

پس بهترین میزان همان عرضه کردن احادیث به قرآن است هر چند گویندگان و آورندگان آن فاسق و فاجر باشند و اتفاقاً این عقیده ما، مضمون حدیث شریفی است که

از محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت شده که آن حضرت فرمود: «یا محمد ما جائک فی روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه وما جائک من روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه وما جائک من روایة من بر او فاجر یخالف القرآن فلا تأخذ به» که مضمون حدیث صداقت مشحون آن است که فرمود این محمد آنچه در روایتی می‌آید که آن مطلب در آن روایت موافق قرآن است حالا راوی خواه خوب نیکوکار و خواه فاجر بدکردار باشد آن مطلب را بگیر و آنچه در روایتی که بدست تو می‌آید که آن مخالف قرآن است خواه راوی آن آدم خوب باشد یا فاجر، آن را نگیر! پس میزان صحت و سقم احادیث به موجب عقل و شرع و احادیث متواتره عرض به کتاب خداست اینک اندکی از آن احادیث که در عرض احادیث به کتاب خدا آمده است.

۱- در کتاب شریف کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود!

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان علی کل حق حقیقة وعلی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید هر حقی را حقیقتی و هر سخن صحیحی را نوری است (همانطور که در حدیث ابوهریره یادآور شدیم - م) پس هر چه موافق کتاب خدا بود آن را فراگیرد و آنچه مخالف کتاب خدا بود آن را واگذارد.

۲- در تفسیر عیاشی از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی خطبة بمنی او مکة یا ایها الناس ما جائکم عنی یوافق القرآن فانا قلته وما جائکم عنی لا یوافق القرآن فلم اقله»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که به مکه یا در منی خواند فرمود: ای مردم! هر چه از جانب من به سوی شما آمد اگر موافق قرآن بود آن را من گفته‌ام و اگر موافق نبود آن را من نگفته‌ام.

۳- از اسمعیل بن زیاد السکونی از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة وترکک حدیثاً لم تروه خیر من روایتک حدیثاً لم تحصه ان علی کل حق حقیقة وعلی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوا به ما خالف کتاب الله فدعوه». امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث می فرماید: وقوف و تأمل در هنگام شبهه بهتر است از خود را به هلاکت انداختن و حدیثی را که روایت نکرده و ترکش نائی بهتر است از اینکه حدیثی را روایت کنی که به حقیقت آن نرسیده‌ای بدرستیکه هر حقی را خود حقیقتی است که بر هر سخن صواب نوری است (یعنی خود سخن حق، دارای اثر و نور خاصی است) پس آنچه موافق کتاب خدا است آن را بگیری و آنچه مخالف کتاب خدا است آن را واگذاری.

۴- کلیب اسدی می گوید: از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که می فرماید:

«ما اتاکم عنا من حدیث لا یصدقہ کتاب الله فهو باطل»

هر چه از ما بشما می رسد اگر کتاب خدا آن را تصدیق نمی کند باطل است.

۵- سدید می گوید: که حضرت امام محمدباقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام می فرمودند: «لا یصدق علینا الا بما یوافق کتاب الله وسنة نبیه» بر ما تصدیق نمی شود مگر آنچه کتاب خدا و سنت پیغمبرش با آن موافق باشد.

۶- شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«لا تقبلوا علینا حدیثنا الا ما وافق القرآن السنة».

حدیثی را بر ما قبول نکنید مگر آنچه موافق قرآن و سنت باشد.

۷- در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام و آن جناب از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: فلا تقبلوا علینا خلاف القرآن بر ما خلاف قرآن را قبول نکنید.

گمان نمی‌کنم کسی را اندکی از وجدان و انصاف روزی شده باشد و معهذاترید کند که با این بیان دیگر می‌توان به احادیثی که مضمونش خلاف قرآن است یا با آن موافق نبوده و قرآن آن را تصدیق نمی‌کند اعتماد کرد هر چند رجال آن مطابق کتب رجال و درایه، مؤمن و امامی و فلان و فلان باشند و هر چند با میزان در آیه احادیث صحیح باشند! ولابد خوانندگان متوجه‌اند که مقصود ما در این مقام با تطویلی که رفت آن است که اگر حدیثی یا احادیثی یافت شود که جهاد را که از بزرگترین احکام اسلامی و رکن اعظم آن است موقوف و یا حرام بداند چون مخالف صریح بیش از صد آیه قرآن است اصلاً قابل قبول نیست بخصوص که می‌دانیم مهمترین سبب ارتقاء و عظمت مسلمین همین حکم محکم جهاد بوده و دشمنان از هر حیث متوجه بوده‌اند که مسلمانان را از این حکم سعادت بخش الهی بازدارند حالا بهر شیوه و رویه‌ای که بتوانند آنان را در این موضوع سست و غافل و جاهل می‌نمایند چنانکه کرده‌اند! در صورتیکه خوشبختانه حدیث صحیحی که چنین مضمونی داشته باشد در احادیث شیعه وجود ندارد و ما انشاءالله ضمن بحث از احادیثی که می‌گویند جهاد را مشروط به وجود امام معصوم دانسته تحقیق این مدعی می‌نمائیم چون در این جا سخن از مطابقت احادیث باقرآن رفت و در اذهان پاره‌ای بآقای شیطان یا دشمنان یا جاهلان این شبهه قوی شده که قرآن را جز امام نمی‌تواند و حق ندارد تفسیر کند و بدبختانه این شبهه بی‌اساس کار خود را کرده و در واقع قضیه را معکوس نموده یعنی به عوض اینکه احادیث را عرضه به قرآن کنیم با این شبهه باید قرآن را به احادیث عرضه کنیم!! لذا اکنون می‌پردازیم ببطالان این مدعی و رفع این شبهه و من الله التوفیق.

قرآن قابل فهم است

۱- خداوند متعال قرآن را برای هدایت بشر فرستاده و چگونه می‌توان گفت کتابی که برای دستور زندگی بنی‌آدم تا انقراض عالم آمده قابل فهم نیست! و باید به اشخاص معدودی که در برهه‌ای از زمان در محیطی مجهول بوده‌اند و با هزاران سال که از عمر

عالم مانده احدی از آنان نیستند باز هم باید به آنان مراجعه کرد و فهم آن را منحصر به ایشان دانست؟!

۲- ثانیاً خود قرآن مدعی است که او را همه کس که اهل زبان باشد می‌تواند بفهمد مانند آیات شریفه: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷]. ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۸]. ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴]. ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ﴾ [يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶]. آیا برهان و نور احتیاج دارد باینکه آن را در انحصار بیان عده‌ای معدود و معدوم قرار داد؟!

زهی نادان که او خورشید تابان! بنور شمع جوید در بیابان

۳- قرآن ملامت می‌کند کسانی را که به آن تدبیر نمی‌کنند مانند: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [الذین: ۱۱]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَرِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾ [محمد: ۲۴-۲۵]. اگر قرآن قابل فهم نباشد و باید فقط عده معدودی آن را بیان کنند این ملامت از طرف خداجور است و تعالی الله عن ذالک.

۴- قرآن منکرین نبوت را دعوت باتیان مثل خود می‌کند اگر قابل فهم نباشد این دعوت دعوت جاهلانه است و تعالی الله عن ذالک ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

۵- قرآن مدعی است که در آن اختلافی نیست و اگر در آن اختلافی بود از جانب خدا نیست ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]. اگر کسی آن را نفهمد از کجا می‌داند که در آن اختلافی هست یا نیست و

امر تدبر در آن در چنین صورت العیاذ بالله امر عبثی است! زیرا چیزیکه قابل فهم نیست چه تدبری در آن توان نمود؟

۶- خدای متعال قرآن را نور و حکیم و مهیمن و مبین و شفا و هدی نامیده است اگر بنا باشد مطالب آن بقدری غامض و پیچیده و تاریک باشد که احتیاج به تفسیر معدودی که حتی مجال اظهار وجود نیافتند باشد دراین صورت نسبت کذب واغوا به ساحت مقدس ربوبی داده شده آیا هیچ مسلمانی چنین حرفی می‌زند؟!

۷- تفاسیری که نسبت به ائمه معصومین داده‌اند علاوه بر آنکه کامل نیست در همان آیات هم که مورد تفسیر قرار گرفته‌اند کافی نبوده بلکه بسیاری از آن‌ها اصلاً مربوط نیست چنانکه انشاءالله پاره‌ای از آن بعد از این خواهد آمد.

تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام

حالا اگر فرض شود که مردم مجبور باشند که در تفسیر قرآن رجوع به احادیث کنند. احادیثی که درباره تفسیر قرآن جمع‌آوری شده در این زمان عبارت است از تفاسیر البرهان و تفسیر امام و تفسیر عیاشی و امثال آن، اینک ما نمونه‌ای از این تفاسیرات که در پیرامون آیات شده می‌آوریم تا به بینیم آیا واقعاً می‌تواند ما را کافی و قانع باشد! آیا راستی مقصود خدا از ارسال این آیات این بوده که ما این مطالب را بدانیم؟!

یکی از این تفاسیرها تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری مشهور به تفسیر امام است که لابد مهمترین آن‌هاست زیرا مخصوصاً این کتاب برای تفسیر نوشته شده در حالیکه از ائمه معصومین کتابی که فقط برای تفسیر نوشته شده باشد وجود ندارد اینک معایب آن:

اولاً - با مراجعه بسند این تفسیر معلوم می‌شود که رجالی که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن سهل بن احمد الدیباجی است و ابن الغضائری گفته: «انه كان يضع الاحاديث ويروي عن المجاهيل» و سهل بن

احمد از محمد بن قاسم استرآبادی نقل می‌کند و علامه در رجال خود درباره این تفسیر فرموده است:

«انه موضوع وضعه سهیل بن احمد الدیاجی واحادیته منا کیر»

می‌فرماید این تفسیر موضوع و ساختگی است که سهیل بن احمد الدیاجی آن را وضع نموده و احادیث آن منا کیر است و باز درباره محمد بن قاسم استرآبادی در کتب رجال به این عبارت یاد می‌شود.

محمد بن القاسم وقیل ابن ابی القاسم المفسر الاسترآبادی ضعیف کذاب روی عنه تفسیر عن رجلین مجهولین.

آری این مرد ضعیف کذاب این تفسیر را از دونفر مجهول به نام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار روایت کرده است خودش خیلی خوشنام بوده رفته دامن مجهولین بی‌نام و نشانی را هم چسبیده است! ما قبلاً گفتیم که اگر مضمون حدیثی با کتاب خدا و لااقل با عقل و تاریخ موافق باشد می‌پذیریم اینک ثانیاً می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر شریف! که منسوب به امام است تا به بینیم چه گل‌هائی به‌آب داده.

اولاً این جناب امام! این قدر از تاریخ بی‌اطلاع بوده که می‌گوید:

حجاج مختار بن ابوعبیده ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتل حسین بن علی انتقام گرفت با اینکه به تصدیق تمام مورخین حجاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال ۶۷ هجری بدست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود اتفاق افتاد.

و داستان عبدالملک مروان و قتل معصب و سر او در دارالاماره کوفه از مشهورات تاریخ است، تو گوئی این امام حسن عسگری این تفسیر هم مانند امام جعفر صادق کتاب بحرالانساب که یکی از کتاب فروشهای معتبر تهران برای رضای خدا! چند سال قبل آن

را چاپ و توزیع نمود اصلاً این امام کتاب نویس! اطلاعات تاریخی نداشته تا جائیکه تاریخ وفات خود را ه مختلف ذکر کرده است!!

ثانیاً توجهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه حلی مناکیر فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد چیزهایی در آن است که اکثراً از موضوعات غلات است و بلکه در هیچ کتابی حتی کتاب غلات هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳] ذکه خدا تمام اهل عالم را به معجزه‌بودن قرآن دعوت می‌کند. سخن از معجزه قضای حاجت پیغمبر ﷺ رفته است که چگونه منافقین که در تعقیب این بودند که عورت و غایط آن جناب را به بیند محروم و مایوس شدند و معجزه آن چنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده لاطائلاتی مانند تکلم کردن خر کعب بن اشرف و ایمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شماس آن خر را و از این قبیل بیهوده‌ها آنقدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند!! آیا این است آن تفسیری که اهل عالم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟! و عقل و فهم خود را در قبال آن کنار بگذارند؟

افسوس که از تنگ فهمی و نظرتنگی افراد و مخصوصاً از کمین‌کردن مغرضین ما نمی‌توانیم بیش از این در این باره بحث پردازیم ما منکر نیستیم که در همین کتاب مطالبی هست که از ناحیه معصومین رسیده و نظائر آن در کتب معتبر، دیگر هست و بالاخره حق و باطل بهم آمیخته شده و سخن ما در این است که با اکتفا به چنین تفاسیر از برکات عمیم قرآن کریم محروم خواهیم ماند.

دومین کتابی که به نام تفسیر ائمه معصومین در میان شیعه رایج است کتاب تفسیرالبرهان سید هاشم بحرانی است، در این کتاب نیز تا آنجا که تفسیر امام فوق‌الذکر بوده همه را آورده است و غالباً احادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه

نیست و بسیاری از آن‌ها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه بر آن احادیثی در آن است که گذشته از این موافق قرآن نیست مخالف قرآن بلکه مخالف ضروریات اسلام است مانند حدیثی که در ذیل آیه آمن الرسول بما انزل الیه در سوره بقره آورده است در ص ۲۶۷ جلد ۱ اینک مقداری از متن حدیث: عن عبدالصمد بن شیبۀ قال ذکر عند ابي عبدالله عليه السلام به والاذان تا آنجا که می‌گوید: «فقال ابو عبد الله عليه السلام كذبوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كانا نائماً في ظل الكعبة فاتاه جبرئيل - تا می‌نویسد - ثم صعد به حتى انتهى الى ابواب السماء فلما رآته الملائكة نفرت عن ابواب السماء وقالت الهين اله في الارض اله في السماء» حدیث مفصل است و حاصل آن اینست که وقتی که رسول‌خدا بدرهای آسمان رسید همین که فرشتگان او را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا هست یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان!! می‌بینید در این حدیث ملائکه راکه از قدیسیں عالم بالا و از مدبران ملأ‌اعلی هستند چقدر بی‌ادراک و نافهم و مشرک قلمداد می‌کند که وقتی که رسول خدا را دیدند خیال کردند عالم دو خدا دارد! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تعالی الله عن ذالک ونستحیر، به ساکنین این آسمان تو گوئی از ساکنین یک طویله هم بی‌شعورتر بودند!! لعنت خدا بر دروغگو.

این حدیث را محمد بن الحسن الصفار شیرین‌تر آورده و گفته است «... نفرت عن ابواب السماء فقالت الهنا فامر الله جبرئيل فقال الله اكبر الله اكبر فتراجعت الملائكة نحو ابواب السماء وعلمت انه مخلوق ففتحت الباب فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتهى الى السماء الثانية فنفرت الملائكة عن ابواب السماء فقالت الهين اله في الارض واله في السماء فقال جبرئيل اشهد ان لا اله الا الله فتراجعت الملائكة وعلمت انه مخلوق ثم فتحت الباب فدخل صلى الله عليه وآله حتى انتهى الى السماء الثالثة فنفرت الملائكة عن ابواب السماء... - تا آنجا که می‌نویسد - ومرا انبي حتى انتهى الى السماء الرابعة فاذا هو بملك متكا وهو على سرير تحت يده ثلاثه الف ملك تحت كل

ملک ثلاثه الف ملک فهم النبی بالسجود وظن انه فنودي ان قم قال فقام الملك علی رجلیه قال فعلم النبی ﷺ انه عبد مخلوق قال فلا يزال قائماً الی یوم القیامه...».

مضمن این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکه آسمان اول همینکه پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه الله اکبر بگوید همینکه گفت ملائکه برگشتند بدرهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر مخلوقی است آنگاه درها باز شد تا اینکه رسول خدا به آسمان دوم رسیدی در اینجا هم ملائکه از رهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود دو خدا هست یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان در این وقع جبرئیل اشهد ان لا اله الا الله گفت پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آنگاه در باز شد و رسول خدا رسید به آسمان سوم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیه آسمانهای اول و دوم تکرار شد تا اینکه پیغمبر به آسمان چهارم رسید در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیردست او سیصد هزار فرشته است که زیردست هر فرشته‌ای سیصد هزار فرشته دیگر است پیغمبر که این را دید تصمیم گرفت که سجده کند و گمان کرد که او خداست لذا به آن ملک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملک روی دو پای خود برخواست و ایستاد پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است به این جهت آن فرشته همیشه تا روز قیامت به حال ایستاده باید بماند!! شما را به خدا به‌بینید اولاً فرشتگان که اشرف موجودات علوی و از طرف پروردگار عالم مدبر کائناتند آنها را آن قدر بی‌شعور و کم‌ادراک و نادان معرفی می‌کند که تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند معلوم می‌شود در گروه فرشتگان و آنانکه خدا درباره آنها می‌فرماید: ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ و بعد از خود نام آنها را به عظمت یاد می‌کند که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ﴾ آنقدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آنها بشر و مجسم نیست و حتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه بدتر اینکه خود

پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصور می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته و نود میلیون ملائکه زیر دست او بودند، امر بر وی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست! و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جای بلند شو و بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود و اگر گناهی باشد العیاذ بالله متوجه پیغمبر است که اشتباهی گرفته! معذک فرشته بدبخت به گناه پیغمبر معذب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد:

گنه کرد در لسخ آهنگری بشو شتر زدند گردن مسگری!
 آری اینست آن تفاسیری که می‌گویند باید مردم بدانها مراجعه کنند و حق ندارند خود عقل و اندیشه خود را در فقه قرآن بکار برند!!

حالا ممکن است وکیلان دفاع از چنین مجرمینی که این احادیث را جعل و به زبان ائمه دین در کتب احادیث گنجانیده‌اند بگویند: مقصود حدیث شاید ظاهر آن نباشد و به فلسفه و عرفان بافی‌هایی پردازند ولی به آن‌ها باید گفت آیا آنچه مردم از این احادیث می‌فهمند چه چیز است؟! و نتیجه‌ای که از آن عاید می‌شود چیست؟

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیه شریفه آمن الرسول بما انزل الیه که ترجمه تحت اللفظی آن هم اینست که (پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همه‌شان به خدا و کتابها و رسولانش ایمان آوردند) از یک چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، پردازد به چنین لاطائلات و آن وقت آن را تفسیر ائمه معصومین بدانند؟!!

سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست! البته چنانکه گفتیم چنین نیست که تمام مطالب و اخباریکه در این کتابهاست باطل و جعلی باشند بلکه اکثر آن‌ها صحیح و از ناحیه معصومین صادر شده اما به هر حال خالی از این گونه عیبه نیستند و یک مثقال زهر، نه‌ری را مسموم می‌کند و یک چنین حدیث ارزش کتاب را پائین می‌آورد نواقصی که در این تفاسیر است: اولاً: احادیثی که به عنوان

تفسیر آورده‌اند صرف‌نظر از منکر بودن بعضی از مضامین آن اصلاً مربوط به تفسیر نیستند. ثانیاً: تمام آیات قرآن مورد توجه قرار نگرفته بلکه مانند تفسیر امام که پاره‌ای از آیات سوره بقره و اندکی از آیات دیگر است و تفسیر قمی و برهان که جسته و گریخته آیات را ورد توجه و باصلاح خود تفسیر کرده‌اند. ثالثاً: آیات شریفه قرآن را که برای هدایت و تربیت عموم جهانیان آمده است در مورد خاصی می‌خکوب می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸] که یکی از آیات تشریحی و تربیتی قرآن مجید بوده و عمل بدان بر عموم واجب است و ادای امانت در شریعت اسلام از بزرگترین و مهمترین فرایض است و عظمت تعالیم قرآن به چنین آیاتی دانسته می‌شود، معهداً با پانزده حدیثی که در تفسیر برهان در ذیل این آیه شریفه آورده است در تمام آن‌ها می‌گوید: مراد از ادای امانت: ادای امانت امام است به امام بعد از خود! مثل اینکه دیگر امانتی در دنیا وجود ندارد مگر امانت امامت که امامی باید به امام دیگر دهد و فرضاً چنین باشد بنابر این بیان پس دیگر به مردم غیر امام چه مربوط است که آن را بخوانند و بدانند فقط باید امام آن را بداند که به امام بعد از خود ادای امانت کند و از این قبیل!!

پس ما اگر فهم قرآن را منحصر به احادیث و تفاسیری که به نام معصومین شهرت یافته بدانیم جنایت بس عظیمی را مرتکب شده‌ایم که هیچ گناهی با آن برابر نیست و درست ضد آنچه بدان مأموریم یعنی عرضه کردن احادیث به قرآن، انجام داده‌ایم که قرآن را بر احادیث عرضه کرده‌ایم با اینکه دانسته شد که احادیث در چه مرحله‌ای از اعتبارند!! اینک بپردازیم به ذکر احادیثی که وجوب جهاد را موقوف به وجود و قیام و اذن امام معصوم می‌دانند، باید دانست که جهادی که در اسلام بر عموم مسلمانان واجب است جهاد دعوت بهاسلام است به این معنی که مادامیکه یک نفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد شمشیر جهاد مسلمانان نباید در غلاف ورود و حکم جهاد معطل و موقوف شود مگر اینکه آن غیرمسلمان که اگر مشرک است مسلمان شود و اگر نه کشته گردد یا

تحت پیمان در آید و اگر کافر اهل کتاب است یعنی از یهود و نصاری و مجوس است مسلمان و یا جزیه‌گزار اسلام باشد و دلیل آن در کتاب خدا آیات: ﴿وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳]. ﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹]

«با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خداوند و رسولش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و به دین حق در نمی‌آیند، کارزار کنید. تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند».

و اما قتال و مبارزه با مسلمانان جز با امام معصوم جایز نیست زیرا قتال بتأویل، مخصوص امام معصوم است و احدی را نمی‌رسد که به هیچ عنوانی مگر بعنوان دفاع یا مقاتله با اهل بغی باذن حاکم، بدین کار قیام نماید.

احادیثی که در خصوص حرمت‌جهاد جز با امام معصوم است وارد شده، ناظر به همین معنی است.

اینک ما برخی از این احادیث را از کتب معتبره شیعه کافی و وافى و وسائل، در اینجا می‌آوریم و در پیرامون آن به تشریح و توضیح می‌پردازیم تا دانسته شود که جهادی که دعوت با سلام است در هیچ حدیثی ولو ضعیف، حرام نشده. هر چند اگر هم حرام شده بود هرچقدر هم که حدیث آن صحیح بود چون مخالف دستور قرآن بلکه هادم ارکان اسلام بود اصلاً قابل اعتناد نبود، و می‌بایست با کمال نفرت آن را به سینه دیوار کوبید.

اینک یکی از آن احادیث که حتی در کتاب جواهرهم آن را بعنوان اول حدیث درباره حرمت جهاد جز با امام معصوم آورده است این حدیث است:

عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال لقي عباد البصري علي بن الحسين عليه السلام في طريق مكة فقال له يا علي بن الحسن تركت الجهاد وصعوبته واقلت الى الحج وان الله عز وجل

يقول ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ فقال علي بن الحسين اتم الاية فقال التائبون العابدون. الاية فقال علي بن الحسين اذا راينا هؤلاء الذين هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج.

عثمان بن عیسی که به نقل کتب رجال مانند رجال کشی و خلاصه علامه و رجال ابن طاوس و طه و جلد یازدهم بحار الانوار، واقفی مذهب بوده و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مالی که از آن جناب در نزد وی بوده با اینکه حضرت رضا آن را مطالبه نمود، نپرداخت و به حضرت نوشت که اگر پدرت نمرده است که چیزی به تو نمی رسد و اگر به طوریکه تو ادعا می کنی او مرده است به من دستور نداده که چیزی به تو بدهم و من تمام آن ها را متصرف و کنیزانش را نکاح کرده ام! این شخص با این سابقه در خشاننش! از سماعه روایت می کند که بدبختانه او هم به تصریح کتب رجال واقفی مذهب بوده.^۱

۱- در این جا تذکار این نکته لازم است که ما قبلا گفتیم که برای تشخیص حدیث صحیح از ضعیف، ملاک و میزانی که عبارت از علم درایه و رجال باشد تمام نیست زیرا بسیاری از احادیث است که متناً موافق قرآن است در صورتیکه سنداً ضعیف است و بالعکس احادیثی که هست که سنداً صحیح ولی متن و مضمون آن مخالف قرآن و حس و عقل و تاریخ است و نمونه ای از آن را قبلا بدست دادیم.

در ایامیکه مقاله علل انحطاط مسلمین در روزنامه وظیفه درج و نشر می شد یکی از انتقادکنندگان در سوت روحانیت و مدعی علم است بر ما اعتراض و انتقاد کرد که چرا با اینکه بدرایه و رجال اعتقاد نداریم برای سند احادیث بدان استدلال می نمائیم.

مثل اینکه این شخص محترم ندانسته بود که اولاً: ما نگفتیم علم درایه و رجال از بیخ بی فائده است بلکه گفتیم این میزان که برای تشخیص حدیث از صحیح و سقیم گرفته اند ناقص و ناتمام است و باید میزان حدیث همان عرض بر کتاب خدا باشد هر چند راوی او مخالف یا واقفی یا عامی و امثال آن که موجب ضعف سند است، بوده باشد و ثانیاً: ما که معتقدیم که هیچ حدیثی هر چند از حیث سند خیلی هم معتبر باشد چون موافق قرآن نبود باید آن را بسینه دیوار زد، موقعیکه با خصم خود به احتاج می پردازیم مطابق منطق و عقیده او بالزام وی قیام می کنیم که گفته اند:

بهر صورت خلاصه مضمون این حدیث آن است که عباد بن کثیر بصری که یکی از صوفیه و زاهد نمایان آن عصر بوده و داستان اعتراض او به حضرت صادق معروف است چون همواره در مقام فضولی و کوچک کردن بزرگان دین بود که جایی برای خود باز کند در راه مکه با حضرت امام زین العابدین علیه السلام ملاقات می کند و روی همان نیت شوم و به عنوان مذمت به حضرت عرض می کند که تو جهاد را چون امر مشکلی بوده ترک نموده ای و به حج که یک کار آسانی است روی آورده ای در صورتیکه خدای تعالی می فرماید که خدا از مؤمنین در مقابل دادن بهشت، جان و مالشان را می خرید تا آخر آیه حضرت فرمود بقیه آیه را بخوان آنگاه عباد بقیه آیه را که ﴿التَّيْبُوتَ الْعَبِيدُونَ﴾ است خواند که مقصود از مؤمنینی که خدا، جان و مالشان را می خرد کسانی هستند که توبه کار و عبادت کننده و سیاحتگر و آمر به معروف و ناهی از منکر و حافظین حدود الهی باشند وقتی که آیه تمام شد حضرت فرمود هرگاه چنین کسانی را دیدیم البته جهاد با آنها افضل از حج است. یعنی چون فعلاً چنین کسانی نیستند که متصدی جهاد شوند و آن نیز که این روزها در ظاهر به عنوان جهاد لکن در باطن بعنوان احراز ریاست و سلطنت و جمع اموال و اطفاء شهوات و انتقام، بدین کار پرداخته اند اهل بیت ندارند پس بهتر همانکه شخص مسلمان برای احراز ثواب به حج بپردازد. این حدیث در کتاب وسائل الشیعه از یک طریق دیگر هم روایت شده که یکی از رجال سند آن ربیع بن سلیمان الخمری از مطعون است و دیگری مجهول و منقطع که بواسطه آن حدیث مرسل است و به هر حال از حیث سند رجال چندان قابل اعتنا نیست.

اینک باید دید که مضمون آن تا چه حد مربوط به موضوع حرمت جهاد است و قبلاً باید جنگهایی که در زمان حیات حضرت علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر

خواهی که شود خصم تو عاجز به سخن	او را به سخنهاى خود الزامش کن
---------------------------------	-------------------------------

صادق علیه السلام رخ داده و زمان صدور این احادیث بوده، مورد توجه قرار دهیم تا به بینیم اگر نهی یا کراهتی از امر جهاد در آن زمان شده منظور ائمه علیهم السلام چه بوده است؟

جنگهایی که امام زین العابدین حج را بر آن ترجیح می دهد

بعد از واقعه عاشورا در محرم سال ۶۳ هجرت که امام زین العابدین در مدینه تشریف داشتند جنگ حره اتفاق افتاد در این موقع حضرت در خارج شهر در مزرعه‌ای از مزارع خود ساکن بود و از قبول خلافت که اهل مدینه به حضرت عرضه داشتند خودداری فرمود و جنایات و فجایعی که در این جنگ رخ داد، از ریختن خون بیش از ده هزار نفر و قتل عام مردم و هتک نوامیس و وقوع زنا با زنان مدینه و حامله شدن دختران عنفاً از سپاه یزید، چیزی است که روی تاریخ را سیاه کرده است.

در اوائل سال ۶۴ جنگ حصین بن نمیر با عبدالله زبیر در مکه رخ داد و به خانه کعبه منجنیق بسته سنگ پراچیدند و پیراهن کعبه را سوزانیدند و در همان سال جنگ مروان در موضوع خلافت با ضحاک بن قیس که هوادار عبدالله بن زبیر بودند رخ داد.

سه سال قبل از آن سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه فزاری و عبدالله بن سعید و عبدالله بن وال، طائفه توابعین را تشکیل داده و در صدد خروج بر یزید بودند اما تا یزید زنده بود نتوانستند کاری انجام دهند.

و در سنه ۶۴ مختار به کوفه آمد و با سلیمان بن سرد در باب خروج گفتگو کرد سلیمان گفت هنوز وقت خروج نیست لذا مختار از او مأیوس شده و بدعوت بنام محمد حنفیه قیام نمود.

سلیمان بن سرد در محرم سال ۶۵ خروج کرد و از صد هزار نفر از مردم کوفه و اطراف که با وی بیعت کرده بودند زیاد از ده هزار کس همراه او نشد و با اینکه عبدالله بن زید فرماندار عبدالله زبیر به ایشان وعده مساعدت داد نپذیرفتند و به جانب شام حرکت کردند و در عین آورد با صین بن نمیر جنگ کردند تا تمام کشته شدند.

در سال ۶۶ مختار خروج کرده و قبل از او نافع بن ازرق خارجی رئیس خوارج خروج کرده بود و چندین مرتبه با مسلم بن عبیس القرشی و عثمان بن عمر و مهلب بن ابی صفره جنگید و سرانجام در فارس بدست مهلب کشته شد و بعد از او عبدالله مأجور رئیس خوارج شد و عمرو بن علی بن ابی طالب در رکاب مصعب و تحت پرچم محمد بن اشعث به مختار جنگید و کشته شد! و مختار نیز در سنه ۶۷ بدست نیروی مصعب بن زبیر کشته شد در همین اوقات عبدالله بن حازم در خراسان علم طغیان برافراشته و آنجا را مسخر نمود.

ابراهیم بن مالک اشتر بعد از قتل مختار با مصعب بیعت نمود و مصعب او را محترم داشت و در رکاب او با عبدالملک مروان جنگید تا کشته شد.

در همین زمان عمرو بن سعیدالاشدق با عبدالملک مروان به خلافت مدعی بود و از جانبین در دمشق گیر و داری رخ داد تا عبدالملک او را فریفت و بعد او را در سال ۷۹ هجری کشت.

و هم در این زمان جنگ خالد بن یزید بر سر خلافت با عبدالملک اتفاق افتاد. و از جمله جنگهای بزرگ آن زمان جنگهای مهلب بن ابی صفره با خوارج است که در اول بدستور عبدالله زبیر و اخیراً از طرف عبدالملک مروان بدین کار فرمان یافت.

در سال ۷۳ محاصره مکه و قتل عبدالله زبیر بوسیله حجاج واقع شد. و هم در این اوقات صالح بن مسرح که از خوارج و از عباد زمان بود بر عبدالملک خروج نمود و مسیب بن یزید بدو پیوست و جنگهای خونینی بین او و سرداران حجاج رخ داد و این جنگها در سالهای ۷۵ / ۷۶ هجری بود.

و شیب که جنگهای عظیم نمود در سال ۷۷ در آب غرق شد و بعد از آنجنگ مهلب بن ابی صفره با قطر و عبد ربه الکبیر از خوارج ازرقه است.

در سال ۷۹ جنگ رتبیل پادشاه کابل به قیادت عبیدالله بن ابی بکر و معیت شریح بن هانی قاضی معروف کوفه اتفاق افتاد و در این جنگ شریح که بیش از صد سال عمر کرده

بود کشته شد، و بعد از آن عبدالله معزول و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نامزد آن جنگ از طرف حجاج گردید و با این که رتبیل حاضر به تسلیم و ادای جزیه بود معهدا عبدالرحمن راضی نشد و با او جنگ نمود و چون پیشرفت را صلاح ندانست حجاج او را مورد عتاب قرار داد و عبدالرحمن و مسلمانان از حجاج بیزاری نمودند و مسلمانان مجاهد نیز با عبدالرحمن بیعت کردند و عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه نموده و روی به سیستان آورد و متوجه حجاج گشت حجاج از شام مدد خوات و با لشگری فراوان به جنگ عبدالرحمن شتافت اما شکست سخت خورده فرار کرد و یک ملیون دره بر قشون تقسیم نمود و عبدالرحمن بصره رسید و مردم عموماً با او بیعت کردند و عبدالملک مروان را خلع نمودند و این در سال ۸۱ بود.

در محرم سال ۸۲ جنگ بین عبدالرحمن و سپاه حجاج اتفاق افتاد و او را هزیمت دادند و وقتی که عبدالرحمن به کوفه رفت اهل بصره با عبدالرحمن بن عباس بیعت نموده و پنج شبانه روز با حجاج مقاتله کردند و عبدالرحمن بن عباس نیز در کوفه بعد الرحمن بن محمد اشعث پیوست سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد (صاحب دعای معروف) و شعبی و عبدالرحمن بن ابی یعلی از فقهای بنام نیز تحت پرچم عبدالرحمن بن اشعث درآمدند و مدت سه ماه و سیزده روز لشگر عراق و شام با یکدیگر جنگیدند و بعد از آن عبدالرحمن هاشمی با یزید بن مهلب جنگید. در سال ۸۷ ولید بن عبدالملک به خلافت رسید و در زمان او قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار وقائد او طارق در ترکستان به فتوحاتی نائل آمدند و در همین سالها یعنی در سال ۹۴ که آن را سنه الفقها می گویند امام زین العابدین علیه السلام وفات نمود.

چنانکه ملاحظه نمودید تمام این جنگهایی که در زمان حضرت سجاد علیه السلام رخ داد جنگهایی بود که مسلمانان به هواداری این و آن و غرضها و مرضهای نفسانی با یکدیگر می کردند و هیچکدام برای دعوت مردم به اسلام نبود که امام زین العابدین بدان قیام نماید و از طرفی جهاد با کفار برای دعوت به اسلام کفائی است یعنی فرمانده سپاه اسلام هر

چه را لازم دانست و به هر که فرمان داد واجب است که اطاعت و بیعت کند. از امام زین‌العابدین کسی دعوت به جنگ کفار نکرد و جنگ با مسلمانان بدون وجود امام معصوم حرام است.

از این‌ها گذشته این آقای عباد بصری خودش چرا ترک جهاد کرده و به حج پرداخته بود و واعظ غیرمتعظ شده، فضولی می‌کرد؟!

جنگهای زمان حضرت صادق علیه السلام

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتی که دال بر نهی از جدال و قتال باشد به نظر نرسید لذا از جنگهای زمان او صرفنظر می‌کنیم و چون روایای از حضرت صادق علیه السلام در این موضوع در کتب احادیث ضبط است لذا به درج خلاصه‌ای از جنگهای زمان آن حضرت مبادرت می‌ورزیم.

در سال ۱۲۱ زید بن علی بن حسین علیه السلام در زمان خلافت هشام بن عبدالملک مردم را به بیعت خود خواند و در کوفه بیش از چهل هزار کس با او بیعت نمودند ولی در وقت خروج فقط پانصد یا دویست و هجده نفر حاضر شدند و داستان گفتگوی او با شیعیان در خصوص ابوبکر و عمر و قضیه (رفضتمونی) از مشهورات است و در محرم سال ۱۲۲ در کوفه شهید شد.

یحیی بن زید در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک خروج کرد و به خراسان رفت و در بلخ در سرای حریش به سر می‌برد و قریش پسر حریش او را تحویل نصر بن سیار داد و بعد از رهائی از مرو به سرخس رفته و از آن جا به نیشابور و بعد از محاربه با عمر و بن زراره به طرف جرجان رفت مسلم بن احوار المازنی به فرموده نصر سیار با او کارزار نمود و او را کشته سرش را برای نصر فرستاد و تنش را با دو نفر دیگر بردار کرد. در همین اوان مروان حمار با سلیمان بن هشام جنگی کرد که عدد کشتگانش سی هزار تن بودند و نیز جنگ ضحاک خارجی با سلیمان بن هشام از وقایع مهم آن زمان است.

و هم در این ایام یعنی در سال ۱۲۹ ابومسلم خراسانی در خراسان از جانب ابراهیم الامام بدعوت آل عباس قیام کرد و نصر سیار به جنگ با خدیج کرمانی و شیبان خارجی سرگرم بوده و بعد از آن با ابومسلم دچار شد و هر چه استمداد از شام نمود یزید بن ولید بعلت گرفتاری با عبدالله بن عویه بن عبدالله بن جعفر نتوانست بوی کمک نماید و مردم فارس و عراق عجم تا حدود قومس و دامغان با عبدالله بن عویه بیعت کردند و حتی منصور دوانیقی در اردوی عبدالله بود و عاقبت به فرمان ابومسلم مالک بن هشتم خزاعی فرش بر دهان عبدالله بن معاویه نهاده او را کشتند و در مصرخ هرات دفن شد.

در همین سال ۱۲۹ ابوحمزه خارج و عبدالله بن یحیی معروف بطالب الحق در یمن بالباس سیاه خروج کردند و مروان قیطر را به جنگ ایشان فرستاد و در نزدیک مدینه جنگهایشان اتفاق افتاد ابومسلم به نصرت علی بن خدیج کرمانی به جنگ نصر سیار به مرو آمد و لاهن بن قریط را پیش نصر فرستاد و از او به کتاب خدا و رضای آل محمد بیعت خواست و نصر گریخته در سن ۸۵ سالگی در ساوه درگذشت.

جنگ قحطبه با شامیان مخصوصاً عامر بن عباده در نزدیک اصفهان داستان عجیبی است بعد از غرق قحطیه پسرش حسن با ابومسلمه جعفر بن سلیمان الخلال معروف بوزیر آل محمد پیوست و بعد از گرفتاری ابراهیم الامام ابوسلمه سه نامه بسه کس از اولاد علی نوشت و آنان را دعوت به حکومت کرد یکی به حضرت صادق و دیگری به عبدالله بن الحسن و سومی به عمر بن علی بن الحسین علیه السلام و داستان آن مشهور است و سرانجام خلافت در ۱۳۲ بابوالعباس سفاح استقرار یافت و در همان سال عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بفرمان سفاح، دولت بنی مروان را منقرض ساخت و آخرین خلیفه آن‌ها مروان حمار را در جنگ کشت و سپس به قتل عام بنی‌امیه فرمان داده گور آن‌ها را نبش کردند و جثه هشام را سوختند.

بعد از فوت سفاح ابومسلم با شامیان جنگید و عبدالله بنعلی هفده هزار کس از خراسانیان را کشت در این جنگها تنها ابومسلم ششصد هزار کس را کشته بود!!

بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوس خروج کرده و بیش از هشتاد هزار کس بنصرت وی جنگیده کشته شدند. این‌ها جنگهائی است که در زمان ائمه معصومین مخصوصاً حضرت صادق اتفاق افتاد که در عرف اسلام نمی‌توان بدان نام جهاد داد زیرا خونریزی قتلائی بود که بین مسلمانان بدبختانه رخ داده بود و چون پایان کار معلوم نبود و نصرت هیچکدام جایز نمی‌نمود اینست که دیده می‌شود در پاره‌ای از اخبار ائمه اطهار اصحاب خود را از دخول در این فتنه‌ها و خونریزیها نهی می‌فرمودند.

از آنجائیکه شیعیان گاهی علاقه داشتند که در حروب و جدالی که بین طرفداران خلافت از هر دسته‌ای که به تصور آن‌ها به نفع آل محمد است رخ می‌دهد، داخل شوند تا مگر قدرتی بدست آورند و زمام امر حکومت را به یکی از ائمه معصومین بسپارند لیکن چون عاقبت کار در نزد معصومین علیهم‌السلام روشن بود آنان را از خروج بر سلاطین وقت یا دخول در دسته‌ای نهی می‌فرمودند در حدیث منقوله در کتاب کافی حضرت صادق علیه‌السلام بعیض بن القاسم توصیه می‌کند به اینکه با هر کسی برای جنگ خارج نشوید حتی با کسانی از آل محمد و صریحاً می‌فرماید:

«فالخارج منا اليوم الى اي شيء يدعوكم الى الرضا من آل محمد فنحن نشهد کم انا لسنا رضی به وهو يعصينا اليوم وليس معه احد» می‌فرماید: هر کسی امروز از ما به هر عنوانی خروج کند که شما را بنام رضای آل محمد دعوت کند ما شما را گواه می‌گیریم که به آن راضی نیستیم و چنین کسی امروز ما را نافرمانی می‌نماید و کسی از ما با او نیست. و چون بعضی از افراد شیعه در این باره بیتابی می‌کردند امامان معصوم آنان را به یکی از اعمال حسنه مانند حج و روزه و امثال آن تشویق و وادار می‌کردند تا مگر آتش شوقشان خاموش شود چنانکه در ذیل حدیث فوق‌الذکر حضرت صادق بن عیص بن القاسم می‌فرماید:

«وان احببتم ان تصوموا في اھالیکم فلعل ذالک یكون اقوي لکم» که برای مشغول‌داشتن آن‌ها دستور روزه می‌دهد و یا حضرت ابوجعفر الثانی حج و عمره و جوار را ترجیح

می‌نهد، و حضرت رضا به محمد بن عبدالله می‌فرماید: علیکم بهذا البيت فحجوه و در حدیث ابوالحسن العبدی حضرت صادق او را به تسلیم به اوضاع و خودداری امر می‌نماید و می‌فرماید:

«ما كان عبد لیجلس نفسه علی الله الا ادخله الجنة» و یا بسدیر می‌فرماید:

«الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه ما سكن الليل والنهار» که مقصود آن است که تا کسی بتو کار ندارد ملازم خانه خود شو و چون پلاسی از فرشهای خانه خود باش. چنانکه حضرت سید الشهداء نیز در زمان معاویه هنگامیکه شیعیان آن حضرت وی را دعوت بقیام علیه معاویه می‌نمودند می‌فرمود: «كونوا حلساً من احلاس بیوتکم» و اگر گاهی هم جهاد با کفار مشرکین رخ می‌داد مانند جنگ کابل بوسیله عبیدالله بن ابی‌بکر و عبدالرحمن و فتح ترکستان بوسیله قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار و فتح قسمتی از اروپا به توسط موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، بود مسلمانان در این جنگها نمی‌توانستند مقررات اسلام را اجرا نمایند چنانکه دیدیم که چون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بارتبیل پادشاه کابل قدری مماشاه کرد و پیشرفت را صلاح ندانست حجاج او را مورد عتاب قرار داد و سختگیری و ملامت کرد تا جائیکه عبدالرحمن و مسلمانان از او بیزار شدند و کار تا به آنجا رسید که با عبدالرحمن بیعت کردند آن وقت عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه کرد البته، در میدان جهاد مسلمان مجاهد حق دارد در میدان جنگ اگر صلاح دید مستقیماً به فرد یا جمعیتی امان دهد و پیمان بندد، تا چه رسد بفرمانده جنگ؟! وقتی محدود شد و اختیار نداشت نمی‌تواند به جهاد مبادرت و اقدام نماید این است که می‌بینیم ائمه معصومین علیهم السلام به شیعیان خود اجازه جهاد با چنین وضعی نمی‌دادند چنانکه در حدیث کتاب شریف تهذیب از عبدالله سمندری روایت شده که به حضرت ابی‌عبدالله صادق عرض کردم که من در باب الابوب (در بند قفقاز) هستم پس گاه می‌شود که فرمان بسیج می‌دهند، با ایشان خارج شوم؟! حضرت به من فرمود اگر خارج شدی و مردی را اسیر کردی و به آن امان دادی و با او عهد و پیمان بستنی همان طوریکه

رسول خدا برای مشرکان قرار داده آیا فرماندهان آن عهد برای تو وفا می‌کنند؟! گفتیم فدایت شوم نه به خدا برای من به آن عهد و پیمان وفا نمی‌کنند. فرمود پس خارج مشو... و همچنین در علل الشرایع از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم ولا ینفذ فی الفئی امر الله عز وجل» که معلوم می‌دارد علت خارج نشدن مسلمان برای آن باشد که بر حکم مأمون نیست و امر خدا در مورد فئی و غنائیم اجرا نشود در چنین صورت البته نباید خارج شود.

خلاصه القول آنکه اخبار وارده در نهی از قتال در زمان ائمه بدو نظر بوده چنانکه گفتیم: نظر اول برای آنکه اکثر جنگهای آن زمان جنگهایی بود که منشأ و محرک آن اطاعت امر خدا نبود بلکه معصیت خدا بود زیرا خود مسلمانها شمشیر بروی یکدیگر کشیده و خون یک دیگر را بیهوده بر زمین می‌ریختند و منشأ آن هوی و هوس و حب ریاست و سلطنت و شهوت مقام و حسن انتقام بود چنانکه در حدیث مروی در کافی و تهذیب و وافى و قرب الاستناد است که یونس از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که مضمون فرمایش حضرت این است که هرگاه بیضه اسلام در خطر بود در آن صورت حق دارید بجنگید زیرا در آن صورت قتال از ترس از بین رفتن اسلام است و نظر دوم آنکه اگر احياناً در تحت لفافه دعوت به اسلام، جنگ با مشرکین و کفار صورت می‌گرفت علاوه بر آنکه نظر افروزندگان آتش جنگ حب استیلا و جهانگیری و اخذ غنائیم و جمع اموال بود. اصلاً به مقرات الهی و احکام اسلام در جنگ بی‌اعتنا بودند و به هیچ مسلمانی اجازه نمی‌دادند که طبق اختیاراتی که اسلام بدو داده عمل نماید چنانکه گذشت و گرنه هرگز به جهادی که رکن اعظم اسلام است هر چند با فرماندهی فاسق صورت گیرد، مادامیکه برای رضای خدا و بسط معالم اسلام است نهی نفرمودند و این یک تهمت بزرگی به ساحت مقدس آنهاست که حتی با قبول آن، مقام عصمت را متزلزل می‌کند که آن بزرگواران قلم نسخ روی بزرگترین حکم اسلام کشند و آن را به عذر نبودن امام

معصوم که افراد آن معدود و زمان آن محدود است معطل و موقوف دارند و با دقت در اخباریکه از آن حضرات رسیده معلوم می‌شود که نهیشان در همان مواردی هم که نهی می‌کردند موقتی و ناظر به وضع زمان بوده چنانکه حضرت امام محمد تقی در حدیث منقول در کافی و وسائل مروی از عباس بن الحریس می‌فرماید: «ولا اعلم فی هذا الزمان جهاداً الا الحج والعمرة والجوار» می‌بیند که تبدیل جهاد را به حج و عمره و جوار خانه خدا محدود می‌کند به همان زمان! و در حدیث عیص بن القاسم که ظاهراً علاقه داشته بخارجین از آل محمد علیهم‌السلام چون محمد بن عبدالله و ابراهیم و امثال ایشان پیوندد و بجدال با بنی امیه یا بنی عباس پردازد چون خیلی بیتابی می‌کرده فرموده است. «وان احببتم ان تتأخروا الی شعبان فلا ضیر»

که ظاهر اینست که می‌فرماید اگر تا ماه شعبان این عزیمت را به تأخیر بیندازید ضرر ندارد! زیرا حضرتش می‌دانست که تا ماه شعبان تکلیف کار روشن می‌شود. و در حدیث علل الشرایع می‌فرماید: «فنحن نشاهد کم انالا ارضی انه لا یطیعنا الیوم فکیف یطیعنا اذار تفعت الرايات واعلام» در این حدیث امام علیهم‌السلام بر حذر می‌دارد از کسانی که بنام آل محمد قیام می‌کنند و برای کسب خلافت خون مسلمانان را می‌ریزند می‌فرماید چنین کسی امروز که تنهاست ما را اطاعت نمی‌کند چه رسد بروزی که پرچمها برافرازد و صاحب اعلام و علائم شود؟!

اینها اخباری است که دلالت دارد بر عدم رضایت امام معصوم بر خروجهایی که بنام آل محمد صورت می‌گرفت و اشخاصی مانند مختار و ابوسلمه و ابومسلم و امثال اینان مردم را به نام اینکه ما می‌جنگیم تا خلافت را به آل علی انتقال دهیم فریب می‌دادند و سرانجام نتیجه آن سر از گریبان دشمنان آل علی درمی‌آورد، چه ربطی دارد به جهادی که بدلالت آیات قرآن و سنت پیغمبر آخرالزمان و سیرت مسلمانان صدر اول یک واجب ابدی است که تا انقراض عالم بر عهده ملت اسلام است، اما متأسفانه این گونه اخبار را

که غالباً ناظر به حال و منتج از اوضاع زمان است نویسندگان کتب حدیث در تحریم جهاد بدون امام معصوم قطار کرده‌اند.

در هشت حدیثی که شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در باب اشتراط وجوب جهاد بامر امام و تحریم آن با غیر امام عادل آورده فقط سه حدیث است که در آن ذکر امام عادل یا امام مفترض الطاعه شده و بقیه آن احادیث نهی و مذمت از ورود در قتال و جدالی است که مسلمانان آن روز با یکدیگر داشتند و اما این سه حدیث دو حدیث آن از حضرت رضا علیه السلام است که یکی از آن در رساله‌ایست که برای مأمون نوشته که ضمن تعداد شرایع الهیه می‌فرماید و الجهاد مع امام عادل و دیگری الجهاد مع الامام العادل و من قتل دون ماله فهو شهید.

و معلوم است که مراد از امام عادل همان پیشوا و سلطان عادل است که طبق دستور شرع، مسلمین برای اخود انتخاب می‌نمایند و پر واضح است که جهاد جز با امام عادل است که جنگ را فقط برای بسط تعالیم اسلام و استیلای کلمه حق انجام دهد جایز نیست و معنی امام عادل به معنی امام معصوم نیست عدالت همانست که در امام نماز جمعه و جماعت هم شرط است و منحصر به امام حاکم نیست بلکه حتی در شهود معامله و طلاق هم در قرآن کریم قید و تصریح است که «واقیموا بالقسط شهداء» - «ولیکتب بینکم کاتب بالعدل» - «واشهدوا ذوی عدل منکم» و امثال آن. بدیهی است این عدالت در حاکم اسلام بیشتر مورد نظر است و تعریف امام معصوم به امام عادل تعریف اعم باخص است که جایز نیست زیرا با شر عصمت شرط عدالت لغو است چونکه معصوم است البته عادل است ولی همه عادلها معصوم نیستند، عصمت صفتی است که جامع جمیع صفات فاضله است چونکه صد آمد نودهم نزد ما است (و ما در بحث حکومت معنای امام عادل را که حاکم است روشن کردیم) و اما آن حدیثی که در آن شرط امام مفترض الطاعه شده است و مهمترین دست آویز کسانی گشته که جهاد را موقوف و مشروط به وجود و حضور و اذن امام معصوم می‌دانند، فقط این حدیث است:

در کتاب کافی سند به بشیرالدهان می‌رسد به این عبارت:

«عن بشیر الدهان عن عبید الله علیه السلام قال قلت له اني رايت في المنام اني قلت لك ان القتال مع غير الامام المفترض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير فقلت لي نعم هو كذلك فقال ابو عبد الله علیه السلام هو كذلك هو كذلك...».

مضمون حدیث:

بشیرالدهان می‌گوید به حضرت صادق عرض کردم که من در خواب دیدم که به شما می‌گویم که قتال کردن با غیر امامی که فرمانبرداریش واجب باشد حرام است مانند حرامی مردار و خون و گوشت خوک و شما در عالم خواب به من فرمودید: آن اینچنین است آن اینچنین است.

اینک ما در پیرامون این حدیث که مهمترین سند کسانی است که جهاد را در مذهب شیعه جز با امام معصوم حرام می‌دانند به قدر وسعت خود به توضیح می‌پردازیم و از خدا توفیق و هدایت خود را طلب می‌کنیم.

اولاً - مضمون این حدیث هر چند صحیح و معتبر هم باشد هرگاه مخالف قرآن بوده یا لااقل موافق آن نباشد باید بر سینه دیوار کوبید و یک حدیث نه بلکه هزار حدیث صحیح هم نمی‌تواند در مقابل یک آیه محکمه الهی چه رسد بدویست آیه صریح و روشن و محکم قرآن مقابله‌گی کند تا چه رسد به این حدیث:

ثانیاً این حدیث بر طبق همان علم درایه و رجالی که محدثین با آن اخبار را تشخیص می‌کنند هم مجعول و هم مرسل است چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمه در ص ۳۷۱ مرآت العقول بیان فرموده است و چنین حدیثی در ضعف و بی‌اعتباری قابل اعتنا نیست (مجعول حدیثی است که عقیده روایتش معلوم نیست و مرسل حدیثی است که یک یا چند نفر از روایتش حذف شده باشد).

ثالثاً مضمون حدیث مشوش است زیرا تشبیه قتال حرام باکل مردار و خون و گوشت خنزیر تشبیه نابجائی است برای آنکه مردار و خون مردار و گوشت خنزیر خوردن هرچند حرام است اما به هر صورت معصیت خون مردار کجا و معصیت خون ناحق کجا؟

با اینکه خوردن مردار و گوشت خوک و خون حرام است ولی در آیات قرآن به آن وعده جهنم داده نشده و جنگ چون فتنه است و اکبر من القتل است و چون در تشبیه باید مشبه به اقوی مشبه بوده باشد، اگر براستی جهاد با غیر امام معصوم حرام است، تشبیه بسیار نادرست و غلط است و تصدیق امام آن را دو مرتبه، بسی تعجب حیرت‌انگیز است.

رباعاً امام مفترض الطاعه روی عرف و عادت و طبق تعریفی که در بحث حکومت گذشت همان حاکم عادل است که از طرف مسلمانان تعیین می‌شود چنانکه امیرالمؤمنین فرمود: «كانت الامامة لا تنعقد حتى تحضره عامة الناس» و در جای دیگر می‌فرماید: «فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما كان ذلك لله رضي فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابي قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاة الله ما تولی» و امام زین‌العابدین فرمود کل سائس امام پس کسیکه از جانب مسلمین برانگیخته شد امام مفترض الطاعه است و مادامیکه در اطاعت خدا است مخالفش حرام است پس انحصار آن به امام معصوم بدون دلیل و بی‌معنی است.

خامساً: در حدیث، کلمه قتال است و کلمه قتال اعم از جنگ با کفار و مسلمین است غیر کلمه جهاد که مقصود از آن جهاد با کفار است اگر فرض کنیم که امام مفترض الطاعه در این حدیث یعنی امام معصوم، باز شامل جنگ‌هایی می‌شود که مسلمین با یکدیگر می‌کردند و چنانکه گفتیم و احادیث بسیاری بر آن لالت دارد چنین جنگی جز با امام معصوم جایز نیست و آن به جهاد چه ربطی دارد؟

سادساً: اگر واقعاً جهاد جز با امام معصوم جایز نبوده و حرام بوده است چرا تا زمانیکه بشیرالدهان خواب ندیده بود حتی یک کلمه از ائمه معصومین درباره آن شنیده نشده بود

آیا واقعاً مطلب اینقدر بی‌اهمیت بود و حال آنکه در موضوعات خیلی کوچکتر از آن اخبار بی‌شماری وارد شده! آیا امر بدین مهمی را باید آنقدر بدان بی‌اعتنا بود و درباره آن هیچ نگفت تا یکی خواب ببیند و بیاید و بپرسد و آیا امام که حافظ شریعت است این قدر لاپابالی است. سابقاً - اگر جهاد بدون مباشرت امام معصوم حرام بوده پس آن همه اصحاب رسول خدا که در میان آنها سلمان و ابوذر و مقداد و ابوالهثیم التیهان و عمار یاسر و عبدالله مسعود و صدها ماندگان این بزرگواران بودند که شک در مسلمانی آنها به منزله شک در رسالت رسول خدا است و اینان در جنگهای بعد از رسول خدا شرکت کردند و در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و حتی معاویه و عبدالله زبیر و عبدالرحمن بن محمد اشعث مانند سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد و حتی حضرت امام حسن و امام حسین نیز که در جنگهای شمال آفریقا و طبرستان در سال ۲۶ هجرت در خلافت عثمان و تحت فرماندهی عبدالله بن ابی سرح که از جانب عثمان قائد بود شرکت نمودند و سایر اصحاب رسول خدا و بسیاری از آنها در این جنگها جان باختند و حتی کسانی مانند ابویوب انصاری و ربیع ابن خثیم در امامت معاویه و تحت پرچم یزید بن معاویه در جهاد شرکت کرده و بسیاری از آنها کشته شدند چنانکه قبر ابی‌ایوب در قسطنطنیه بهترین شاهد است و حتی در جنگ قسطنطنیه که معاویه، یزید را قائد نمود که چون بعد از او خلیفه می‌شود دارای فضیلت جهاد هم بوده باشد در دیر (مران) بین راه عاشق زنی بنام ام‌کلثوم گشت و نتوانست به مقصد حرکت کند حضرت سیدالشهداء تحت پرچم سفیان بن عوف جزو سربازان اسلام به جهاد پرداخت و هم چنین مسلمین دیگر در تمام ادوار. چرا اگر جهاد که خدا هم آن را (کره لکم) نامیده و همه چیز گواهی به سختی آن می‌دهد بدون امام معصوم حرام بود و این نعمت! هم از بعد از رسول خدا نصیب ملت اسلام گشت جز پنج سالی و کار هم که با یک خواب‌دیدن درست می‌شد چرا این خواب را یک مؤمن حلال زاده شیرپاک خورده‌ای! زودتر ندید که جان مسلمانها را از این زحمت راحت کند؟

هشتم - آنچه مسلم است و عمل مسلمین هم حتی شیعیان گواهی می‌دهد حرمت جهاد با کفار را برای دعوت به اسلام و بسط معالم دین و تبلیغ رسالت آسمانی اسلام تا زمان امام جعفر صادق و این آقای بشیرالدهان کسی نشنیده بود! آیا اگر واقعاً جهاد حرام بوده تکلیف آن مسلمانان بیچاره که این خواب را ندیده و نشنیده بودند و بسیاری در جهاد شرکت کرده یا کشتند و یا کشته شدند چه می‌شود؟!

نهم - امر به این مهمی را چرا هیچیک از ائمه معصومین به زبان نیاوردند تا بیچاره بنده خدا بشیرالدهان خواب ببیند! آن وقت هم تصدیق امام فقط بدو کلمه هو کذالك باشد بدون هیچ توضیحی؟! واقعاً خدا پدر بشیرالدهان را بیامرزد که این خواب را دید و وسیله راحتی و آسایش مسلمانان شد و برای تنبلمان بهترین اسباب نجات گشت! حقیقتاً اگر او این خواب را ندیده بود چقدر مسلمانهای بیچاره دچار زحمت می‌شدند که باید اسلام را بسراسر دنیا تبلیغ کنند و البته اینکار مستلزم جانبازی و خسارات دیگر بود، و حقاً برای این خدمت مهم باید مجسمه او را از طلا ریخت!!

دهم - آیا واقعاً یک خوابی که مستند بیک حدیث مجهولی است از کسیکه هویت خود او و کسانی که از او نقل کرده‌اند ماند سوید القلار و علی بن نعمان با اینکه مضمونش هم چیز مخالف نیست و غیره می‌تواند یک حکم محکم الهی آسمانی که مستند به صدها آیات قرآن مجید و روایات مناقض آن از ائمه طاهرین و سنت پیغمبر و سیرت مسلمین است، از بین ببرد و آن را الی الابد موقوف و منسوخ کند؟ «نعوذ بالله من الضلال البعید».

عجیب‌ترین معما

جای تعجب آنجاست که در مقابل این یک حدیث که شاه فرد دلیل مدعیان حرمت جهاد، بدون امام معصوم است و چنانکه ملاحظه فرمودید مضمونش مشوش و ناتمام و بهر صورت مفید این معنی نیست در مقابل آن علاوه بر بیش از دویست آیه که در قرآن مجید در وجوب جهاد بدون هیچ قید و دستورات حرب و تقسیم غنایم نازل شده و علاوه بر سیرت نبی اکرم ﷺ و مسلمانان صدر اسلام بیش از سیصد و دو حدیث تنها در کتاب وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، غیر آن هشت حدیثی که فوقاً مذکور داشتیم و هیچکدام آن‌ها هم صراحت بلکه اشاره به حرمت جهاد باکفار نداشت در ذیل هفتاد و دو باب ضبط شده و ابواب مذکور عبارتست از:

وجوب جهاد، اقسام جهاد - جواز نایب‌گرفتن در جهاد - کیفیت دعوت به اسلام - استحباب متارکه با ترک و حبشه - آداب امرای سرایا - تحریم قتال در ماههای حرام - حکم بغات، حرمت فرار از جنگ - دستور طلب مبارزه - آداب قتال - دستور قسمت غنایم جنگ - احکام اسراء - خدعه کردن با اهل حرب - شرایط ذمه عقد امان و امثال اینگونه دستورات که تمام آن از ناحیه ائمه معصومین یعنی همین امامانی که به عقیده این آقایان جنگ را بدون امام معصوم حرام می‌دانستند وارد شده.

خوب! بفرمائید ببینیم هرگاه جهاد به قول شما بدون امام معصوم حرام است دیگر این همه دستورات برای چیست؟ امام که به عقیده شما می‌داند و خودش هم در همین احادیث تصریح می‌کند که کار آل محمد قبل از قیام قائم چیزی نمی‌شود و لااقل می‌بیند که فعلاً امام معصومی متصدی امر حکومت و جهاد نیست، این همه دستورات را برای چه می‌دهد؟ جهادی که حرام است دیگر جواز نایب‌گرفتن و یاد دادن آداب قتال و امان دادن و طلب مبارزه یعنی چه؟ تقسیم غنایم چه معنی دارد؟! احکام سلوک با اسرای جنگ چرا؟

شرایط ذمه و جزیه یعنی چه؟ این‌ها در صورت وجوب جهاد است و جهاد هم بقول شما با نبودن امام معصوم حرام است!! در اینصورت قطعاً دستور عقد امان با مشرک و اینکه مبارزه در میدان جنگ با اذن امام جایز است یا نه بیفائده و این عمل لغو و عبث است و مثل این می‌ماند که شما یک مجسمه بسیار قشنگی بسازید که چشم و ابر و دوست و پا و تام اعضاء داشته باشد ولی روح نداشته باشد آن همه دست و پا و چشم ابرو برای چنین مجسمه‌ای چه فائده دارد؟ یا دیک ملانصرالدین که جلو مهمانها آورد و گفت اگر برنج و روغن داشتیم دیک و چمچه و چوب و سه پایه داریم! در آن صورت می‌توانستم برای شما پلو خوبی بپزم! یا داستان خانه خراب مثنوی است آنجا که می‌گوید:

یک غریبی خانه می‌جست از شتاب دوستی بردش سوی خانه خراب
گفت و، اینرا اگر سقفی بدی پهلوی من مرا مسکن شدی
هم عیال تو بیاسودی اگر در میانه داشتی حجره دگر
گفت آری پهلوی یاران خوش است لیک ایجان در (اگر) نتوان نشست

مگر امام و پیغمبر هم العیاذ بالله مانند من و تو بودند که عمرشان از صبح تا شام مصرف لاطائلاتی شود که اصلاً فائده ندارد؟ مباحث بیجائی که هیچ مورد ندارد؟ درسهائی و بحثهائی عنوان کنند بدون اینکه متوجه باشند بچه دردی می‌خورد؟ سالیانه میلیونها تومان پول صرف کتاب و حقوق و غیره نمایند و ندانند چه کاری می‌کنند؟ سیصد و دو حدیث که در هر حدیثی دهها حکم وارد شده برای موضوعی که اصلاً پایه ندارد؟! ائمه معصومین این حدیثها را برای چه می‌گفتند و روایت و محدثین برای چه جمع‌آوری کردند؟. اگر برای عمل در زمان خودشان و زمان بعد از خودشان تا زمان ظهور قائم آل محمد بود (که حتماً برای همین بوده) این را که شما مدعی هستید مورد عمل ندارد زیرا امام معصوم مبسوط الیدی نیست تا جهادی باشد تا چه رسد به آداب جنگ و حکم اسرا و غنائم!؟

و اگر بگوئید که این‌ها همین‌طور می‌گفتند و دیگر کار به این نداشتند که مورد عمل ندارد این یک عمل لغوی است، و مسلمان عادی تا چه رسد به امام معصوم مرتکب عمل لغو نمی‌شود «ومن حسن اسلام المرأ ترک ما لا یعنیه» و ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۳] - آخر نشستن و عمر ضایع کردن در مسائلی که هرگز مورد عمل پیدا نمی‌کند کار هیچ عاقلی نیست!!

و اگر بگوئید برای رزوی بوده که امام معصوم یعنی قائم آل محمد انشاءالله ظهور کند خوب بفرمائید ببینیم آیا قائم آل محمد العیاذ بالله آنقدر بیچاره و بی‌اطلاع است که در زمان ظهورش باید بیاید مثلاً کتاب کافی و وسائل وافی و امثال آن‌ها را بردارد و ببیند که محمد بن یحیی‌ها از محمد بن الحسین‌ها از علی بن نعمانها از سوید القلاها از بشیر الدهانها چه روایت کرده‌اند که بشیر الدهانها از امام معصوم شنیده باشند آن وقت تکلیف خود را بدانند و مثلاً در آداب قتال و حکم غنائم و شرایط ذمه تکلیف خود را از قول حفص بن غیاث و عمران بن عبدالله و معویه بن عمار بدانند؟! آیا شما معتقدید که قائم آل محمد آنقدر بیچاره است؟ در صورتیکه مطابق اخبار و به تصدیق همین ائمه معصومین حضرت قائم افضل از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین است و باید هم‌چنین باشد زیرا اولاً مردم زمان او مسلماً فاضلتر از مردم زمان ائمه هستند و ثانیاً احتیاجات زمان و وسعت و دوام حکومت وی اقتضای این معنی را می‌نماید. در چنین روزی کتاب وافی و کافی و منتهی و جواهر و امثال این‌ها را باید در رودخانه ریخت و یا در گودالی با کمال احترام دفن کرد.

در چنین روزی احمقی که بخواهد از این‌ها کسب علوم دین نماید مشمول همان مثلی است که شیخ محمود شبستری گفته:

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان
 آری در چنین روزی احتیاج به این حرفها نیست، امام معصوم مؤید بتأییدات آسمانی
 احتیاج به این حرفها ندارد ولی از کسانی که هم جهاد در احرام می‌دانند و هم احکام آن را

می‌نویسند این کارها بعید نیست زیرا پاره‌ای از اینان که خود را صاحب فتوی هم می‌دانند بسیاری از احکام را حرام می‌دانند و هم حکم آن را در رساله‌های خود می‌نویسند. مثلاً همین حکم جهاد در بسیاری از رساله‌های فتوایی و کتب فقهی همین صورت را پیدا کرده است اول می‌نویسد جهاد بدون امام معصوم حرام است و بعد وارد شقوق فتوا در حکم آداب جنگ و پخش سم و خدعه در محاربه و تقسیم غنایم و حکم اسرا و عقد امان و گرفتن جزیه و دعوت اسلام می‌شود اینکه فلان چیز حلال و فلان عمل سزا و فلان عمل نارواست!! و البته می‌دانید استخراج و استنباط حکم از میان کتب و مدارک فقهی خیلی زحمتش بیشتر از روایت و جمع‌آوری حدیث است یک نفر فقیه مدتها باید بحث و تنقیب و مطالعه کند در اینکه آیا اسیری که در میدان جنگ گرفته می‌شود باید فدیه دهد یا کشته شود و همچنین سایر مسائل عقد و صلح. کسی به این بنده خدا نمی‌گوید که تو همینکه دانستی که جهاد بدون امام معصوم حرام است دیگر بدنبال کردن حکم اسیر و تقسیم غنایم که مربوط به وجوب جهاد است چرا؟ یا مثلاً فقہائی نماز جمعه را بدون حضور امام معصوم حرام یا غیرکافی می‌دانند و در اولین مسئله این باب می‌نویسند، ولی بعداً می‌پردازند به آداب و دستوراتی که باید امام انجام دهد چگونه ردا بپوشد، چگونه تکیه بشمشیر یا کمان یا عصا کند، چگونه خطبه بخواند؟! چگونه رکوع و سجود و قرائت بجا آورد؟ بنده خدا! تو که اصل نماز را حرام می‌دانی دیگر چرا وارد این مباحث می‌شوی و وقت خود و دیگران را ضایع می‌کنی، آخر جهاد و نماز جمعه‌ای که بفتوای تو بدون وجود امام معصوم حرام است دیگر پرداختن به آداب و دستور آن چرا؟ زیرا روی این حساب گفتگو از آداب و دستور آن هم اگر حرام نباشد جایز هم نیست برای اینکه تو جهاد بدون امام را مانند اکل لحم میتة و لحم خنزیر میدانی! حالا گر کسی آداب خوردن خمر و خوردن گوشت خنزیر را بنویسد و بگوید بفتوای جناب عالی حلال است یا حرام؟! هر چه باشد جایز نیست پس این معنی یعنی

چه اینست آن معمای عجیبی که انسان در آن مات می‌ماند که آیا واقعاً غضب خدا ما را گرفته و مسخ کرده است که حتی این چیزها را هم نمی‌فهمیم!

﴿قُلْ ۚ إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لَكُمْ ۚ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹] و اگر می‌نویسی که امام معصوم بیاید و آداب امامت خود را بداند که در نماز جمعه چگونه رکوع و سجود کند و چگونه خطبه بخواند و امثال این‌ها آیا امام معصوم می‌آید رساله تو را می‌خواند و به آن عمل کند؟! اگر چنین فکر می‌کنی باید به کجای تو خندیدی؟!!

حالا که این رساله منتشر می‌شود و ناچار بدست یک عده افراد جاهل متعصب هم می‌رسد غیرتهای وارونه به جوش می‌آید و هر کدام آنچه از تهمت و افترا و دشنام و امثال آن از دستشان برآید کوتاهی نمی‌کنند و دلیل و حجتشان هم همان‌هاست که تا حالا دیده‌ایم از قبیل: تو بهتر می‌فهمی یا فلان و بهمان؟ تو کارمند ساده فرهنگی، به توجه چنین و چنان بنویسی، آقایان خودشان بهتر می‌دانند و از این قبیل حرفها.

ولی آقایان، اولاً بخدای لایزال قصد اهانت و تحقیر یا تضعیف احدی و چیزی را ندارم مثل من مثل کسی است که عزیزترین اهلش دارد از بین می‌رود و می‌بیند که عده‌ای بنام دوستی جان او را ولو دوستانه از بین برده و می‌برند و بنابراین چنین کس نمی‌تواند صبر کند و جزع و فزع ننماید بلکه دیوانه‌وار فریادش را سر می‌دهد. آنچه من فهمیده‌ام (و البته هر کس بفهم خود مسئول است) دین اسلام را قوی‌ترین دین و عالی‌ترین آئینی است که می‌تواند سعادت عموم بشر را در دو دنیا ضامن و متکفل شود اما نه دینی که نه علم دارد و نه حکومت نه جهاد دارد و نه جمعه نه جماعت و نه اعداد قوا می‌کند و نه اجرای حدود و فقط اسمی است بی‌مسمی!!

پس سعادت من و گذشتگان و آیندگان من و تمام جهانیان بسته با اجرای احکام اسلام است و هر موجودی به سعادت خود علاقه دارد شما اگر ده تومانتان را دزدی ببرد فریادتان به آسمان می‌رسد و هر چه در چنته شما از فحش و ناسزا باشد نثار آن می‌کنید پس چراملامت می‌کنید کسی را که می‌بیند سعادت ابدی هر دو جهانی او را برده و

می‌برند. من این‌ها را فهمیده‌ام اگر شما می‌دانید خلاف است بشیوه انسانیت و چنانکه شرط نصیحت است خلاف آن را به من بفهمانید و مرا قانع کنید که مطلب چنین نیست و گرنه با فحش و تهمت حتی ضرب و قتل این منظور که حاصل نمی‌شود هیچ! بلکه خلاف آن حاصل است.

ثانیاً: من همچون کسی هستم که ببیند صاحب خانه‌ای در خواب است و دشمن بیدادگرد آمده دیوارخانه او را خراب کرده و مال و اموال او را بیغما و حتی زن و بچه او را به اسارت می‌برد، اگر چنین کسی آمد و صاحب خانه را بیدار و خبر کرد و گفت آقا دیوار خانه خراب شده و مال و اموال بغارت وزن و بچه‌ات به اسارت رفته است این بیچاره دارای غیرت معکوس! عوض آنکه به چاره پردازد و از آنکه وی را از خواب بیدار کرده تشکر کند، رگ غیرت معکوسش به جوش می‌آید و فریاد می‌زند آهای فلان فلان شده نام زن و بچه مرا می‌بری تو چه حق داری نام زن و بچه مرا ببری؟! چرا فلان همسایه این کار را نکرد و تو می‌کنی؟ این کار بتو نمی‌رسد بلکه وظیفه فلان پاسبان است که کلاه چه جور و لباس چه رنگ دارد و بیاید و چنین خبری بدهد، چون پاسبان چنین خبری نداده، خبر دادن تو رسمیت ندارد؟!

آنگاه پردازد بدشنام‌دادن و ناسزاگفتن به آن شخص بدون آنکه توجه کند که راست می‌گویند یا نه:

به هر صورت ترک جهاد یکی از آن علل بزرگی است که موجب انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمین بلکه باعث گمراهی و محرومیت سعادت جهانیان از نعمت عظیم اسلام است و ترک آن نه تنها باعث ذلت و نکبت است چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج‌البلاغه و غیر فرموده، بلکه موجب از بین رفتن اصل اسلام و خسران دنیا و آخرت است چنانکه مشهود است.

مضرات ترک جهاد

هر چه هست ترک جهاد مضرات فراوانی دارد که اهمّ آن به شرح ذیل خلاصه می‌شود.

۱- جهاد یکی از فرائض بزرگ الهی و رکن اعظم اسلام است و ترک آن مستحق عقوبت و جهنم است و از ترک هر فریضه‌ای به فکر نزدیکتر است.

۲- به مفاد آیات کریمه قرآن و به موجب احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام تارک جهاد دچار ذلت و مسکنت و خواری و خفت در دنیا و آخرت خواهد شد.

۳- به حکم عقل و تجربه، ملتی که خود را آماده دفاع و مبارزه با دشمنان نکرد به زودی مورد طمع آن‌ها گشته اسیر و ذلیل دشمنان گردیده مال و ناموس و جانش ملعبه اعدای خود خواهد شد.

۴- خصیصه‌ای که مسلمانان را به عالیترین درجات سیادت و آقائی رسانید جهاد بود پس ترک آن موجب ضد آن خواهد گشت چنانکه هم اکنون مشهود است.

۵- فریضه جهاد و مهیا بودن برای آن تولید روح سلحشوری و جوانمردی در افراد مسلمین می‌نماید و بالعکس ترک آن ایجاد جن و بزدلی و روح رعونت و انوثیت می‌نماید و این حقیقت با اندک توجهی به وضع کنونی دنیا و تاریخ اسلام کالشمس فی رابع النار روشن و مسلم است و برای انقراض یک ملتی همین وضعیت بزدلی و جیونی کافی است.

با مطالعه تاریخ اسلام دیده می‌شود که نه تنها مردان آن در نتیجه آماده بودن برای جانبازی دارای عالیترین مراتب اخلاقی و فضایل نفسانی بودند بلکه حتی زنان آن‌ها در نتیجه مهیا بودن برای جهاد بر اکثر مردان این عصر فضیلت داشتند و حتی می‌توان گفت سادات مردان زمان بودند و ما شرح شرکت زنان مسلمان را در جهاد با رسول خدا چون ام سلمه و ام سلیم و نسیمه جراحه و دختران بنی غفار که ۱۶ نفر بودند و برای مداوای مجروحین و پخت و پز برای سربازان اسلام تشجیع و تحریض آنان بر جهاد حاضر

می‌شدند. در مقاله علل انحطاط مسلمین در شماره ی رونامه وظیفه از روی مدارک معتبر چون سیره ابن هشام و سره حلبی و تاریخ طبری یادآور شدیم.

و همچنین شرکت زنان مسلمان در جنگهای اجنادین و انطاکیه و دمشق، در خلافت ابی‌بکر و عمر و در تحت پرچم خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و یزید بن ابی‌سفیان از کتابهای معتبر مانند کتاب فتوح الشام واقدی و فتوح البلدان بلادری و ناسخ التواری نوشتیم و برای جلوگیری از عذر بهانه جویان و بی‌اطلاعان نظائر آن را در شرکت زنان مسلمان در جنگهای مولای متقیان علیه السلام یادآور گشتیم که مهمترین آنها داستان زنانی است که سوار اسبان شده با پوشیده اسلحه جنگ و تشبه به سربازان سلحشور جنگی عایشه را تا مدینه بدرقه کردند و همچنین داستان شرک بگاره هلالیه و زرقای دختر عدی و سوده بنت عماره بن اسد همدانی و عکرشه دختر اطرش بن رواحه و ام‌الخیار با رقیه دختر حریش بن سراقه والبراء دختر صفوان و صدها از این زنان شیردل و دشمن شکار که حمل سیف و سنان و تیر و کمان آنها را بتفصیل مذکور داشتیم تا دانسته شود که:

اولا - فاصله‌ها با اسلام بعد بین المشرقین است و زنان را اسلام چگونه تربیت کرده و ما چگونه تربیت می‌کنیم! زنان مسلمان و دختران با ایمان در میان دریای دشمن در کنار برادران مسلمان خود چگونه قادر به حفظ عصمت و ایمان خود بوده در میدان جنگ عرصه را بر دشمن غدار بی‌شمار خود تنگ می‌کردند، و زنان ما در میان چهار دیواری خانه با هزاران وسائل که برای محافظت آنان فراهم می‌کنیم از بر باد رفتن ناموس و جانشان ایمن نیستیم! و بقدری زبون و ناچیزند که از سایه خود رم کرده و در اولین برخورد بر محیط مخالف، خود را از دست می‌دهند و مقدس مآبهای ما برای محبوس کردن آنها حجابهای ساختگی غیرحجاب خدا و رسول بسلیقه خود درست می‌کنند و متجددین احمق ما آنها را لخت و عریان کرده بشنای در استخرها و کاباره‌ها می‌کشاند!!

۶- آنچه مسلم است دشمنان اسلام در جعل این اخبار که منتهی آرزوهای آنهاست اگر دست نداشته باشند در ترویج و تبلیغ و مهم قلمداد نمودن آنها مسلماً دست داشته و دارند زیرا دیده و دانسته‌اند که مسلمانان به نیروی ایمان و اتحاد و برکت حکم جهاد و اطاعت از حکومت مرکزی به آن همه فتوحات درخشان نائل آمدند و می‌بایستی بهر قیمت این وسیله مؤثر را از دست آنها گرفت، چه بهتر از اینکه یک چنین شبهه‌ای در میان آنها ایجاد و یا لاقط ترویج کرد تا بسستی و تنبلی بگرایند و به آسانی تسلیم دشمنان شوند خصوصاً با که روح صوفیگری و درویشی آمیخته شود در آن صورت است که چشم دشمن روشن و قلبش از فرح گلشن می‌شود و این سیاستی است که هم‌اکنون در کشورهای اسلامی بوسیله ایجاد مذاهب گوناگون دنبال می‌شود: تشویق و تقدیر از صوفیگری و چاپ کتابهای تصوف و عرفان تا جائیکه بیشتر رجال کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران از صوفیان و درویشانند و ایجاد مذهب شیخیه و بابیه و بهائیه و قادیانی که در تمام آنها صحبت از صلح و صفا و عشق و وفاست و مخصوصاً مذهب غلام احمد قادیانی که بنام مهدی موعود تمام آیات جهاد را از قرآن منسوخ و مردود شمرد پر معلوم است که از چه سرچشمه‌ای آب می‌خورد و از چه مرکزی فرمان می‌گیرد و به نفع چه دولتی تمام می‌شود؟!

کسیکه در آنها شک نماید چون کسی است که در سیاهی شب و سفیدی روز تردید داشته باشد.

۷- ترک جهاد موجب شده که در کشورهای اسلامی افراد مسلمان به مقدمات جهاد از قبیل ورزیده‌گی و مشق و تمرین به تیراندازی و آشنائی با اسلحه جدید و قدیمه کمترین علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و خود را آماده نمی‌نمایند سهل است بلکه تا بتوانند از خدمت وظیفه که دولتهای اسلامی به اجرای آن برای حفظ داخله مملکت اجبار دارند، به هر قیمتی که باشد فرار می‌کنند تا جائیکه مقدسترین و متظاهرترین آنها بدیانت

فراری‌ترین آن‌ها از این وظیفه هستند به طوری‌که برای فرار از آن بصورت طلبه‌گی یا به اسم آن پناه می‌برند و آن را وسیله گریز از انجام خدمت سربازی می‌نایند.

و دولتهای اسلامی که موجب فرمان آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ...﴾ [الأنفال: ۶۰] مأمورند که عالی‌ترین و بهترین و مؤثرترین وسایل جنگی و ادوات و آلات حرب را از تیر و تفنگ و توپ و طیاره و ناو هواپیمابر و بمب‌های اتمی و هیدروژنی و هر سلاحی که از آن بالاتر نباشد در زرادخانه‌های خود تهیه کنند و جاسوسان جنگی و هر گونه اسلحه و آلات را در اعلى درجه امکان تا حدی که دشمنان اسلام و خصم مسلمانان همیشه از ایشان مرغوب و هراسناک باشند! ترک حکم جهاد باعث آن شده که امروز ضعیف‌ترین دولتها حتی برای تأمین از اشرار داخلی از حیث مهمات جنگی، دولتهای اسلامی هستند و با اینکه حکم جهاد را منسوخ نموده‌اند معذالک حکم دفاع به قوت خود باقی است و حکم دفاع این است که وقتی خوف استیلای دشمن بر کشورهای اسلامی رود و بیضه اسلام در خطر افتد بر عموم مسلمین از زن و مرد و پیر و جوان واجب است که خود را برای دفاع به‌رصورت و قیمتی که باشد آماده کرده و وسائل دفاع و طرد دشمن را بهر کیفیت حاضر نمایند و حتی در تحت پرچم فرمانده فاجر و فاسقی هم که باشد برای حفظ اسلام و کشور اسلامی برای جهاد حاضر شوند و البته لازمه آن این است که قبلاً تمام تجهیزات جنگی را به طوری که بهترین صورت بر دشمن غلبه نمایند تهیه کنند و اگر فرض کنیم که جهاد اسلامی هم بعلت نبودن امام معصوم موقوف باشد ولی حکم دفاع به هیچ بهانه‌ای تعطیل بردار نیست! زیرا قلمرو وسیع اسلامی که از کناره‌های بحر احمر و صحرای آفریقا تا اقیانوس هند و استرالیا و سواحل اوقیانوس اطلس تا کشور چین و اندونزی و بالاخره اکثریت قریب به تمام اراضی آسیا و قسمت زیادی از آفریقا و استرالیا و مقداری از اروپا را شامل است، هرگاه مورد تجاوز دشمن یا طمع آن قرار گیرد بر عموم مسلمانان شرق و غرب عالم واجب است که برای نجات آن نقطه دست بدست هم داده آن را نجات دهند

ولی بدبختانه همین زمزمه‌ها و تلقینات عدم و جوب جهاد و پشتیبانی دامنه‌داری که از نواحی مرموزه از آن می‌شود و روح تنبلی و بیماری که در نتیجه این تلقینات بر مسلمانان مستولی است کار بدبختی آن‌ها را به آنجا رسانیده که قلب کشورهای اسلامی یعنی فلسطین و بیت‌المقدس که قبله دوم مسلمانان است مورد تجاوز دولتهای ستمگر قرار گرفته و آشیانه یهود که اعدا عدو اسلام است گردیده و نزدیک یک میلیون مسلمان بازن و بچه در بدر در زیر چادرها و خیمه‌های پاره‌پاره تصدقی دشمنان از خانه و کاشانه خود آواره گردیده‌اند و منتهی ارفاقی که به ایشان شده آن است که اگر سیاست یهود ایجاب نماید صاحبان آناملاک و ضیاع و عقار را که نمونه جنات تجری من تحتها الانهار است ببرند و در باغها و خانه‌های خودشان به عمله‌گی و کناسی! وادارند و قوت لایموتی به آن‌ها بدهند و هر دم به بهانه‌ای نابودشان نمایند!! آری آیا این حکم دفاعی که تعطیل‌بردار نیست؟! ولی سیاست دشمن به قدری مستولی است که از ده هزار نفر مسلمان یک نفر هم نمی‌داند که اصلا در احکام اسلام چنین حکمی هم هست! زیرا همان سیاست مراقب است که نگذارد چنین سخنی به گوش مسلمانان برسد و بهمین جهت هم با اینکه در سال هزارها کتاب در کشورهای اسلامی در پیرامون مسائل مذهبی چاپ می‌شود و کتاب دعاها و کتاب معجزه‌ها و فضایل و موضوعات امامت و تاریخچه امام و امامزادها و اشعار مدح و منقبت و دیوانها و مقاتل روضه و تعزیه‌ها و مخصوصاً موضوع افضلیت ابوبکر و علی و دعوی بلا انقطاع امامت و تحریک شیعه و سنی به یکدیگر و کتابهایی که آتش جنگ را بین این دو دسته هر دم تیزتر می‌کند، چاپ و نشر و به قیمت ارزان لابد برای تقرب به خدا! بین مردم پخش می‌شود! ولی این بنده ناچیز بی‌تمیز که از عاشقان کتاب بوده و در جستجوی آن بهر جا تک و پو نموده‌ام هنوز کتابی که در موضوع دفاع نوشته شده و مطابق فهم عامه در دسترس مردم گذاشته شده باشد ندیده‌ام و حتی مسئله دفاع را که البته از بزرگترین واجبات اسلامی است در هیچیک از رساله‌های معموله که فقها برای مردم می‌نویسند نیافته‌ام! اینست آن بدبختی و ظلمت عظیمی که بر

سرتاسر جهان اسلامی سایه گسترده و حکمفرماست و با جهل و غفلت عجیبی که بر مسلمانان حاکم است معلوم نیست چه وقت این ابر مظلّم نادانی از جلوی چشمان بصیرت آن‌ها برداشته خواهد شد و حقیقت نورانی اسلام بیچه وسیله بر آنان جلوه‌گر خواهد گشت؟

از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام

در ذیل مسئله جهاد توجه به نکته مهمی لازم است که ذیلاً بعرض می‌رسد. یکی از مهمترین واجبات متروکه که پروردگار عالم بر امت اسلام فرض فرموده است آماده‌نمودن تمام وسایل حیات از تمام علوم و صنایع و حرف است و آنچه در زندگی سعادت‌مندان بشری بدان احتیاج افتد چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«آماده کنید برای ایشان آنچه را می‌توانید از هرگونه نیرو و از رشته‌های اسبان تا بدان وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و دشمنان دیگری که شما آن‌ها را ندانسته و نمی‌شناسید ولی خدا آن‌ها را می‌داند و آنچه در راه خدا انفاق می‌نمائید به شما برگردانیده می‌شود و نفع آن عاید خودتان می‌گردد و به شما ظلم نمی‌شود».

هر چند ظاهر این آیه امر به آماده‌نمودن تجهیزات جنگی و آلات حرب و ضرب است اما در حقیقت امر به آماده‌نمودن تمام چیزهایی است که در زندگی اجتماعی انسانی بدان نیاز افتد تا جائیکه علوم محرمه نیز مانند سحر و تسخیر اجنه و شعبده‌بازی و امثال این گونه علوم که ذاتاً حرام و تعلیم و تعلّم آن موجب تعزیر از جانب حاکم و پیشوای مسلمین است، معذالک به قدر کفایت تا آن حد که مسلمین را در برابر دشمنان خود

برتری دهد واجب کفائی است، که اگر در کسب و تهیه آن قصور شود عموم مسلمانان مسئول و معاقب در پیشگاه پروردگار جهان می‌باشند. مثلاً اگر در شهری یا کشوری صد نفر یا ده هزار نفر طیب لازم باشد و از این عده فقط یک نفر کم باشد بر عموم امت اسلامی یعنی بر فرد فرد آنان واجب است که به تهیه آن یک نفر قیام نایند زیرا این احتیاج است و احتیاج مسلماً آنان را در برابر دشمن ضعیف و محتاج و ضعیف می‌نمایاند و قصور و تقصیر در این باره حرام است، پس علوم مسلمانان در پیشگاه خداوند برای تهیه همان یک طیب از ده هزار طیب مثلاً مسئول و معاقبند و هم‌چنین مهندس و شیمی‌دان، و مستخرج معادن، و متخصص برق، و داروسازی، و حتی خیاط و بزاز و عطار و خلاصه آنچه سعادت جامعه مسلمین را به حد اعلی تأمین و آنان را از دشمنان بی‌نیاز نماید و موجب عزت و احترام و وقار و ایجاد حشمت و عظمت نماید. تا جائیکه در کتاب شریف کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «دخل قوم علی الحسین بن علی علیهما السلام فرأوه مختضباً بالسواد فسألوه عن ذلك فمدّ يده الی لحيته ثم قال: امر رسول الله صلی الله علیه و آله فی غزاة غزاهما ان یختضبوا بالسواد ليقووا به علی المشرکین».

می‌فرماید گروهی بر جناب حسین بن علی علیهما السلام وارد شدند دیدند که آن بزرگوار خضاب سیاهی بسته‌اند از جهت آن سؤال کردند آن حضرت دست مبارک به ریش خود کشیده فرمودند: رسول خدا در جنگی که خود مباشر آن بوده امر فرمود که مسلمانان به سیاهی خضاب کنند تا بر دشمنان نرومند شوند.

اسلام از پیروان خود می‌خواهد که در تمام شئون حیات استیلا و تفوق و جمال و حشمت خود را بر دیگران مسلم دارند.

و قرآن کریم نعمای الهی را بر سبیل منت بر مؤمنین برمی‌شمارد ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ

الْفُلُوكَ لِيَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۗ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ ۗ^ط
 وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾ [بِراهمیم: ۳۲-۳۳]

«خداوند کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آبی فرو فرستاده است، آن گاه با آن برای شما روزی‌ای از [اقسام] میوه‌ها برآورده و کشتی را برایتان رام ساخته است تا به حکم او در دریا روان باشد. و جویباران را برای شما مسخر گرداند. و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام کرد. و شب و روز را [نیز] برایتان مسخر گرداند.»

و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۗ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لِرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٣٥﴾﴾ [الحج: ۶۵]

«یا ندیده‌ای که خداوند آنچه را که در زمین است و کشتیها را که به فرمان او روان‌اند برایتان مسخر گرداند و آسمان را از آنکه بر زمین افتد- مگر به اجازه او- نگاه می‌دارد. بی گمان خداوند [نسبت] به مردم بخشاینده مهربان است.»

یعنی خدائی که دریا را مسخر شما کرد تا به فرمان و دستور او کشتی ر آن به گردش درآید تا از فضل خدائی استفاده کنید و شاید شکرگذار شوید، پس خدا مسلمانان را مسلط بر دریا می‌خواهد و دستور کشتی رانی می‌دهد ولی یک نگاه اسف بار بر وضع کنونی مسلمین معلوم می‌دارد که تا چه حد بر دریاها استیلا دارند!! به خوبی می‌دانیم که کشتی‌هایی که از آمریکا و انگلستان و هند و سایر کشورها در پهنه اوقیانوسها سینه دریاها را می‌شکافند بسیار و هزاران هزار است اما برویم و به بینیم از چند هزار آن یکی مال مسلمان‌هاست؟ برای بدست آوردن این حقیقت، خیلی زحمت لازم نیست بلکه همین قدر کافی است که به کارخانه‌های کشتی‌سازی دنیا مراجعه کنیم و ببینیم چقدر آن مال مسلمین است. همین چند روزه بود که یکی از ناو هواپیمابرهای آمریکا که مشغول

ساختمان آن بودند و بیش از سه هزار کارگر و مهندس در آن مشغول کار بودند آتش گرفت و از بین رفت ولی قدرت کشتی رانی این دولت در مقابل این خسارت مثل آن است که یک کوزه از کارخانه کوزه گری بشکند!!

از جمله نعمتهائی که خداوند متعال در قرآن مجید بر مردم منت می گذارد نعمت فلزات و آهن است که می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ [الحديد: ۲۵]

«و آهن پدید آوردیم که در آن [مایه] جنگ و ستیز و [نیز] بهره‌هایی برای مردم است.»

باید دید آیا این همه اسباب و آلاتی که از آهن می سازند از قبیل کشتی، اتومبیل، طیاره، قطار راه آهن، مصالح ساختمانی، و هزارها و میلیونها انواع آن آیا از این همه آلات که هم در جنگ و هم در صلح بکار می روند هزار یک آن را مسلمانان می سازند یا لاقل هزار یک آن که در کارخانه‌های دیگران ساخته می شود متعلق به مسلمانان است؟! با یک توجه مختصری به کشورهای اروپا و آمریکا و کارخانه‌های عظیم و گول پیکر آن‌ها و جوش و خروشی که در آن کارخانه‌ها است مثل آن که این ایاترا خداوند تنها برای آن‌ها فرستاده است!

اینک می رویم سراغ زراعت: شما آیات شریفه قرآن را ملاحظه کنید می فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ﴾ [الرَّحْمَن: ۱۰] بعد نعمتهائی که از زمین برای مردم خارج می شود بر سبیل منت می شمارد در سوره النحل آیه ۱۰ و ۱۱ می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿۱۰﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴿۱۱﴾ إِنَّ

فِي ذَلِكَ لَأَيَّةٌ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۰-۱۱]

«و کسی است که از آسمان برایتان آبی فرو فرستاده که از آن [آب] آشامیدنی‌ای است و از آن [آب جنگل] درختانی است که در آنجا [حیوان] می‌چرانید. با آن برایتان کشت و زیتون و [درختان] خرما و انگور و از همه نوع میوه‌ها می‌رویند. به راستی در این [امر] برای گروهی که اندیشه می‌کنند مایه عبرت است.»

و در سوره الواقعة و سایر سور قرآنی آن اندازه در این باره تأکید فرموده که بهتر از آن متصور نیست و اصولاً مأموریت بشر را برای آبادانی زمین می‌داند که:

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [هود: ۶۱]

«او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد.»

او است که شما را از این زمین ایجاد فرموده و آبادانی در آن را از شما خواسته حالا نگاهی به ممالک اسلامی کنید و ببینید در بلاد اسلامی چقدر از زمینها هنوز بهحالت بکر باقی مانده تا جائی که شاهنشاه یکی از این کشورها در کتابی که راجع به خدمات خود وستایش و طنش نوشته: می‌نویسد که یکصدم کشور من زراعت می‌شود! کار بدبختی این کشورها از حیث امر زراعت به حدی رسیده که حتی گوشت و سیب زمینی و نخود و سبزی و کوجه آنها از کشورهای آمریکا و غیره وارد می‌شود!! همچنین گوسفند و گاو و مرغ و الاغ و ...!

موضوع نفت در کشورهای اسلامی موضوع مهمی است که نباید از آن غافل ماند این ماده سیاه و عفن! که گردش و حرکت دنیای تمدن را بر عهده گرفته است و مانند خون در شریانهای تمدن دنیا جاری است خیلی بیشتر از نصف آن از بلاد اسلامی بدست می‌آید (۷۰٪) و کارخانه‌های عظیم و عجیب ضایع ملت‌ها را می‌گرداند اما در حقیقت مسلمانها بهره‌ای از آن ندارند و تمام درآمد آن نصیب بیگانگان و دشمنان اسلام است تا جائیکه به طوریکه چند روز قبل در روزنامه‌ها نوشتند حقوق یک خدمتگزار بهداشتی مسجد سلیمان ماهیانه پانزده هزار تومان است و مهندسی و مخصصین تا ماهیانه

هفت صد هزار تومان!! حقوق می‌برند! غیر سایر مزایای دیگر، و بهره‌ای که به مالکین این اراضی زرخیز می‌دهند چیزی نیست وضع دلخراش کارگرهای حصیرآباد برای شاهد کافی است و در واقع مثل آن مانند قطعه الماسی است که در دست کودکی باشد و با چند خرما از دست او بیرون آورند و البته از داستان نفت آبادان کم و بیش مطلعیم! حالا آن جزئی هم که از درآمد آن می‌دهند غالباً صرف اشیاء به بنجل و تجملی می‌شود، یا هزار فامیل صرف عیش و نوش در کاباره‌ها و هتل‌ها صد و پنجاه تومان و قیمت دو بطری ویسکی پانصد تومان و شام شش نفر هشتصد و پنجاه تومان و کلاه کاغذی به پنجاه تومان رسید!! و مشتری آن‌ها از هزار فامیل بودند.

در موضوع تجارت دیگر چیزی نمی‌گوئیم زیرا از سایر شؤون حیاتمان ارزش آن هم معلوم است آیا این‌هاست آن آماده‌گیها که خدا ما را امر فرموده که آن قدر قوا تهیه کنیم که دشمنان همواره از مادر وحشت باشند؟! روح صوفیگری و درویش منشی بیش از همه چیز در ما حکومت می‌کند و دشمن زیرک هم به انواع وسایل آن را تقویت می‌نماید. قرآن ما را دعوت به علم و هنر و جهاد و قدرت و آبادانی زمین و صنعت می‌نماید و نشاط حیات را می‌افزاید ولی روح صوفیگری، بی‌اعتنائی به این قبیل مسائل و تسلیم به مرگ قبل از مرگ و ذلت و نکبت را توصیه می‌نماید و اتفاقاً پیشرفت هم با صوفیگری است.

انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است

در میان علل مهمه‌ای که برای انحطاط مسلمین می‌توان شمرد یکی از بزرگترین آن‌ها، ترک نماز جمعه است.

شارع مقدس اسلام که شالوده یک اجتماع سعادت‌مند انسانی را در عالیترین اساس، طرح و بنیان می‌ریخت چون اصل و ریشه سعادت آدمی در اجتماعی و اتفاق است، برای تحصیل این منظور احکام و فرائضی در شریعت مطهره خود مقرر کرد که افراد و آحاد امت زود به زود یکدیگر را ملاقات و روح اجتماع و اتحاد رد آنان سرایت نماید و با

تعاونومظاهرت یکدیگر به انجام امور مهمی که تأمین ساعات دینی و دنیوی آنان را می‌نماید، توفیق یابند، به همین نظر نمازهای پنجگانه فرائض یومیه را متحسب مؤکد فرمود که به جماعت بگذارند و برای این کار مکانهای عمومی به نام مساجد بنیاد نهاد تا اهل هر محل در اوقات صلوه بدان روی آرند و در ضمن انجام فرائض از اوضاع احوال یکدیگر مطلع کردند و در مشکلات زندگی یار و غمگسار هم باشند و چون معمولاً نمازها اعم از یومیه و عیدی نو جمعه توسط فرماندار هر شهری که بر طبق مقررات اسلام از عادلترین و عالمترین آن شهر است بصورت جماعت ادا می‌شود لذا فرماندار و مأمورین دولتی به آسانترین صورت می‌توانند دستورات اوامر دولت را که چون مربوط به مصالح مسلمین است و تاتلی تلو فرمان خدا و رسول می‌باشد، به مردم ابلاغ نمایند.

و از آنجائیکه ممکن است گرفتاری و مشاغل روزمره حیات به همه کس مجال و فرصت آن ندهد که در تمام نمازها توفیق جماعت یعنی حضور در اجتماعی که مصالح دنیا و آخرت مسلمین در آن حل و فصل می‌شود، بیابد، لذا حضور در جماعت نمازهای یومیه را مستحب اما مؤکد کرده است و چون ممکن است که افرادی لابلالی بوده اهمیتی به عظمت و ارزش جماعت یومیه ندهند لذا با وجوب نماز جمعه واجب فرمود که در هر هفته هر مسلمانی لااقل یک مرتبه حتماً درک اجتماع و حضور در جماعت مسلمین را دریابد و آنچه در ظرف هفته نتوانسته است از اخبار دنیا و جریان اوضاع که خواه ناخواه بستگی به حیات فردی و اجتماعی مسلمانان دارد اطلاع حاصل کند در روز جمعه به وسیله خطبه‌ای که حتماً از مطلعترین و علاقمندترین مسلمانان آن شهر به اوضاع و احوال است و با داشتن حکومت اسلامی که شرح آن گذشت فرماندار یا رئیس شهربانی شهر است، مطلع گردد و چون در نماز جمعه باید مسلمانان از تمام اطراف آن محل در شعاع دو فرسخ یعنی مردم چهار فرسخ در چهار فرسخ در یک نقطه حاضر شوند لذا تمام مردم شهر، مگر آن‌ها که مستثنایند مانند زن و پیر و کور و لنگ و مسافر و کودک و امثال آن، در این اجتماع عظیم و میتنگ بزرگ مذهبی حضور یابند و در آن ساعت که اذان جمعه

داده می شود به موجب فرمان ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ [الجمعة: ۹] کسب و خرید و فروش بر عموم مسلمین حرام گشته و همه باید بسوی نماز جمعه بشتابند منظرهای عجیب آمیخته با بهت و جلال پدی می آید که هر فردی که صاحب روح زنده باشد به شعف و وجد در می آید و با نشاط و شوق مفرط به سوی مسجد می شتابد آنگاه امام جماعت با کیفیت خاصی ملبس ببرد سفید و متکی به شمشیر به منبر خطبه برمی آید و با حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر بزرگوار پایه گزار این شریعت جاوید به موعظه و نصیحت مسلمین می پردازد و به خلاصه اخبار و جریان ما وقع آنچه در یک هفته گذشته است از حوادث، نیا بسمع مستمعین یعنی نمازگذارانی که وجوباً ساکت و سرتاپا گوشند می رساند و سپس اندک مکثی کرده می نشیند تا هم خود را برای انجام وظیفه بعد یعنی تعیین تکلیف و وظیفه حاضرین آماده کند و هم سخنانی که گفته در نفوس مستمعین اثر عمیق نماید سپس برخواستہ دستورات لازم را در قبأل حوادث گذشته و جاری یادآور می شود آنگاه به انجام دو رکعت نماز جمعه پرداخته پس از اتمام آن مسلمانان به موجب فرمان ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ [الجمعة: ۱۰] پراکنده گشته هر کدام دنبال شغل و کار خود و به عبارت قرآن در جستجوی فضل خدا برمی آیند.

و نیز در سال دو مرتبه در عیدین وجوباً برای نماز اجتماع می نمایند که فواید آن بر احدی مخفی نیست و شاید به توفیق خدا ما آن را در جای دیگر یادآور شویم. خوب ملتی که دارای چنین دستوری است که امروزه در روی زمین هیچ امتی جز امت اسلام به توفیق آن دست نمی یابد و با میلیونها تومان هزینه، بعشری از اعشار آن موفق نمی شود که روح اتحاد و اتفاق در مردم دمد و آنان را برای مصلحت عمومی هر چقدر هم مهم باشد گردآورد و معارف دینی و مصالح دنیائی را به آنان بشناساند. در این دین مبین به

اسانی به آنصورت حاصل می‌شود ولی افسوس که شبهات بی‌اساسی که اصلاً پایه و مایه‌ای ندارد مانع این همه خیرات و برکات گردیده تا جائیکه پاره‌ای آن را چون جهاد و حکومت حرام گرفته‌اند و چون در این باره در اصل رساله (الجمعه) که این رساله مختصر، مقدمه آن است به قدر کافی توضیح داده شده و آن شبهات واهی را که مانند خاکستر است همچون بادی تند از میان برداشته ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ^ط أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ [ابراهیم: ۱۸]. لذا وارد آن موضوع نشده و حواله این شبهه‌کنندگان را به تیغ برهنه بیان و حجت قاطعه برهان علامه بزرگوار آیت‌الله بزرگ امام الخالصی واگذار می‌کنیم و چون سخن در فواید اجتماع و وسائلی است که شریعت مطهره برای این کیمیای سعادت تهیه و فرض فرموده است باید در اینجا اشاره‌ای نیز به فواید نماز عیدین یعنی دو عید فطر وضحی که شارع مقدس در دین مبین خود مقرر فرموده است، نمود و از تفاوت و تمایزی که عید اسلامی با عید گبران (نوروز) دارد مقایسه بین حق و باطل کرد. ما در جراید این کشور هر وقت فرصت و مجالی دست داده به مناسبت ایام نوروز، این تفاوت و تمایز را تفصیلاً یادآور شده‌ایم و در اینجا به اختصار آن می‌پردازیم.

از غروب شب عید یعنی بعد از نماز مغرب و عشا و نماز صبح و تعقیب نماز عیدین بر عموم مسلمانان فرد و جمعاً واجب است که مترنم به این ذکر شریف شوند: «الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر والله الحمد علی ما هدانا اوله الشکر علی ما هدانا» و پس از طلوع آفتاب و پرداخت زکوة فطره در روز عید فطر باقربا و خویشان و همسایگان فقیر، یا قربانی در روز عید اضحی و تقسیم آن به فقرا حالت اجتماع برای انجام نماز عید با امام وقت و کسی که شایستگی امامت این نماز را دارد که البته در حکومت اسلامی غالباً فرماندار عادل یا رئیس شهربانی است در شهرستانها و شخص حاکم در پایتخت، به سوی مصلی که در بیرون شهر و بیابان است روی می‌آورند در حالیکه آستینها را بالا زده و ساقهای شلوار را تا نزدیک زانو رو مالیده و عمامه بر سر گذاشته و تحت الحنک

آویخته با پای برهنه تکبیرگویان با جلال و جبروتی خاص به طرف مصلی روان می‌شوند و در آنجا که هیچ علامت و آثاری از خودنمایی و ثروت و تجمل به چشم یکدیگر کشیدن نیست، روی ریگ و خاک بیابان تمام مسلمانان حاضر از غنی و فقیر و وضع و شریف برادر وار پهلوی یکدیگر ایستاده با چهره و جان رو به درگاه قادر منان آورده نماز عید را به جماعت با کیفیت مخصوص خود به جا می‌آورند آنگاه پس از ختم نماز امام بطرز مخصوصی ایستاده خطبه و موعظه را آغاز و وظایف مسلمین را در قبال رویدادها و حوادث جهان گوشزد و آنان را به نام خدا و بر سبیل تکالیف دینی به انجام اموری که موجب صلاح دین و دنیای مسلمین است دعوت و ترغیب و تشویق می‌کند. پرواضح است که از چنین منظره و چنین مجلسی جز خیر و صلاح و عزت و عظمت و اتحاد و اخوت بر نمی‌آید.

حالا این وضع را مقایسه کنید با عید مجوسان که در آن تجمل و اسراف و تعیین و تشخیص و خودنمایی حکومت می‌کند و اغنیا سعی دارن به انواع تجملات و تزیینات و اسرافها بر یکدیگر رقابت جویند خانه‌ها و کاخها و اثاث البیتها و قالی‌ها و مبل‌ها و پرده‌ها و انواع و اقسام زینت‌ها و زیورها و لباسهای خود را به چشم دستان و آشنایان خود بکشند و بدین وسیله حس حسادت و تنافس یکدیگر را تحریک کنند تا ثروتها و پولها و مالها صرف امور غیرلازم و تجملات زائده و بیهوده گردد و برای تأمین این قبیل تشریفات دستها باختلاس و ارتشا و دزدیها و ناموس فروشیها و هزاران از این قبیل فجایع کشوده شود و فقرا را نسبت به خود خشمگین و غضبناک و مهیای انتقام نمایند و در نتیجه هر کدام به قدر قوت خود تحت تأثیر این تحریکات برای خرابی کشور و نابودی یکدیگر بکوشند.

آن عید مسلمانان است و این عید مجوسان! و آثار و نتایج آداب هر یک، خود به زبان حال از حق و باطل خود می‌گویند. بعد از اجتماع جمعه و عیدین که برای سکنه هر شهر و دهی در هفته‌ها و ماهها صورت می‌گیرد الامهم یک اجتماع مهم و متینگ بزرگ سالیانه

دیگر بنام حج دارد که خود یکی از مؤثرترین وسایل وحدت و اتفاق است و آن عبارت است از اجتماع زبده‌ترین افراد اسلامی، زیرا کسانی که بوسائل مشروع، ثروتمند می‌شوند مسلماً افرادی هستند که در نتیجه هوش و ذوق فوق العاده بوسیله ابتکار هنری و اختراع صنعتی توانسته‌اند ثورتی تهیه کرده و دارای قدرت و استطاعت شوند تا راه خانه خدا را در پیش گرفته در سرزمین وحی و محظ الهام و مهبط ملائکه و قبله مسلمین حاضر شده با برادران همانند خود برای عزت و شوکت اسلام و رفع حوائج مسلمین تبادل نظر نمایند و هرگاه دولت واحد اسلامی داشته باشند در این موقع نماینده دولت بنام امیرالحاج یا خود حاکم اسلام شخصاً در موقف حضور دارد و در روز عید اضحی در صحرای منی درحالی که در محل بلندی بر افراد مسلمین و حاجیان مشرف است سیاست اجتماعی و انتظامی مسلمین را یادآور شده وظایف دینی و دنیائی آنان را در آن سرزمین پر نو به آن دل‌های پاک و نورانی که از روی کمال خلوص حاضر شده‌اند یادآور شده مشکلات مالی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی جامعه مسلمین را با افراد فهمیده و زبده اسلام در میان می‌گذارد و آنان را به وظایف مقدس خود دعوت می‌نماید و با تبادل نظر با آنان بر مشکلات موجوده فائق و جریان امور را با حسن وجه تا سال دیگر برقرار می‌کند. اینست خلاصه آنچه اسلام از جمعه و عیدین و حج از مسلمین می‌خواهد حال اگر این برکات در میان مسلمین نیست چنانکه گفتیم آب از منبع جهل و غفلت مسلمین و شبهه افکنی و سواسان و تأیید دشمنان می‌خورد و ربطی به اسلام ندارد.

یک رکن مهم دیگر از ارکان دین

یکی دیگر از ارکان دین و یکستون محکم از بنیان شریعت حضرت خاتم النبیین ﷺ الطاهرین امر به معروف و نهی از منکر است که در آیات شریفه قرآن به مرآت به آن امر و بکرآت بدان تأکید شده و قصور و تقصیر در انجام این فریضه شریف موجب انهدام اساس و تخریب بنیان شریعت مطهره است و آن عبارتست از امرکردن و یاری نمودن به اجرای هر یک از احکام الهی و عموم اموری که در آن خیر دنیا و آخرت مسلمانان است

و نهی از تمام محرمات الهیه و جمیع کارهائی که در آن ضرر دنیا و آخرت جامعه و افراد مسلمین است و این کار بر عموم مسلمانان به وجوب کفائی واجب است و پرواضح است که مسلمانی می‌تواند بدین امر مهم اقدام نماید که خود به معرفت آن امر و منکریت آن نهی بصیر و بینا و عالم و دانا باشد پس همچنانکه در اول این رساله یادآور شدیم هر مسلمانی قبل از هر چیز باید به معارف حقه و معالم دینی خود عالم و آشنا شود و آنگاه برای اجرای احکام و توسیع معالم دین کمر همت بندد و هر جا که ببیند به حریم آن امر یا قریب به آن نهی تجاوزی می‌شود با بهترین وسیله به جلوگیری پردازد. بدیهی است که حکومت اسلامی خود عده‌ای تربیت شده و علاقمند باری این کار برمی‌گمارد که آن‌ها بر حسب اصطلاح عرف، مأمورین آگاهی و پاسبان نامیده می‌شوند که مأمورند مردم را از ارتکاب مناهی نهی و به اوامر الهی وادار نمایند و این یک امر واجب شرعی برای حکومت اسلامیست که: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴] لکن با این وصف وجوب آن از فرد فرد مسلمانان ساقط نمی‌شود، زیرا از یک طرف ممکن است محتسبین و مأمورین موظف همه جا، نباشد و نتوانند در تمام موارد به این وظیفه بزرگ رسیدگی و مراقبت نمایند و از طرف دیگر خود این وضع که عموم مسلمانان راحتی دخالت در رسیدگی و کمک به کارهای خوب و جلوگیری از کارهای بد باشد، مأمورین را علاوه بر کمک، مراقب و مدعی هستند فلذا ناچار مأموری در کار خود قصور و تقصیر نخواهند کرد و بالتیجه همواره محیط اسلامی از شر و فساد خالی و به خیر خوبی آکنده است و با ادامه و جریان این اوضاع محیطی به وجود ی‌آید که منتها آرزوی فلاسفه و حکمائی است که مدینه فاضله در عالم خیال و تصور می‌سازند ولی بدان دست نمی‌یابند، وجوب کفائی بودن امر به معروف و نهی از منکر بدین صورت تحقق می‌پذیرد که هرگاه مسلمانی دید معروفی معطل و یا منکری صورت وقوع می‌پذیرد اگر خود قادر است فردا بدان کار قیام و اگر احتیاج به کمک دارد به مؤمنین دیگر اعلام می‌دارد تا به

قدر کفایت بوی بپیوندند و بر مسلمانان دیگر واجب است که به قدر کفایت دعوت او را اجابت نمایند تا آن معروف بجریان افتد و آن منکر موقوف شود زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۱﴾﴾ [المائدة: ۲]

«و بر نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و بر گناه و ستم همکاری نکنید و از خدا پروا بدارید، بی گمان خداوند سخت کیفر است.»

مثلاً دیده می‌شود که مریضی در حال هلاکت یا میتی مدفون نشده است شخص مسلمان اگر خود قادر است بدان کار قیام و اگر نه از مسلمانان استمداد می‌نماید تا به قدر کفایت بدان معروف اقدام شود و اگر فرضاً شارب خمری یا سلطان جائری مرتکب فسق و جور می‌شود یک نفر مسلمان اگر می‌تواند از آن جلوگیری می‌کند و اگر نه از مسلمین برای جلوگیری آن منکر دعوت می‌کند و مسلمین وجوباً با او را اجابت می‌نمایند تا حدی که قدرت بر نهی آن منکر یابند و قس علی هذا ... و اگر کوتاهی شود تمام مسلمانان معاقب و مسئول خواهند بود علاوه بر آن که مستوجب غضب پروردگار و دخول در نارند در همین جهان تبعات و نکباتی دارد که اخبار بی‌شمار از رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام بدان ناطق است.

حضرت رضا علیه السلام در حدیث شریف کافی می‌فرماید:

«لتأمرون بالمعروف ولتنهون عن المنکر او لیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم» البته باید امر به معروف و نهی از منکر نمائید و گرنه بدترین شماها بر شما مسلط می‌شود آنگاه هر چه خوبان شما دعا کنند برای ایشان مستجاب نمی‌شود و نیز در همان کتاب شریف از حضرت امام محمدباقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده که فرمود:

«ان الامر بالعرف و النهي عن المنكر فريضة عظيمة بهاتقام الفرائض هنالك يتم غضب الله عز وجل فيعمهم بعقابه فيهلك الابرار في دار الاشرار والصغار في دار الكبار ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الانبياء ومنهاج الصلحاء فريضة عظيمة به تقام الفرائض» که خلاصه حدیث شریف آن است که امر به معروف و نهی از منکر و فريض بزرگی هستند که بدانها فرائض الهیه برپا می شود و اگر در آن کوتاهی شود غضب خدا شامل عموم مردم می شود و در نتیجه نیکان در دست بدان گرفتار می گردند امر به معروف و نهی از منکر طریقه انبیای و رویه صلحاء است... .

البته بیشتر مسئولیت این کار متوجه علماء و کسانی است که خود را به عنوان دانایان دین در مردم گنجانیده اند چنانکه در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فحمد الله واثني عليه ثم قال اما بعد فانه انما هلك من كان قبلكم حيث عملوا من المعاصي ولم ينههم الربانيون والاحبار عن ذلك» می فرماید: کسانی که قبل از شما بودند از آن جهت هلاک شدند که به معصیت پرداختند و علمای دینی و دانشمندان مذهبی آنان را از این کار نهی نکردند.

و جناب سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثنادر حدیث منقوله در کتاب مستطاب تحف العقول تصریحاً گناه فسق و فجور و اشاعة ظلم و جور را بگردان دانشمندان و علمای هر قوم می گذارد آنجا که می فرماید:

«اعتبروا ايها الناس بما وعظا الله اوليائه من سوء ثنائة على الاحبار اذ يقول: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾» [المائدة: ٦٣] وانا عاب الله ذلك عليه لانهم كانوا يرون من الظلمة المنكر والفساد فلا ينهونهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم ورهبة مما يحدرون وانه يقول فلا تخشوا الناس واخشوني» در جمله می فرماید: ای مردم اعتبار گیرید بدانچه خدا اولیای خود را وعظ می نماید از بدگویی هائی که بر دانشمندان دینی می کند آنجا که می فرماید: چرا آخوندها و علمای دین

آنان را از گفتار گناه و خوردن حرام نهی نمی‌نمایند واقعاً بدکاری است آنچه می‌کنند. و فقط بدین جهت خدا بر ایشان عیب گرفته که آنان از ستمکاران منکر و فساد را می‌بینند ولی آنان را از اینکار نهی نمی‌کنند به جهت طمع و علاقه‌ای که به خیرهاییکه از ایشان دریافت می‌دارند (از حقوق و هدایا وانعامها) و ترس از آنچه از آن بیم دارند و حال اینکه خدا می‌فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید ... آنگاه به شرح امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد و نتایج سودمند آن را بیان می‌فرماید که باید به آن کتاب شریف رجوع نمود، ما بسی متأسفیم که بواسطه تنگی مجال نمی‌توانیم آن گفتار را تماماً در این صفحات به نظر شما برسانیم تا ببینید منشأ خرابی از کجاست! و امیرالمؤمنین نیز در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «لعن الله الامرين بالمعروف التاركين له والناهين عن المنكر العاملين» به خدا لعنت کند آن‌هایی را که امر به معروف می‌کنند ولی خود تارک آن معروفند و نهی از منکر می‌نمایند ولی خود بدان منکر عاملند!

در اینجا باید یادآور شد که یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر آن است که خطری جانی یا مالی که تحمل آن فوق العاده باشد متوجه آمر و ناهی نگردد اما همینکه بیم چنین خوفی رود سقوط آن از فردی که خطر متوجه آن است ساقط می‌شود البته این درجائی است که آن معروف، و منکر، منکر، شناخته شود اما در جائی که کار به آن حد رسد که معروف معروف منکر و منکر معروف! گردد در چنین صورت بر مرد مسلمان دانا به حقیقت پیش آمد خطر و احتمال ضرر مانع یا بهانه از برای عدم قیام به احیاء سنت و امامت بدعت نمی‌شود بلکه باید تا جان در تن و رمق در بدن دارد برای میرانیدن بدعت و زنده‌کردن سنت پایداری نماید.

معنی غلط تقیه

یکی از شبهاتی که در این مورد دستاویز تنبلان و مستمسک بزدلان است آن است که پای تقیه را به میان آورده و از وظائف شرعی و وجدانی خود خودداری می‌نمایند غافل

از آنکه تقیه را در شریعت اسلام محلی مخصوص و مقامی دیگر است. فرض تقیه که از مختصات مذهب شیعه است دارای مصلحتی بزرگ و حکمتی بس عالی است و آن اینست که ائمه معصومین همواره شیعیان خود را بمماشیات و مدار او کتمان مخالفت با عامه و خلفای وقت امر می‌فرمودند و راضی نبودند که شیعیان در فروع احکام که اندک اختلافی با مسلمانان دیگر دارند و خلفای جور همین را بهانه برای ریختن خون آنان بلکه موجب تضییق و فشار بر حضرات ائمه علیهم‌السلام می‌کردند، وسیله شوند تا بهانه بدست امرای جور و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس دهند در نظر شارع اسلام وضوگرفتن از مرفق تا سر انگشتن یا بالعکس، آن قدر مهم نیست که در سر اختلاف آن خونها ریخته شود و موجب تفرق و تشتت اجتماع مسلمین گردد، و بستن دست در نماز یا بازگذاشتن آن چندان ارزش ندارد که به جهت آن دست دشمنان دین و کفار به طرف مسلمین دراز شود، به همین جهت است که در بیش از صد حدیثی که در باب تقیه در کتاب وسائل الشیعه و کافی و وافی و امثال آن وارد شده اکثر یا تمام آن در خصوص مماشیات با مخالفان و بر حذر داشتن از اختلاف بین مسلمانان است و افسوس که ما نمی‌توانیم تمام آن احادیث یا برخی از آن را در اینجا برای خوانندگان بیاوریم تا بدانند نظر عالی بزرگان دین که مستند به وحی از حضرت رب‌العالمین استناظر بیچه حکمت و مصلحتی است و معذالک عجب در اینست که در همان احادیث شریفه اجازه سکوت و تسلیم در برخی از احکام داده نشده است.

چنانکه در کتاب وسائل الشیعه از زراره روایت است که به حضرت صادق عرض کردم که در مسح دو موزه (در وضو) تقیه است؟ فرمود: «ثلاثة لا اتقی فیهن احداً شرب المسکر ومسح الخفین و متعة الحج» و در حدیث دیگر می‌فرماید: «والتقیة فی کل شیء الا النبذ و مسح الخفین» که معلوم می‌شود که در شرب نبذ که سنیان آن را حلال و شیعه حرام می‌داند و مسح روی موزه و متعه حج تقیه را دستور نمی‌فرمودند در جائی که حتی سب ائمه را در مقام تقیه جایز می‌شمردند!! چنانکه روایاتی در این باره از امیرالمؤمنین وارد شده که در

آن سبب خود از باب تقیه اجازه فرمودند! و حضرت صادق در حدیث شریف کافی از محمد بن مروان روایت می‌کند که حضرت صادق فرمود! ما منع میثم رحمه الله من من التقیه فوالله لقد علم ان هذا الایة نزلت فی عمال و اصحابه الامن اکره و قلبه مطمئن بالایمان در حالیکه می‌دانیم میثم تمار را عبیدالله زیاد امر به سب علی و برائت از آن جناب نمود.

بهر صورت این امر به تقیه فقط برای حفظ وحدت مسلمین و نظر به باقی ماندن عزت مسلمانان است زیرا مسلمان بهرکاری از این قبیل اجازه دارد جز ذلیل و خوارنمودن خود.

حالا این امر به این حکمت و مصلحت را ضعیف‌الایمانهای بهانه‌جو روپوشی برای ضعف ایمان و بهانه‌ای برای فرار از تکلیف امر به معروف و نهی از منکر قرار داده نه تنها در مقابل بدران و مستکبران به امر بزرگ و واجب مهم امر به معروف و نهی از منکر نمی‌پردازند بلکه بای خاطر عوام و در دست داشتن این گروه کالانعام نیز از گفتن حق و امر به معروف و نهی از منکر خوددای می‌کنند و برخی از اینان آن وقت رگ غیرتشان به جوش و قلب بی‌وجدانشان در خروش می‌آید که ریش یک مرد دهاتی را کوتاه و یا صورت یک زن درمانده بی‌پناهی را باز ببیند! در صورتی که هزاران منکر که خدا در برابر او وعده صریح آتش داده نه تنها از جباران بلکه از رفقا و یاران خود می‌بیند، ولی شیطان یا جهل او را به بهانه تقیه از انجام امر به معروف باز می‌دارد! مثلاً شما در هر شهرستانی در ماه محرم و صفر هزاران منکر از کسانی که به نام عزاداری مرتکب می‌شوند از زدن طبل و سنج و پوشیدن مرد، لباس زن و شیبیه‌های تهوع‌آور و آوازه‌خوانی و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه می‌بینید و امروزه تقریباً بر اکثر مردم روشن است که این اعمال مستهجن بوده و موجب سخریه و استهزاء دشمن می‌شود ولی بسیاری از این حامیان دین و حافظین شریعت سید المرسلین برای نهی و جلوگیری از آن قیام نکرده حتی در رساله‌های عملیه خود از ذکر فتوای خودداری می‌کنند و همچنین سالهاست که

درویشان و قلندران و معرکه‌گیران هر کدام در گوشه‌ای بساط پهن کرده و اعمالی به بنام دین مرتکب می‌شوند که چهره عقل از شرم آب و دل مؤمن عارف از تأثر کباب می‌شود ولی از میان این همه مبلغین و معلمین که خود را ناشر احکام اسلام و مبین قوانین خیرالانام می‌دانند حتی یکی اینان را از این عمل زشت و دروغهای شاخدار که بر خدا و رسول می‌بندند و تعلیم شرک و کفر می‌کنند نهی نکرد و حتی لااقل در بالای منبر نگفت تا طبقه عوام بازار آنان را گرم نکنند، چرا؟ شاید برای اینکه عوام را به دنیا آید و این دکان بر رونق خود بیفزاید!

آری تقیه که یکی از احکام گرانقدر اسلام است امروز صورتی گرفته که مشمول فرموده حسن مثنیٰ فرزند امام حسن مجتبیٰ علیه السلام است که ابن عساکر در ص ۱۶۵ تاریخ خود آورده است که به یکی از روافض فرمود: (والله لئن امکننا لله منکم لنقطعن ایدیکم وارجلکم) به خدا قسم اگر خدا به ما مجال دهد و بر شما مسلط کند دست و پای شماها را قطع می‌کنیم مردی به آن جناب گفت چرا از ایشان توبه را نمی‌پذیری فرمود ما با آنها از شما داناتریم اینان مردمانند که اگر بخواهد طرف خود را تصدیق می‌کنند و اگر بخواهند تکذیب می‌کنند! و می‌پندارند که در تقیه، این رویه بر ایشان درست و رواست، وای بر تو! تقیه بابی است که مسلمان وقتی که بدان مضطر شد و از صاحب سلطنتی ترسید رخصتی است که به آن صاحب سلطنت غیر از آنچه در دل دارد آشکار کند تا بدین وسیله از ذمه الهی دفاع نماید و باب فضل نیست و فضیلتی ندارد که هر که هرچه خواهد آن را به تقیه نسبت دهد، بلکه فضیلت در قیام به امر خدا و گفتار حق است به خدا سوگند تقیه تا آن حد نمی‌رسد که بنده‌ای از بندگان خدا را گمراه کند) یعنی هر عمل زشتی دیدلای سبیل بگذارد تا جائیکه منکر معروف و معروف منکر گردد چنانکه امروز شده اگر نگفتن حق و لای سبیل پنهان کردن هر منکر جایز بود چرا ائمه معصومین و انبیای مرسلین و عبادالله صالحین همواره با ستمکاران و فاسقان و جباران زمان خود در کشمکش و نزاع بودند و محبوس و مقتول شدند؟ برای آنها نیز آسان بود که این حربه

را استعمال و الی الابد در ترفه احوال و مصون از نکال باشند یکی از احادیثی که درباره علمای این امت از حضرت ختمی مرتبت ﷺ شرف صدور یافته حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل است باید دید انبیای بنی اسرائیل چه می‌کردند جز مجادله با جباران و مخاصمه با ستمکاران چون موسی و عیسی و حزقیل و جرجیس تا جائیکه آنان را بردارها کرده و در دیگها می‌جوشانیدند و معذالک از ابلاغ فرمان خدا خودداری نکردند درباره جرجیس گفته‌اند که پادشاه جباروقت، چندین مرتبه بدن شریفش را با شانه‌های آهنین گوشت برداشت و ریز ریز کرد و یحیی مظلوم داستانش مشهور است معذالک از گرفتن حق خودداری نکردند پس وجه تشبیه علمای امت به انبیای بنی اسرائیل جز این نیست که علمای حقیقی این امت نیز در ابلاغ رسالت آسمانی اسلام به جانان چنین‌اند، وگرنه در دستگاه خدا گزاف نیست که عزیز بی‌جهت درست کند و به ادعای مفت به کس چیزی دهد.

امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است

یکی از فرائض شریعت اسلام امداد مظلوم و عدم تمکین به ظالم است که متأسفانه مدتهاست در امت اسلام متروک و مهجور مانده به طوریکه امروز آن را هیچکس از وظایف دینی خود نمی‌داند و تسلیم بر ستمگران و واگذاشتن مظلومان در دست ظالمان یکی از کارهای عادی است به طوری که اگر کسی در این امور دخالت کند او را ناراحت و فضول و اگر سکوت کند مرد سنگین و معقول می‌دانند!! در حالیکه پروردگار عالم در چند آیه قرآن سلیمان را بر انتصار و دادخواهی ترغیب و تشویق و از تسلیم بر ظلم و ستمگری توبیخ و برحذر داشته است در سوره الشعرا آیه ۲۲۷ در صفات مؤمنین می‌فرماید:

﴿وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ [الشعراء: ۲۲۷]

«مؤمنان کسانید که چون مظلوم واقع شدند دادخواهی می‌کنند.»

و در سوره الشوری نیز بعد از ذکر صفات مؤمنین می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۹]

«مؤمنان کسانی که همینکه به ایشان ستم رسید دادخواهی می کنند».

پس تسلیم به ظلم از ایمان خارج بوده و منظم در ردیف مؤمنین نیست بلکه باید او را جزو فساق و کفار شمرد مسلمان نه تنها باید از خود دفع ظلم نماید بلکه باید مظلومان را از دست ستمکاران نجات دهد زیرا بعثت انبیا نیز برای همین منظور بوده، چنانکه حضرت موسی کلیم به فرعون می فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾ [طه: ۴۷] و نعمت های باری تعالی که در قرآن شریف شمرده ﴿يُسْؤِمُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَتِلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۴۱] و نعمت رسالت ختمی مرتبت ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۰۳] بیشتر همین نظر است و صیت پیغمبر بزرگوار ﷺ که در کتاب کافی از سکونی روایت شده از حضرت امام محمد باقر که فرمود: «قال رسول الله من سمع رجلا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه ليس بمسلم» رسول خدا ﷺ فرمود: هر مسلمانی بشنود که مردی (خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان) فریاد می زند که ای مسلمانان (به فریادم رسید) و آن را اجابت نکند مسلمان نیست! و نیز حضرت صادق فرمود: «قال رسول الله عونك الضعيف من افضل الصدقة» کمک کردن تو بناتوان از فاضلترین صدقات است و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: قال رسول الله ﷺ «من رد عن قوم من المسلمين عادية او ناراً وجبت له الخیر»

کسیکه از گروهی از مسلمانان شرو ستمی را یا آتشی را رد کند بهشت او را واجب می شود.

و در نهج البلاغه در فرمان مبارک امیرالمؤمنین به مالک اشتر می فرماید: «فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول في غير موطن لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف منها حقه من القوى غير متمتع»

رسول خدا در موارد متعدده فرمود! امتی که حق ضعیف آن امت از قوی بدون ملاحظه گرفته نشود هرگز روی پاکی و نیکی نبیند و در وصیت خود به حسین علیه السلام می فرماید: «و کنا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً» همواره با ستمگر دشمن بوده و یار و مددکار مظلوم باشید و حدیثی که عامه و خاصه به صحت آن متفقند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان الناس اذا رأوا للظالم فلم يأخذوا علی یدیه اوشک ان یعمهم الله بعذاب من عنده»

یعنی مردم همینکه ظالم را دیدند و جلوی او را نگرفتند بسا باشد که خدا همه آنها را به عذابی از جانب خود مبتلی سازد اینها دستورات شرع مبین است که اندک قصوری در آن موجب ویرانی خانه دین و پریشانی و پراکندگی مسلمین می شود، ولی تقیه غلط یعنی بزدلی و بی ایمانی کار را به جایی کشیده که هر روزه هزاران جنابت از هر رذل و پست و بی شرفی دیده می شود ولی نفس از عالی و دانی بر نمی آید و بهانه هم در نزد آنانکه می دانند لا بد تقیه بی پیر است!!

اصیل‌ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است

می‌توان گفت اصیل‌ترین علل انحطاط مسلمانان و ذلت و نکبت آنان تعطیل حدود الهی است که به جهت نداشتن حکومت شرعی و شبهه‌های واهی موقوف و معطل مانده است.

در انسان و هر حیوانی برای ادامه حیات غرایز و قوای مخصوصی بودیعه نهاده شده که اگر انسان آن قوا را تحت تربیت قانون عادلانه‌ای تعدیل و تربیت کند حیات سعادت‌مندانه‌ای را حائز خواهد گشت و اگر آن‌ها رایله و رها کند که به مقتضای خود هر چه خواهند بکنند در اندک مدتی شیرازه اجتماع انسانی از هم گسیخته و مبدل به بدترین زندگانی وحشیت و بربریت خواهد شد و موجب قطع حرث و نسل گشته به زودی نسل انسانی منقرض و نابود می‌گردد.

شریعت مقدسه اسلام برای تأمین حوائج آن غرایز و قوی، و هم چنین برای تعدیل و تربیت آن، مقرراتی وضع کرده و به مرحله اجرا درآورده است که مادامی که اجرا می‌شد و اکنون هم در هر نقطه‌ای اجرا شود زندگی فاضله‌ای نصیب آن اجتماع نموده و می‌نماید و از روزی که موقوف و تعطیل شده هیچ قانون و مقرراتی نتوانسته است جانشین آن شود.

این قانون و مقررات را حدود الهی نامیده است و کسانی که از آن تقصیر و تجاوز نمایند ظالم خوانده که ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹] - و ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱].

این حدود عبارتند از مجازات دنیائی کسانی که مرتکب اموری می‌شوند که در عرف تمام ملل متمدنه عالم گناه و موجب فساد و پریشانی اجتماع است، مثلاً زنا و سرقت و دشنام دادن در میان ملت‌ها حتی وحشیان، عمل زشت و نفرت آور است و برای جلوگیری آن هر ملتی طرقی را پیشنهاد و قوانینی وضع کرده‌اند اما شریعت مطهره مؤثرترین و مفیدترین و قاطعترین وسیله را با حدود خود مهیا و وضع نموده است

چنانکه مثلاً برای زانی و زانیه هرگاه محصن و محصنه باشند رجم و هرگاه چنین نباشند ضرب صد تازیانه و برای قتل عمدی قتل و برای سرقت با شرایطش بریدن دست و حتی برای دشنام‌های ناموسی و قذف زنان محصنه هشتاد تازیانه و برای لواط، زدن گردن یا انداختن از محل بلند، یا سوزانیدن در آتش، و برای کسانی که موجب ارباب مردمند نفی بلد و برای مفسدین فی الارض مقررات شدیدتر وضع کرده است که در کتب فقهی ذکر شده و تعداد و تفصیل آن‌ها را در این مختصر مجال نیست.

پرواضح است که اگر این حدود چنانکه خداوند متعال مقرر فرموده در هر جامعه‌ای اجرا شود آن جامعه هر چقدر هم فاسد باشد در اندک مدتی مطهر و منزّه گشته و از افات این قبیل مفسد مأمون می‌شود و حیات مطمئن و محیط امنی بوجود می‌آید که در آن محیط هرگونه استعداد لایقی می‌تواند به نشو و نما پردازد و خود و دیگران را از قوای مودوعه در وجود خود در اصلاح و خدمت به جامعه بهره ور سازد. مثلاً هرگاه آن چنانکه شرع مطهر در نظر گرفته و به موضوع ناموسی اهمیت داده تا جائیکه دشنامی که از روی تهمت داده شود مرتکب آن وقتی که نتوانست بوسیله چهار شاهد عادل، مورد دشنام خود را ثابت نماید باید هشتاد تازیانه به خورد و از پاره‌ای از حقوق اجتماعی محروم شود ﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴]. بدیهی است در چنین محیطی هرگز زبان به دشنام گشوده نمی‌شود و جلو بسیاری از مفسد از قبیل دشمنی و جرح و ضرب و قتل که مقدمه آن دشنام است گرفته می‌شود و وقتی که زانی به بیند با ارتکاب این جرم در معرض رجم و سنگسار شدن در حضور مسلمانان و به وسیله آنان قرار می‌گیرد! آنان زنا را هر چند با وجیه‌ترین دختران حوا باشد مرتکب نمی‌شود و یا دزدی که یقین داشته باشد که با ارتکاب این عمل دستش را می‌بریدند حریم خود و خانواده‌اش را ننگین می‌کند هرگز حتی در صورت شدیدترین احتیاج مرتکب نمی‌گردد و قس علی ذالک.

اینک برکاتی که اجرای حدود الهی دارد از زبان بنیادگزار شریعت و اهل بیت و عترت او علیهم السلام بشنوید در کتاب شریف محاسن برقی از سدیر از حضرت امام محمدباقر صلوات الله علیه روایت شده که فرمود:

«حد یقام فی الارض از کی من مطر اربعین لیلۃ وایامها»

می فرماید که حدی که در روی زمین بر پا (اجرا) شود نموش بیشتر و برکتش افزون تر از باران چهل شبانه روز است.

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه یحی الارض بعد موتها فرمود:

«لیس یحییها بالقطر ولكن یبعث الله رجالا فیحیون العدل فتحی الارض لایحیاء العدل

ولاقامة الحد فیه انفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً»

فرمود مقصود این نیست که خدا به وسیله باران زمین را بعد از مرگش زنده می کند بلکه مقصود آن است که خدا رجالی را برمی انگیزد تا عدالت را زنده کنند آنگاه زمین به زنده شدن عدالت زنده می شود و اقامه یک حد در زمین نافعتر است در زمین از اینکه چهل روز باران ببارد.

سکونی از حضرت امام جعفر صادق روایت می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا می فرمود:

«اقامة حد خیر من مطر اربعین صباحاً» و نیز رسول خدا فرمود: «ساعة امام عادل افضل من

عبادة سبعین سنة و حد یقام فی الارض افضل من مطر اربعین صباحاً» رسول خدا عدالت پیشوای عادل سیاسی اسلام را افضل از عبادت هفتاد سال برای اقامه حدود الهی می شمارد و امت نادان او در موضوع امام عادل به گمراهی و ضلالت عجیبی گرفتار است.

تعطیل حدود الهی دشمنی و ضدیت با پروردگار عالمیان و تولید خرابی و فساد در جهان است و علاوه بر تهدیدانی که در آیات شریفه قرآن شده رسول خدا به صراحت آن را از قول خدا دشمنی با خدا می داند.

صالح بن میثم از پدرش در حدیث طویل روایت می‌کند که زنی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد آن حضرت تا چهار مرتبه اقرار به زناى خود نمود امیرالمؤمنین سر مبارک به طرف آسمان بلند نموده عرض کرد: «اللهم قد ثبت علیها اربع شهادات وانت قد قلت لنبیک فیما اخبرته عن دینک، یا محمد من عطل حداً من حدودی فقد عادنی وطب بذالک مضادتی»

عرض می‌کند: خدایا با چهار مرتبه شهادت (که این زن بر زناى خود اقرار) حد بر او ثابت شد و توالی خدا! به پیغمبر خود در آنچه از دین خود بوی خبر می‌دادی فرمود: ای محمد هر کس حدی را از حدود من معطل دارد در حقیقت با من دشمنی کرده و بدین وسیله ضدیت و مخالفت مرا خواستار شده! خدائیکه در تمام موجودات عالم بر حسب اقتضای فطرت آنها طبایع و غرایزی مقرر فرمود که مقتضای آن، مدت خود را به پایان برند، در آدمی که به نعمت عقل و اختیار مرزوق است بوسیله برگزیدگان خود مقرراتی وضع نمود تا حیات خود را سعادت‌مند نمایند و به خیر دنیا و آخرت نائل آیند و آن عبارت از همین حدودی است که در شرع مطهر اسلام مقرر فرموده و تجاوز از آن را کفر و ظلم دانسته است.

جای منتهای تعجب و سزای کمال بدبختی است که مسلمانان ابداً به آن مقررات اعتنائی ندارند و حتی اکثریت تام آنان به کلی از مقررات و حدود الهی بی‌خبرند و نمی‌دانند که مثلاً حد قذف محصنه و دشنام‌دادن، دست کم هشتاد تازیانه است! با این وصف و چنانکه معلوم و مشهور است در کشورهای اسلامی دشنام و تهمت زنا و زنازادگی از تمام کشورهای جهان بیشتر است، همچنین قتل و سرقت و ضرب و جرح و بی‌ناموسی و صدها فجایع دیگر و باز جای بسیار شگفتی است که این مردم آلوده به هزاران معصیت اسلامی و بعید از تعالیم دینی، خود را مسلمان و عزیز در دانهٔ پروردگار عالمیان می‌دانند.

من نمی دانم اسم بی مسمی و لفظ بی معنی چه فائده‌ای دارد و از شیر بی دم و و سر و اشکم چه برمی آید؟!

خدایا به مسلمانان دلی دانا و چشمی بینا مرحمت فرما تا به معالم دین تو آشنا و به عیوب بی شمار خود واقف و بینا گردند! احکامی را که حتی یک ساعت غفلت از اجرای آن موجب تولید هزارگونه فساد در جامعه می شود به خیالی موهوم در این مدت مدید در گرو وجود امام معصوم گزارده‌اند یعنی تعلیق به حال نمودند! آمان از این جهالت!

یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده

در شریعت مطهره اسلامی آداب و سنن و شرایع و احکامی وضع شده که علاوه بر آنکه در صدر اولیه موجب آن همه ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین گشت اکنون نیز با گذشت روزگاران و طی چهارده قرن مسلم گشته است که آن قوانین ابدی بود و در تحول روزگاران قابل دوام و تغییرناپذیراست، از آن جمله این است که به سنت طبیعت و به گواهی عقل و فطرت سر تا سر کره ارض و نقاط معموره عالم مال عموم سکنه زمین است که والارض وضعها للنام و کسی را نمی رسد که بدون جهت یا با اصول ساختگی جبارانه، خود را مالک نقطه یا نقاطی بداند مگر موجب قانون الهی و قانون خدا نیز کسانی را مالک می شناسد که دارای صفات ایمان یا تحت ذمه آنان باشند و از آنجائیکه تمام حیوانات و جانداران و انسان باید در روی این زمین که محدود و نقاط معموره اش معدود است زندگی کرده و حوائج حیاتی خود را برآورند در شریعت اسلامی مقرر شده که کسی مالک اصلی هر زمین نباشد و کره معموره در اختیار تمام مسکنه آن بوده زیر پرچم اسلام زندگانی کنند و فقط کسانی که به اجازه امام یعنی حاکم منتخب به دستور اسلام مشغول کشت و عمران و آبادی زمین می شوند و فقط حق تصرف و دخالت در امر کشت و زرع دارند و باید درآمد آن طبق مقررات شرع صرف مصالح مسلمین از هر حیث شود و البته در اراضی معموره نقاطی مستثنی گشته‌اند که نسبت به اراضی مزبور بسیار ناچیزند توضیح این مدعی: آنکه بر طبق قوانین شریعت مطهره هر زمینی که عنوه

مفتوح و در تصرف مسلمانان درآید عموم مسلمین از وقت تصرف عنوه آن تا قیام یوم الدین مالک آن می‌شوند و منحصر به فاتحین نیست یعنی تمام مسلمانان در هر نقطه از شرق و غرب عالم باشند و اطفال و ذراری آنها تا یوم ینفخ فی الصور، مالک آن اراضی بوده و کسی حق ندارد که اختصاصاً مالک زمینی باشد و چون غالب ممالکی که امروز در تصرف مسلمانان است تماماً مگر اندکی بوسیله شمشیر مسلمانان فتح و تصرف شده پس عموم سکنه مسلمان آن در تمام نقاط آن مالکند یعنی در آمد آن متعلق به تمام مسلمین است و فقط کسانی مباشر امر زراعت و عمران آن می‌شوند که به دستور و اجازه پیشوای سیاسی اسلام بدان قیام نمایند و به هر اندازه از درآمد و بهره آن از نصف و ثلث و ربع آنچه صلاح مسلمین در آن باشد که با حاکم قرار نموده باشند بهره می‌برند و بقیه را تسلیم خزانه بیت المال مسلمین می‌نمایند تا در مصالح عامه عموم مسلمین مصرف شود و مادامیکه این دسته از زارعین و آبادکنندگان اراضی به عمران آن اقدام می‌نمایند حق اولویت با آنهاست و حاکم را نمی‌رسد که بدون جهت از دست آنها گرفته به دیگری واگذارد اما همینکه در آبادانی آن قصور و تقصیر کردند بلافاصله حاکم از دست آنان منتزع نموده بلایقتر وامی‌گذارد بدیهی است با اجرای این دستور مالکین چندین دهات و مزارع بزرگ ششدانگی که خود را مالک املاکی به وسعت کشور سویس دانسته (مانند باتما نقلیج که چند سال قبل در مجلس شورای ملی این ادعا را نمود) و اطلاع و دخالتی در امر زراعت نداشته باشند پیدا نمی‌شود و این وضع فئودالیت و ملوک الطوائفی که اکنون در کشورهای اسلامی و غیراسلامی است اصلاً وقوع نخواهد یافت زیرا تمام آن، خلاف شرع و مالکیت آنها علی‌رغم ادعائی که می‌نمایند که (اسلام حافظ مالکیت است) اصلاً مخالف و ضد شرع است، سند مدعای ما آیات شریفه قرآن و ﴿الْمَرْتَرَانَّ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ [الحج: ۶۵]. ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ [الرحمن: ۱۰]. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵].

و سنت رسول خدا و سیره مسلمین صدر اول در کشورهای مفتوح العنوة و احادیث شریفه وارده از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین چون حدیث شریف «الارض لله ولن عمرها» و غیره است اما نظر به اینکه یگانه‌شناسان نمی‌توانند تشخیص بین خطا و صواب دهند این مسئله را از بهترین کتب فقهی شیعه و از مشهورترین و بزرگترین فقهای متأخر مرحوم شیخ جعفر بن خضر نجفی معروف به کاشف الغطاء از روی کتاب کشف الغطاء آن بزرگوار عباراتی به مطالعه خوانندگان می‌گذاریم.

مرحوم شیخ جعفر در باب جهاد و احکام اراضی پس از شرح مفصلی از انواع غنایم و اراضی می‌فرماید: «الارض المفتوحه بالقهر والغلبة كارض سواد الكوفه وما مائلها والحکم فیها انتهاء للمسلمین كافة اهل الحق منهم وكذا اهل الباطل...»

می‌فرماید اراضی که به قهر و غلبه مسلمانان فتح شده باشد مانند سواد کوفه و آنچه مانند آن است و خوشبختانه تمام اراضی اسلامی جز معدودی کمتر از شماره انگشت، مثل کوفه است حکم اسلام این است که آن اراضی ملل همه مسلمان‌هاست خواه اهل حق (شیعه) باشند خواه اهل باطل (غیرشیعه) بعد می‌فرماید: «لا یختص منها واحد یستوی فیها ذکورهم واثنهم» این زمینها اختصاص به هیچیک از مسلمین ندارد که ادعای مالکیت اختصاصی نیست و در آن ذکور و اناث مساویند یعنی مانند ارث نیست که «للذکر مثل حظ الانثیین» جاری شود. سپس می‌فرماید: «ینقطع فیہ ملک من مات ویجدد لمن هو آت» کسیکه مرد مالکیت او منقطع می‌شود یعنی میراث نیست که به فرزندان او برسد و برای کسیکه بعداً بدنیا می‌آید این مالکیت تجدید می‌شود.

آنگاه می‌نویسد جز اینکه این حکم مخصوص است به زمینی که در حال فتح آباد زنده باشد اما اگر همین زمین که در هنگام فتح آباد بود بعداً خراب و جزو اراضی موات گردید حکم موات بر آن جاری نمی‌شود که هر کس آن را آباد کند حال خودش باشد برای اینکه سبق ملکیت مسلمانان در آن هست و هیچکس نمی‌تواند آن را به مالکیت

اختصاصی خود در آورد جز املاکی که تصرف در آن است مانند خانه‌های نشینی و بستانها و نحو آن که آن‌ها مال متصرف است مادامیکه آثار تصرف در آن است می‌توان آن را خرید و فروخت و داخل در وصایا و اوقاف عامه کرد یعنی مدرسه و مسجد و کاروانسرا و از این قبیل موقوفات نمود اما همینکه آثار تصرف زایل شد یعنی آن خانه و حمام و بستان ویران شد حکمش برمی‌گردد به حال اول یعنی ملک عموم مسلمین است و حق اختصاصی آن از بین می‌رود. اما تصرف در اراضی مفتوح عنوه بعنوان زراعت و اجاره برای زراعت، مرجع آن حاکم و پیشوای مسلمین است که آن را به هر کسی که بخواهد ولایق بداند با مراعات مصالح مسلمانان می‌دهد و درآمد آن را صرف مصالح عمومی می‌نماید... و اما هر چه از این قبیل اراضی که پیش از فتح موات بوده آن مال ولی امر است و جز به اذن وی تصرف در آن جایز نیست).

برای اینکه شبهه‌افکنان نگویند که این حکم مخصوص اراضی سواد است می‌فرماید: «ان ما کان فی ایدی المسلمین من الارضی العربیة والعجمیة والهندیة ویرها وجری علیها خراج امواهم واستقرت علیها ایدیهم محکوم علیها یحکم المفتوحة عنوة...» می‌فرماید هر چه در دست مسلمانان از اراضی است خواه اراضی عرب باشد یا عجم یا هند و غیر آن تمام این‌ها که مورد خراجند محکوم به همان حکم اراضی مفتوحة عنوة هستند و بعد می‌نویسد:

«والحکم فیها انها تصرف نائمها فیما به صلاح المسلمین سواء فتحت بسیوف اهل الحق من المسلمین او اهل الباطل فی زمن الحضور او الغیبة» حکم این زمینها یعنی زمینهای عرب و عجم و هند و دیلم هر چه هست آن است که آنچه نمود کند و فائده دهد باید مصرف صلاح مسلمانان شود خواه به شمشیر اهل حق فتح شده باشد و خواه به شمشیر اهل باطل (چون محمود غزنوی و امثال آنان) خواه در زمان حضور معصوم باشد یا در زمان غیبت که تمام آن‌ها حکمش یکی است، آری این حکم اراضی کشورهای اسلامی است و شما تنها از همین یک مسئله که می‌بینید به چه صورت درآمد می‌توانید بیشتر احکام

اسلام را قیاس بگیرید که صاحبان اغراض به چه صورتی درآورده‌اند! با این حکم تمام اراضی زراعتی مال عموم مسلمین است یعنی نفع آن باید عاید عموم شود و کسی حق دخالت در امر زراعت آن دارد که اولاً - با اجازه و تصویب حکومت اسلامی باشد و ثانیاً - در عمران و آبادی آن حداکثر کوشش را نماید، و با تمام این وصف مالک شمرده نمی‌شود و حق خرید و فروش و وقف و ارث ندارد مگر کسی در زمینهایی به امر حاکم بنائی نموده باشد و حق اختصاصی نسبت به آن بنا پیدا کرده باشد که فقط آن حق را می‌تواند به دیگری به یکی از صور بیع و شراء و وقف و هبه و ارث واگذارد و دیگر هیچ!! این قانون ابدی الهی است که در آن رعایت منتهای عدالت و مصلحت شده است، اما بدبختانه می‌بینیم که به چه صورت درآمده و از همین ناحیه چقدر فساد و ذلت و مشقت و نگون بختی عائد مسلمانان گردیده است که هیچ محاسبی نمی‌تواند خسارت آن را به حساب درآورد!!

کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است

در بحث از اراضی مفتوح العنوة گذشت که هیچکس حق ندارد چنین املاکی را خرید و فروش و حتی وقف کند و فی الجمله به حکمت این حکم اشاره شد، زیرا زمین را پروردگار عالم، مکان و محل اعاشه بنی آدم و تمام جانوران قرار داده و هر موجودی حق دارد برای ادامه حیات خود از آن به نحو مشروع استفاده و ارتزاق کند و عقل و شرع و وجدان حکم می‌کند که در انحصار عده معدودی نباشد که در آن به میل وارد خود هر کاری که بخواهند برخلاف مصلحت دیگران انجام دهند. اگر بنا باشد زمین در انحصار مالکیت عده معدودی باشد دیگران چه بکنند؟! آیا می‌توان باور کرد و قبولاند که مردم و موجودات دیگر طفیلی این آقایان مالکین و عزیزان بی‌جهت باشند؟! چه چیزی آنان را بر افراد بی‌شمار دیگر امتیاز داده است؟! اساساً همین موضوع مالکیت اختصاصی بی‌حد و حصر است که در میان تمام ملت‌ها و دولت‌ها از ابتدای تاریخ هزاران مفسد گوناگون به بار آورد که کمترین اثر و کوچکترین مظهر آن موضوع بردگی بنی آدم است! چرا باید دو نفر فرزند آدم بکی بنده و دیگری آقا باشد مگر نه اینکه این فرد بنده هم به اندازه همان فرد آقا شکم و بدن و احتیاجات طبیعی دارد و باید آن را از همین زمین که خدا درباره آن می‌فرماید: ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ [البقرة: ۲۲] تأمین کند ولی آن را ستمگری، با حیل‌های مخصوص، به خود اختصاص داده و دیگران را محتاج خود کرده است! اسلام که نوری است الهی و برای روشنی دیده عقلها و رفع ظلمت و مظالم آمده باید آدمی را از ذلت عبودیت دیگران نجات و بعبادت خدای یگانه رهبری کند و اولین راه این است که طرق اتخاذ عبودیت غیرخدا را مسدود نماید و آن در درجه اول این است که دست ستمکاران را از تصرف این سفره عام کوتاه کند لذا زمین را بین تمام مسلمین مشترک نموده و همه افراد را بدان شرکت داده و برای اینکه در تقسیم آنعدالت

رعایت شود اختیار آن را بدست امام عادل و عالم با تقوای منتخب از مؤمنین سپرده تا بر طبق مصلحت مسلمین با آن عمل نماید لیثوت کل ذبححق حقه.

از میان تمام کشورهای پهناور اسلامی که شامل اکثر قاره کبیر آسیا و مقدار مهم آفریقا و استرالیا و سایر نقاط است تنها یکی دو نقطه از این حکم عظیم مستثنی هستند که بزرگتر از همه مدینه است زیرا بر طبق قانون مقدس اسلام هر نقطه‌ای که مردم آن به طوع و رغبت و بدون استعمال شمشیر مسلمان شوند املاکشان در دست خودشان بوده و مسلمانان حق ندارند آن را از ایشان منتزع کرده و تصرف نمایند و بر طبق تواریخ معتبر و نقل صحیح، مدینه منوره و شاید بحرین و یمن از این قبیل باشند و بقیه نقاط معموره عالم از شام گرفته تا عراق و ایران و هند و چین افغانستان و سایر ممالک اسلامی حتی مکه معظمه تماماً مفتوح عنوه هستند و ملک عموم مسلمین از تاریخ فتح تا انقراض عالم است و هیچکس حق ندارد در آن ادعای مالکیت نماید، بخرد، بفروشد، یا وقف کند یا ارث گذارد جز آنچه قبلاً یادآور شدیم.

پس هرگونه معامله حتی وقف در این اراضی ممنوع است. و چنان که در حکمت آن گفتیم:

اولاً: زمین مال عموم است و کسی حق دخالت در املاک عمومی ندارد، هر کس هر چه باشد یک نفر است یک نفر انسان هر قدر لایق و مهم باشد فقط حق دارد تا زنده است و تا حدی که می‌تواند بخورد، بیاشامد، تمتع ببرد، ولی بعد از خود به دیگری واگذارد که او نیز تمتع و بهره خود را ببرد نه اینکه بوسیله وقف و امثال آن بعد از خود زمین را اسیر و به قول معروف حبس با وقف کند.

ثانیاً - یک نفر هر چقدر هم دارای فکر روشن و مغز نورانی باشد حق ندارد که مردم اعصار بعد از خود را به تبعیت و پیروی از نقشه و فکر خود مجبور نماید و زمینی را که پروردگار عالم برای اعاشه جمیع فرزندان آدم خلق فرموده محبوس کرده عقل و فکر و اراده و هوای و هوس خود را بر آن حاکم نماید تا حتی بعد از مرگ او هم آن زمین بر

طبق فکر واراده وهوای و هوس او اداره شود و پس از اینکه مرد واز این جهان رفت هنوز افکار پوسیده وکهنه‌اش بر مقدرات میلیونها مردم که شاید اکثراً از او فهمیده‌تر و لایقتر باشند حاکم باشد؟! این را هیچ عقل و وجدانی اجازه نمی‌دهد خصوصاً هرگاه دقت شود در بسیاری از موقوفات این کشورها مخصوصاً در ایران که اکثراً برخلاف نظر شرع و مصلحت مسلمین است مثلاً می‌بینیم فلان مزارع و دهات شش‌دانگی که تأمین سعادت هزارها خانواده را می‌کند ملایق‌نعلی وقف کرده برای بقعه و بارگاه و خادم و قاری فلان امامزاده‌ای که در خواب دیده شده و بر فرض اینکه آن امامزاده واقعی هم باشد به کدام مجوز شرعی و روی چه مصلحت عمومی باید اکثر مردم به فقر و فلاکت بگذارند و صدها از این امامزاده‌های واقعی زنده مؤمن و مسلمان که به نان شب محتاجند در سختی و عسرت به سر برند تا جوانهایشان خدای ناکرده تن بدزدی و بی‌شرفی دهند و دخترهای شان از فرط استیصال تن به فحشا و زنا واگذارند، ولی فلان امامزاده راست یا دروغ که هزار سال بر او گذشته و خاک و استخوانی بیش نیست چندین ده و مزرعه وقف بقعه و بارگاه و خادم و قاریش کنند!؟!

ما در بحث آتیه خود عدم مشروعیت این عمل را از روی سنت و احادیث متواتره از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ثابت می‌کنیم و در اینجا فقط سخن مادر وقف املاکی است که اگر دقت شود بطور یقین بیش از ربع نقاط معموره این سرزمین، وقف است و آن چنانکه گفتیم علاوه بر عدم مشروعیت وقف در اراضی مفتوح العنوه، اساساً خود این گونه وقفها خلاف شرع است هر چند در ملک اختصاصی باشد.

و در نتیجه می‌بینیم که غالب اراضی وقفی در اثر عدم دلسوزی خصوصاً اکنون که بازیچه غرض‌ورزی اشخاص و دکان نان ادارات اوقاف شده تماماً رو به ویرانی نهاده بطوریکه در هر دهی که زمین وقفی باشد معمولاً در اثر خرابی یک دهم قیمت و ارزش زمینهای مشابه خود را ندارد و روز به روز و به ویرانی است و این خود ضرر بزرگی است که متوجه جامعه می‌شود و حالا چنان فرض گیریم که از این زمینهای وقفی به

جای سنبل گندم شمش طلا سبز شود! فائده آن چه خواهد بود؟! مقداری خشت و گلت که بر صحن و سرای امامزاده افزوده شود و اضافه شدن تعدادی مفتخور بنام خادم وقاری و روضه‌خوان و امثال آن! شاید کسانی بگویند موضوع وقف یک موضوعی است که در احکام شرع عنوانی دارد و ائمه معصومین هم موقوفاتی داشته‌اند در جواب می‌گوئیم: صحیح است که طبق نقل اخبار پاره‌ای از ائمه دارای موقوفاتی بوده‌اند اما! اولاً - اوقاف امیرالمؤمنین و ائمه معصومین غالباً در مدینه و اطراف آن بوده و چنانکه گفتیم مدینه از اراضی مفتوحه عنوه نیست لذا وقف آن به عکس این اراضی منع شرعی ندارد.

ثانیاً - مصرف وقفی که ائمه تعیین نموده‌اند اکثراً وقف بر اولاد و ذریه خودشان می‌باشد و این گونه وقفها که فائده آن عمومی و متصرف آن تا قیام بلا تغییر است خیلی تفاوت دارد با مصرف این گونه وقفهاییکه ما دیده و می‌بینیم که اگر نباشد خیلی بهتر است.

ثالثاً - همان وقف کردن ائمه معصومین هم مدینه منوره را که امکان آن داشت که به ملکیت اختصاصی یک عده درآورد و همان فساد مالکیت اختصاصی ظهور کند بدین ترتیب میبرد در ردیف املاک عمومی زیرا وقف کردن بر اولاد و به عبارت دیگر سادات که بحمدالله تعدادشان روزافزون است و امروزه می‌توان گفت ثلث ملت اسلام سادات و از ذراری پیغمبر و ائمه معصومینند، خود زمینه عمومی نمودن ملک مدینه است که سرانجام اختیار آن باید بدست حاکم اسلام افتاده و صرف مصالح مسلمین یا سادات نماید.

اینک پاره‌ای از اخباری که در موضوع وقف از ناحیه معصومین وارد شده در این اوراق به نظر شما می‌رسانیم.

کافی - «عن ایوب بن عطیه قال سمعت ابا عبد الله یقول قسم رسول الله الفئی فاصاب علیا ارض فاحتفر فیها عینا وخرج منها ماء ینبع فی الارض کهیئة عنق البعیر سهاها عین ینبع فجاء

البشير يبشره فقال بشرّ الوارث بشرّ الوارث هي صدقة منه بتلافي حجيج بيت الله وعابري سبيل لاتباع ولا توهب ولا تورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرفاً ولا عدلاً» مضمون حديث شريف آن است كه اميرالمؤمنين در زميني كه رسول خدا بوى مرحمت فرمود چشمه‌اى حفر نمود و پس از اينكه چشمه جارى شد اميرالمؤمنين فرمود اين صدقه است براى حجاج بيت الله و درماندگان در راه، نبايد خريد و فروش شود و بارث هم به كسى نمى‌رسد يعنى مانند زمينهاى مفتوحه العنوه است كه قبلاً گفتيم اينك حديث ديگر.

كافى - «عن محمد بن عاصم عن الاسود بن ابي الاسود الدؤلي عن ربي بن عبدالرحمن عن ابي عبد الله عليه السلام قال تصدق امير المؤمنين بدار له في المدينة في بني زريق فكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به علي بن ابي الب وهو حيّ سويّ تصدق بداره التي في بني زريق صدقة لاتباع ولا توهب حتى يرثها الله الذي يرث السموات والارض واسكن هذا الصدقه خالاته ماعشن وعاش عقبهن فاذا انقرضوا فهي لذي الحاجة من المسلمين» خلاصه حديث: اميرالمؤمنين خانه‌اى كه در مدينه داشت تصدق نمود يا وقف كرد و خاله‌هاى خود و اولاد آنها را مادام الحيوه در آنجا حق سكونت داد و بعد از انقرض آنها ملك عموم مسلمين كرد.

باز در كافى حديثى است كه اميرالمؤمنين عليه السلام بيع و وادى القرى را وقف بنى فاطمه فرمود و توليت آن را به حضرت امام حسن واگذاشت و اگر او نبود به حضرت امام حسين اگر زنده بود توليت با اوست و وقفنامه حضرت موسى بن جعفر چنين است.

«هذا ما تصدق به موسى بن جعفر تصدق با الارض في مكان كذا وكذا كلها وحد الارض

كذا وكذا تصدق بها كلها ونخلها وارضها وقناتها وماتها وارجائها وحقوقها وشرها من الماء..»

اگر احاديث وارده در موضوع وقف ائمه معصومين سلام الله عليهم صحيح باشد چنانكه گفتيم: اولاً غالب يا تمام اينها در حدود مدينه و حوالى آن بوده است و چون

مدینه مستثنی از اراضی مفتوحه العنوه است پس اشکالی که بر سایر اراضی است بر آن نیست.

ثانیاً موقوفات ائمه معصومین تماماً وقف بر اولاد و تأمین آتیۀ فرزندان خودشان بوده است که اکثراً صغیر و بدون سرپرست و نان بده می ماندند و آن با وقفهای رایج در زمان ما که اکثراً وقف بر قبرستانهای مجهولی است فرق زیاد دارد که اصلاً قابل قیاس نیست! ثالثاً - چون ذراری ائمه بر حسب وعده الهی روز بروز رو به فزونی می رفت همان موقوفات نیز تدریجاً در ردیف اموال و اراضی عمومی در می آمد که مال عموم مسلمین می شد پس ناچار به همان صورت سایر اراضی اسلامی در می آمد و نمی توانست مالک معینی داشته باشد.

رابعاً - خود ائمه معصومین در وقفنامه های خود تصریح می فرمودند که بعد از یکی دو نسل درآمد جزو بیت المال مسلمین خواهد شد چنانکه در وقفنامه امیرالمؤمنین سلام الله علیه گذشت این گونه وقفها فرضاً که نقلش صحیح باشد چه ربطی دارد به این وضع غریب و عجیبی که ما می بینیم که با چندین اشکالی که در اصل آن هست موقوف علی آنها عبارتست از گورهای مجهول و موهوم که چنانکه بعداً خواهد آمد هیچ عنوانی در شرع ندارند و اموری که اصلاً شارع بدانها اهمیتی نداده و ندارد مگر اینکه گاهی غلط انداز یکی دو مور مانند وقف بر مدارس یا مریض خانه یا اعانت ابن سبیل که در هزار فقره وقف یک مورد چینی ندارد، پیدا شود و آن هم بسی نادر است.

کاش در میان این همه موقوفات صدی یک آن به صرف تعلیم و تعلم و با سواد کردن اطفال بی بضاعت منظور می شد و یک صدم از آن وقف بر مرضائی که توانائی مراجعه بدو او غذا ندارند می گشت و موقوفه ای یافت می شد که صرف ازدواج دختران فقیر و جوانان غرب بینوا می گردید کاش موقوفه ای پیدا می شد که درآمد آن صرف کار یاد دادن و صنعت آموختن به کودکان یتیم و لگردد می شد تا از این راه هم سعادت دنیای مسلمانان تأمین می شد هم موجب آموزش وافقین می گشت یا صرف تألیف و طبع کتابی که معالم

دین را بین مردم نشر دهد ولی شما را به خدا سری به ادارات اوقاف بزیند و وقفنامه‌های موجوده را ببینند و ملاحظه کنید که زمین خدا که مهد پرورش اولاد آدم و تمام جانوران است چگونه اسیر فکر پوسیده‌ی احمقی شده که از راه حسد و تنگ‌نظری که نمی‌خواسته و ارث او چیزی ببرد یا با خیال بی‌خردانه خود می‌خواسته امامزاده خوابی یا خیالی شفیع گناهان او شود و این کیفیت موجب شده که هزاران مفتخور بیکاره بر سر گورستانهای معلوم و مجهول بنام خادم وقاری و زیارت نامه خوان وامثال آن انگل این جامعه بدبخت شده به نشر خرافات مشغول شوند و هر کدام صدها مانند خود را تولید کنند و این مملکت را به این روز سیاه نشانند.

تعمیر قبور در اسلام!

ما در ضمن مقاله (علل انحطاط مسلمین...) در روزنامه وظیفه اشاره‌ای به وضع اسفانگیز موقوفات نموده بودیم که در نتیجه جهل و نادانی واقفین اغلب موقوفات ایران و شاید سایر کشورهای اسلامی صرف بقعه و بارگاه و خادم و قاری امام زادگان خوابی و خیالی می‌شود که چندان مورد نظر شرع نیست و در نتیجه موجب ویرانی آب و ملک و خرابی مملکت و بیکاری و گرسنگی مردم است. کسانی از آن انتقاد کردند که چون بی‌اطلاع از مبادی دین و حتی فاقد سواد مقاله نوشتن بودند چندان مورد اعتنا نبود ولی نظر به اینکه یک نفر از عمامه بسرهای قم که مشهور بدانش و فضل است و در مقاله خود مندرجه در شماره ۱۳۷ روزنامه وظیفه بعد از تهمت‌ها و دشنام‌ها استناد به حدیثی کرده است که در آن تشویق و ترغیب به تعمیر قبور شده چون وی گفته است احادیث و روایات بسیاری از زبان پاک ائمه معصومین درباره آن‌ها رسیده با تذکر به اینکه در باب تعمیر قبور بدبختانه یا خوشبختانه در تمام کتب شیعه بیش از یک حدیث نیست و بر مدعی زیاد اثبات آن است اینک ما آن حدیث را با دقت در اسناد و مطالعه درمضمون آن از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و قضاوت آن را به ارباب فضل و عقل و انصاف و وجدان و امی‌گذاریم و من الله التوفیق.

قبل از ورود در این بحث لازم است یاد آور شویم که ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات یکی از آداب و سنن ادیان خرافی و باطله قبل از اسلام بوده و صفحات تاریخ بدان مشحون است مخصوصاً از ایران که دخمه برای اموات و بنای قبه و بارگاه برای شاهان و شاهزادگان از بزرگترین عادات و سنت ایرانیان است که از جمله قبر کورش اول معروف (به گور دختر) که واندنبرک کشف کرده و قبرچه‌ای پیش و قبر راه دختر در آرامگاه پازادکاد که توسط هرسفلد مکشوف شد و طبق تحقیق باستانشناسان، تاریخ این بناها تا قرن هفتم قبل از میلاد می‌رسد و در شماره ۵۲۷۵ - ۳۹/۱۱/۹ روزنامه کیهان شرح داده شده هنوز قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب و قبر داریوش اول در نقش

رستم و تخت ما در سلیمان در ایران و اهرام فراعنه مصر و وادی مقابر الملوک در ساحل غربی نیل طبق گزارش واندنبرک نقل از روزنامه کیهان ۳ بهمن ۱۳۳۹ و جانینان چچسوت که مقبره سلاطین جبار و خدایان ستمکار مصر است در آن سرزمین خودنمایی می‌کند و به تحقیق مورخین مانند (ویل دورانت) قریب پنجاه قرن بر آنها می‌گذرد و همه روزه بوسیله باستانشناسان در سرزمینهای ایران، مصر گوری یا بقعه و بارگاه و مرقد و ضریحی از زیر خاک بیرون می‌آید چنانکه همین سال جاری قبر (کوری دختر) در بین کازرون و را ازجان و پنج آشکده که عیناً شبیه به قبر کورش کبیر بود توسط پرفسور واندنبرک بلژیکی کشف شد و اما در اسلام چنانکه تاریخ مقدس آن حکایت می‌کند نه در زمان رسول اکرم و نه در زمان خلفای راشدین و نه در زمان مسلمین صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعیین خادم و قاری برای قبر هیچیک از اولیا و بزرگان سابقه‌ای در دست نیست. رسول خدا به زیارت شهداء احد می‌رفت و فاطمه زهرا قبر حمزه سیدالشهداء را زیارت می‌کرد و امیرالمؤمنین به زیارت قبور تشریف می‌بر و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابه رسول خدا و یاران و شیعیان آن بزگوار یا در میدان جنگ شهید و یا در بستر مرگ از دنیا رفتند ولی هیچکدام نه قبرشان تعمیر شد و نه قبه و بارگاهی داشتند و همچنین سایرین تا وقتی که کشورهای ایران و مصر و روم و امثال اینان به شمشیر سربازان اسلام مسلمانی پذیرفتند و بعد از یکی دو قرن کم کم افراد زبده کشورهای نام‌برده در دربار خلفا مقاماتی احراز کردند آنگاه دأب و عادت و آداب و سنت مذاهب خود را به وسایل مرموزی وارد دین اسلام کردند مخصوصاً ایرانیان که تا توانستند آداب و سنن مجوسیت را به عناوین مختلف داخل دین اسلام کردند که عید نوروز از آن جمله است و آداب دفن اموات ما، اکثراً آلوده به مراسم مجوسیت است که از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن کردن شمع و چراغ و خیر حلوا و میوه بر سر قبر، و از این قبیل که برای تحقیق این مطالب باید به کتابهای سیر تمدن و تطور ملل، و

مشرق زمین کاهواره تمدن، و میراث اسلام، آغاز تمدن بشر و صدها مانند این مؤلفات از محققین داخلی و خارجی، رجوع کرد.

اینک حدیثی که مورد استناد آقایان طرفدار تعمیر قبور امام زادگان است. در تمام کتب معتبره شیعه یک حدیث با اندک اختلافی در عبارت در موضوع تعمیر قبور آورده‌اند، متن حدیث این است.

در تهذیب شیخ طوسی به اسناد خود از محمد بن احمد بن داود و او از محمد بن علی بن فضل و او از حسین بن محمد فرزددق و او از موسی الاحول و او از محمد بن ابی‌السری و او از محمداً بن عبدالبلوی و او از عماره بن یزید از ابو‌عامر واعظ اهل حجاز روایت می‌کند که او گفت آمدم خدمت حضرت صادق و گفتم چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبر او را (یعنی قبر امیرالمؤمنین را) و تربت (مزار) او را تعمیر نماید؟ حضرت فرمود یا اباعمار پدرم مرا از جدش حسین بن علی که پیغمبر به امیرالمؤمنین چنین و چنان فرمود تا می‌رسد به این جمله که مورد استناد است: «یا علی من عمر قبورکم و تعاهدها فکانها اعان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس»

یا علی هر کس قبور شما را تعمیر کند و به آن آمد و شد و اقامت نماید همچنان است که سلیمان بن داود را بر بنای بیت‌المقدس کمک و یاری کرده باشد. ما در اینجا اولاً اسناد این حدیث را از روی همان علم درایه و رجال که مقبول این آقایان است مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس می‌پردازیم به مضمون آن. در طریق اول آن در کتاب فرحه الغری ابن طاوس و تهذیب شیخ طوسی عبدالله بن محمداً البلوی است.

در کتب رجال این مرد را چنین توصیف نموده‌اند در خلاصه علامه می‌نویسد «انه ضعیف مطعون علیه» این بدبخت هم حدیثش ضعیف است و هم خودش مطعون است. در رجال نجاشی هم او را ضعیف می‌شمارد و در رجال غضائری گفته است «عبدالله بن محمد بن عمر بن محفوظ البلوی ابو محمد کذاب وضاع للحديث لا يلتفت الی حدیثه ولا

یعبأبه» می‌فرماید: عبدالله البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ساز بوده به حدیث او التفاتی نمی‌شود و نباید بدان اعتنا نمود.

حالا ببینید این شخص خیلی محترم! از چه کسی حدیث می‌کند چنانکه در اسناد حدیث ملاحظه فرمودید او از عماره بن زید روایت می‌کند اینک جناب! عماره بن زید را بشناسید!! در رجال نجاشی می‌نویسد، عماره بن زید الخولانی الهمدانی لایعرف من امره غیر هذا می‌گوید از آقای! عماره بن زید چیزی معلوم نیست که این شخص وجود داشته یا نه جز همین اسم نامسمی. در رجال ممقانی هم می‌گوید ذکر الحسین بن عبیدالله انه سمع بعض اصحابنا يقول سئل عبدالله بن محمد البلوی عن عماره بن زید هذا الذی حدثک؟ فقال رجل نزل من السماء حدثنی ثم عرج از آقای! عبدالله بن محمد البلوی خوشنام بسیار راستگو!! که شرحش فوقاً گذشت پرسیدند که این عماره بن زیدی که تو را حدیث گفته (لابد همین حدیث بوده؟! چه کس است! گفت مردی است که از آسمان نازل شده مرا حدیث گفته آنگاه عروج فرمود!! در رجال غضائری هم از این آقای! عماره بن زید این تعریف و توصیف شایان را می‌بینیم!

اصحابنا یقولون انه اسم لیس تحته احد وكل ما یرویه کذب و الکذب بین فی وجه حدیثه می‌فرماید اصحاب ما (یعنی شیعه) می‌گویند که عماره بن زید اسمی است بی‌مسما که در زیر این نام احدی نیست و هر چه را روایت می‌کند دروغ است و اساساً دروغ از ریخت و روی حدیثش روشن و آشکارا است!!

در رجال داود می‌نویسد ضعیف است و اسمی است بدون مسمی و در خلاصه الرجال علامه هم او را بدین صفات ممتاز! می‌ستاید!

اینها رجال ین حدیث، در تهذیب است.

اینک رجال آن از کتاب فرحه الغری ابن طاوس روایت همین حدیث را از شیخ مفید از محمد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمد عن احمد بن زکریا بن طهان عن الحسن بن عبدالله بن المغیره عن علی بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابی عبدالله علیه السلام.

در سند این حدیث اسحق بن محمد است که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال علامه و جامع الرواه اردبیلی و رجال طه و رجال غضائری او را چنین معرفی می‌کنند:

«اسحق بن محمد ابن احمد انه كان فاسد المذهب كذاباً في الرواية وضاعاً للحديث لا يلتفت اليه»

یکی از رجال آن احمد بن زکریاست اینک این بزرگوار!!

در رجال علامه می‌نویسد: «احمد بن زکریا القمی من الکذابين المشهورين»

این احمد بن زکریا از حسن بن عبدالله روایت می‌کند اینک آقای! حسن بن عبدالله را بشناسیم! در خلاصه الرجال می‌نویسد:

حسن بن عبدالله القمی یرمی بالغلو که متهم بغلو و شرک است این بدبخت از علی بن حسان روایت می‌کند حالا برویم سراغ آقای علی بن حسان! در رجال کشی می‌نویسد:

«قال محمد بن مسعود سألت علي بن الحسن الفضائل عن علي بن حسان قال عن ابيها سألت اما الواسطي فهو ثقة واما الذي عندنا يشيرانه علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبد الرحمن بن كثير فهو كذاب وهو واقفي ايضاً لم يدرك ابالحسن موسى عليه السلام» این علی بن حسان هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر همین حدیث را روایت می‌کند گذشته از اینکه بسیار دروغگو بوده واقفی مذهب هم بوده که امام موسی کاظم را به امامت قبول نداشته!

گل بود بسبزه نیز آراسته شد!

در خلاصه الرجال علامه حلی می‌نویسد:

«علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبد الرحمن غال ضعيف رأيت له كتاباً سماه كتاب التفسير لا يتعلق من الاسلام بسبب ولا يروي عن عمه...»

که معلوم می‌شود این شخص هم غالی است و هم ضعیف و تفسیری که نوشته اصلاً ارتباطی و تعلقی به اسلام ندارد یعنی کفریات است بعد می‌فرماید:

ضعیف جداً ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد خوب این آقای علی بن حسان را شناختیم اینک برویم دنبال عمویش عبدالرحمن بن کثیر که این علی بن حسان فقط از او روایت می‌کند. در رجال نجاشی چاپ جدید تهران ص ۱۷۵ می‌نویسد:

«عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی مولی... کان ضعیفاً غمز اصحابنا علیه وقالوا کان یضع

الاحادیث»

این آقا! ضعیف بوده واصحاب ما (شیعیان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند که او احادیث وضع می‌کرده است!! هنرش وضع احادیث بوده! در خلاصه الرجال اضافه می‌کند که لیس بشی این بیچاره هیچ نیست! یعنی او را نمی‌توان یک نفر آدم شمرد!

تمام این‌ها از ابوعامر واعظ حجاز نقل می‌کنند و بدبختانه! در کتب رجال از این واعظ حجاز نام و نشانی نیست! هرچند اگر آقای ابوعامر از مشاهیر عباد و زهاد و فی‌المثل هم‌ردیف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال سند این حدیث هیچ ارزشی نداشت و آن حدیث را از دروغ و جعل‌بودن خارج نمی‌ساخت ولی معهذاً خود این آقای واعظ اهل حجاز هم معلوم نیست چه کسی بوده؟! بلی از برکت این حدیث این آقایان خیلی راستگو؟! بوده که کشورهای اسلامی مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و کمتردهی است که یک یا چند امامزاده نداشته باشد که به سنت ایرانی و آداب مجوسی آن‌ها را شاهزاده هم می‌گویند مثلاً شاهزاده حمزه! شاهزاده جعفر! شاهزاده احمد! وقس علی ذالک زیرا ایرانیان شاه‌پرست؟ که قبل از اسلام صدها از این شاهزاده‌ها داشتند که دارای دخمه‌ها و گنبدها بوده‌اند حالا نمی‌توانند بدون شاهزاده باشند و بیش از ربع آب و خاک زراعتی این سر زمین و خانه ودکاکین آن وقف این امامزاده‌هاست و شما می‌تانید از قیاس خسارت همین یک عمل که به نام دین صورت می‌گیرد و صورت نورانی آن را در نزد عقلا مشوه و نفرت‌انگیز می‌کند خسارت سایر اعمالی را که به نام دین انجام می‌شود و خوشبختانه دین از آن بی‌خبر بلکه بیزار است بدست آورید اینک وارد مضمون این حدیث می‌شویم.

ابوعامر واعظ اهل حجاز که معلوم نشد چه کی بوده! از حضرت صادق می‌پرسد که کسیکه تربت امیرالمؤمنین را تعمیر کند چه ثوابی دارد و حضرت از قول پیغمبر می‌فرماید که امیرالمؤمنین فرمود: (یا علی کسیکه قبور شما را تعمیر کند مثل کسی است که به سلمیان بن داوود در بنای بیت‌المقدس کمک کرده است) این مضمون صرفنظر از آن رجال بسیار معتبرش!! از چند نظر مخدوش و غیر قابل اعتنا و همانطور که سندش هم می‌رساند از بیخ دروغ است!!

اولاً - تعمیر قبر چنانکه در احادیث صحیحه که از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده و بعداً آن احادیث را خواهیم آورد عمل مشروعی نبوده که برای آن ثوابی باشد تا کسی از امام از ثواب آن بپرسد!

ثانیاً - قبر امیرالمؤمنین در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبود که کسی در صدد تعمیر آن برآید تا بخواهد بدانند ثوابش چیست؟ مطابق تواریخ معتبر قبر امیرالمؤمنین در زمان هارون‌الرشید با قرائتی کشف شد که خیلی بعد از حضرت صادق بود، و چیزیکه معلوم نیست پرسش از تعمیر آن بسیار بعید بلکه غیر عاقلانه است و اگر در احادیث دیده می‌شود که گاهی حضرت صادق به نجف تشریف برد و به آن نقاطی که قبر امیرالمؤمنین احتمال داده می‌شد مشرف می‌شد به قدری گم و نامعلوم است که کسی نمی‌توانست بدانند قبر مطهر در کجاست، چنانکه اگر گاهی از خود حضرت صادق پرسیده می‌شد که قبر در کجاست؟ حضرت علامات و اشاراتی می‌فرمود که نقطه مشخصی تعیین نمی‌شد، مثلاً در حدیث عامر که گفت جعلت فدلک ان الناس یزعمون ان امیرالمؤمنین دفن بالرحبه حضرت فرمود نه قبر او در رحبه نیست، عرض کرد پس در کجاست؟ حضرت فرمود، لمآمات احتمله الحسن فأتی به ظهر الکوفه قریباً من النجف یسره عن الغری یمنه عن احیره فدفنه بین ذکوات ابیض فرمود وقتی که امیرالمؤمنین از دینا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت کوفه نزدیک نجف دست چپ

غری و دست راست حیره و آن حضرت را در بین ریگهای سفیدی (که آن‌ها را در نجف می‌گویند) دفن کرد و معلوم است با چنین نشانه‌هایی قبر کسی معلوم نمی‌شود؟

ثالثاً: ثواب تعمیر قبر را معلق به مجهول کرده زیرا بنای بیت‌المقدس در اسلام عملی مأمور به نیست که برای آن ثوابی تعیین شود و به توان اعمالی را با آن مقایسه نمود مثلاً می‌توان گفت ثواب فلان عمل چند برابر حج یا چند برابر جهاد یا چند رکعت نماز و از این قبیل است زیرا این‌ها اعمال مأمور به‌ای هستند در شرع که اتیان به آن‌ها موجب ثواب است ولی بنای بیت‌المقدس آن هم در زمان سلیمان بن داود چه عملی است که مقیاس اعمال حسنه دیگر شود؟! اعمال حسنه دیگر شود؟!!

رابعاً – اعانت به سلیمان بن داود در بنای بیت‌المقدس بنص قرآن کار دیوان و شیاطین بوده است که:

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ﴾ [سبأ: ۱۳]
 «برایش هر آنچه می‌خواست از [قبیل] قلعه‌ها و تمثالها و کاسه‌هایی چون برکه‌ها و دیگرهای استوار [در جای خود] می‌ساختند».

و در ذیل همین آیه شریفه در کتاب شریف مجمع البیان چاپ جدید تهران ص ۳۸۲ جلد هشتم می‌نویسد وکان مما عملوه بناء بیت‌المقدس یعنی از جمله چیزهایی که شیاطین برای حضرت سلیمان می‌ساختند بیت‌المقدس بود آنگاه مطلب را بدین بیان دنبال می‌کند توفاه الله (داود) و استخلف سلیمان فاحب اتمام بیت‌المقدس فجمع الجن و الشیاطین و قسم علیه الاعمال. مضمون آنکه: چون خدا جان داود را گرفت سلیمان جانشین او گشت پس خواست بیت‌المقدس را باتمام رساند لذا جن و شیاطین را جمع نمود و کارهای بیت‌المقدس را در میان آن‌ها تقسیم کرد که هر طائفه‌ای بکار مخصوص پردازد سپس کار هر دسته‌ای را شرح می‌دهد و عجیب اینکه قرآن همین ساختن بیت‌المقدس را عذاب میهن می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

﴿أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [سبأ: ۱۴]

«جن‌ها دریافتند که اگر غیب می‌دانستند در [این] عذاب خوار کننده نمی‌ماندند».

و در ص ۳۵۳ و ۳۵۴ جلد هفتم منهج الصادقین چاپ علمی تهران شرح ساختمان بیت‌المقدس را به وسیله جنیان به تفصیل بیان می‌کند چنانکه گوئی هیچ انسانی در بنای آن دخالت نداشته و در تفسیر جمله شریفه (مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ) می‌نویسد گویند هنوز یکساله کارمانده بود در بنای بیت‌المقدس که متقاضی اجل به سلمیان درآمد طلب ودیعه روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بر عصای من تکیه دهید که تا جن از عمل خود باز نمانند و مسجد به اتمام رسد و در جلد پنجم بحارالانوار چاپ کمپانی ص ۳۵۰ - ۳۵۱ نیز همین مضمون است پس تعمیر مزار امیرالمؤمنین با کاری که جنیان و شیطاین متصدی آن بودند روی چه مقایسه‌ای است؟! و اگر پاره‌ای از تعمیرکنندگان آن مزار شریف را که سلاطین جبار و سفاکان ستمکاری بودند مانند هارون الرشید، اولی بانی تعمیر و نادرشاه افشار با شیاطین مقایسه کنیم شاید غلط نباشد و مضمون حدیث را برساند!!

رابعاً - اگر تعمیر قبر امیرالمؤمنین ثوابی داشته چرا خود حضرت صادق که به آن داناتر بود و قدرت مالی هم داشت (چنانکه خود آن جناب می‌فرماید: من ثروتمندترین اهل مدینه هستم...) قیام نکرد و گرفته شود که نفوذ معنوی نداشت می‌بینیم چنین نیست زیرا آن حضرت در بجزبوه قدرت خلفای رئیس شرطه داود بن علی ح اکم مدینه را که معلی بن خنیس را کشته بود بوسیله پسرش اسمعیل کشت (چنانکه در رجال کشی است) و کسی متعرض وی نگشت تعمیر قبر امیرالمؤمنین از این کار خیلی آسانتر بود و خوف دیگری هم در بین نبود و راستی اگر تعمیر قبور علی و اولاد علی کار با ثوابی بود جا داشت که خود حضرت صادق قبر یکی از علویین و لااقل پسر خود اسمعیل را تعمیر و قبه و بارگاه برای او بسازد تا هم کار با ثوابی را تعلیم شیعیان کرده باشد و هم از شهرت زنده بودن اسمعیل که بعد از وی اسماعیلیه قائل شدند و موجب فساد بی‌شماری

گردیدند بکاهد و بهر صورت یکی از ائمه معصومین و یا مؤمنین می‌توانست این سنت سینه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد دیگران قرار گیرد.

خامساً فرض کنیم که تعمیر قبور امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او سلام الله علیهم اجمعین کار ثوابی باشد دیگر گنبد و بارگاه ساختن برای هر امامزاده خواب و خیالی چرا؟ مگر اینکه بگوئید چون امامزاده‌ها هم سادات و از اولاد امیرالمؤمنین اند مشمول این حدیث بسیار شریف! و راست! می‌شوند که در این صورت باید گفت برای تمام سیدها که از دنیا می‌روند و البته یقین به موجودیتشان بیش از بیشتر امامزاده‌هاست باید گنبد و بارگاه درست کرد ولی آیا می‌دانید در چنین صورت وضع این ممکلت به چه کیفیت خواهد شد؟!

چنانکه گفتیم حداقل ثلث مسلمانان از سادات و منسوب به پیغمبر و ائمه اطهارند با قبول این معنی باید یک طاق سرتاسری به تمام ایران و کشورهای اسلامی زد و آن را قبرستان امامزادگان نامید! هر چند همین الان هم بهتر از قبرستان نیست؟!

سادساً - فساد این عمل منحصر به گور امامزادگان نیست بلکه چنان که می‌بینیم به طبق مترف و مسرف که خودرا اشراف کشور می‌دانند سرایت کرده.

الان در همین شهر قم قبرستانهای عجیب و غریبی ساختمان شده که لاشه گندیده ثروتمندان و دزدان اجتماعی را در آن دفن می‌کنند و صاحب مقبره و خادم وفاداری و فرش و چراغ و امثال آن هستند و یک نفر از پلودارهای گردن کلفت تهران لابد برای رضای خدا! مقبره خیلی مجلل در این شهر ساخته که هر بقعه‌ای را به ثروتمندان تهران و شهرستانها بسی یا چهل هزار تومان می‌فروشد و آن احمقان آخر الزمان هم آن‌ها را خریده قبلاً بگل و لاله و ریحان می‌آرایند تا قتی که جان از جسد کثیفشان خارج شد و در زیر خروارها خاک مدفون گشتند عشاق سوخته با دختران حورش بر بالای عقد آن‌ها بر از و نیاز پردازند و از فسق و فجوری که مرتکب می‌شوند بهره‌ای نیز نصیب صاحب قبر گردد؟!

آری این است آنچه پاره‌ای حامیان دین از آن دفاع می‌کنند و این عمل مجوسی را یکی از ارکن دین خاتم النبیین ﷺ می‌پندارند و اگر کسی سخن گوید او را به تیر تهمت و هرگونه صدمه‌ای که از دستشان برآید آزار می‌دهند و از خدا شرم و از پیغمبر آزر و از روز قیامت وحشتی ندارند!

احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده

اینک می‌رویم سراغ احادیثی که از جانب پیغمبر و ائمه معصومین در باب نهی از تعمیر قبور وارد شده و آن احادیث شریفه را که کتاب خدا و سنت پیغمبر نیز مؤید آنهاست با این حدیث قلبی مقایسه می‌کنیم.

۱- در کتاب شریف محاسن برقی از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«من جدد قبراً او مثل مثالا فقد خرج عن الاسلام»

کسیکه قبری را تجدید کند یعنی بعد از مندرس شدن از نو تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است.

۲- و در کتاب کافی از ابن القداح روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«قال امیر المؤمنین علیه السلام بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله الى المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال لا تدع صورة الا محوتها ولا قبراً لا سويته» می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به شهرستان کسپیل داشت برای خرابی گورستانها و شکستن صورتها و فرمود هیچ صورتی مگذار مگر اینکه آن را محو کنی و هیچ قبری را مگذار مگر اینکه آن را با زمین مساوی گردانی.

۳- و از طری ابی‌الهیاج روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

«ابعثک علی ما ابعثني علیه رسول الله لا تری قبراً مشرفاً لا سويته ولا تمثالاً الا طمسته»

رسول خدا امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین ابوالهیاج را مأموریت داد که هیچ قبری را که از زمین بلند شده یعنی در تعمیر آن را بالا آورده‌اند مگذار مگر اینکه آن را مساوی زمین گردانی و هیچ تمثال و مجسمه‌ای را مگذار مگر اینکه آن را از بین ببری.

۴- در کتاب تهذیب شیخ طوسی «عن علي بن جعفر قال سألت ابالحسن موسى عليه السلام عن البناء على القبر والجلوس عليه هل يصلح قال لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطيينه» علی بن جعفر می‌گوید از برادرم حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام سؤال کردم که آیا ساختمان روی قبر و نشستن بر روی آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روی قبر خوب است و نه نشستن بر روی آن نه گچ‌کاری آن و نه گل مالی نمودن آن.

۵- در مجالس شیخ صدوق از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت از آباء بزرگوارش روایت نمود و گفت رسول خدا از گچ مالی نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهی فرمود.

۶- در محاسن برقی از جراح مدائنی از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«لا تبنوا علی القبور ولا تصوروا سقوف البيوت فان رسول الله كره ذلك» فرمود: بر قبرها بنا نکنید و سقفهای خانه‌های را نقاشی نکنید برای اینکه رسول خدا این عمل را مکروه می‌داشت.

۷- یونس بن ظبیان از حضرت صادق روایت می‌کند که از پدر بزرگوارش روایت کرد که فرمود:

«نهی رسول الله ان یصلي علی قبر او یقعد علیه او یبني علیه» رسول خدا نهی کرد که بر قبری نماز گذارده شود یا روی او بنشینند یا ساختمان روی آن بکنند.

۸- معانی الاخبار عن القاسم بن عبید رفعه عن النبي صلی الله علیه و آله نهی عن تقصيص القبور وهو

التجصص.

۹- فقه الرضا - فخرج علی الی الناس فقال ... وهل تعلمون انه صلی الله علیه وآله لعن من جعل القبور مصلى ولعن من يجعل مع الله الهاً آیا می دانید که رسول خدا کسی را که قبرها را مصلی و جای نماز خواندن قرار دهد لعنت کرده است و کسیکه با خدا خدائی قرار دهد نیز لعنت فرمود یعنی هر دو مشر کنند!!

۱۰- شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که همینکه داخل قبرستان شدی قبرها را پامال کن تا آنکه مؤمن است بدین وسیله آرامش می یابد و آنکه منافق است احساس الم می کند عجالاً به همین ده حدیث شریف اکتفا می کنیم و اگر می خواستیم تمام احادیثی که در این باب رسیده در اینجا بیاوریم طولانی می شد، و برای اینکه بدانید فرقی بین پیغمبر و ائمه علیهم السلام و سایرین در این مورد نیست حدیث علل الشرایع را می آوریم که حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت می کند که (أن قبر النبي ﷺ رفع شيراً من الارض) قبر پیغمبر فقط یک شب از زمین بالا آمده بود و خود پیغمبر می فرمود:

«لا تتخذوا قبوري قبلة ولا مسجداً فان الله تعالى لعن اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد»
فرمود قبر مرا قبله قرار ندهید و سجده نکنید زیرا خدا تعالی یهود را برای اینکه قبور پیغمبران خود را مسجد کرده بودند لعنت نمود.
مضمون این حدیث در احادیث عامه چنین آمده است.

«صح عن عائشة ان ام سلمه ذكرت لرسول الله صلی الله علیه وآله كنيسة رأتها بارض الحبشه يقال لها مارية وذكرت ما رأته فيها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اولئك قوم اذا مات فيهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجداً وصوروا فيه تلك الصور اولئك شرار خلق الله» می نویسد:
ام سلمه در حضرت رسول ﷺ یادآور شد که معبدی را در سرزمین حبشه دیده است که به آن ماریه می گفتند و آنچه در آن از نقش و نگارها و آینه کاریها دیده بود معروض داشت حضرت رسول ﷺ فرمود: اینان گروهی بودند که همینکه بنده صالح و مرد خوبی

در میان ایشان می‌مرد روی قبر او مسجدی ساختمان می‌کردند و در آن این نقش و نگارها بکار می‌بردند این قبیل مردم بدترین خلق خدایند.

حالا ببینید آن یک حدیث دروغ و جعلی چون مطابق هوی و هوس کسانی بوده است که روح اموات پرستی و شاه پرستی در حیاتشان نفوذ داشته لذا همه قبه‌ها و بارگاهها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در این راه ضایع و تلف کرده‌اند تا جائیکه ربع معموره این کشور را معطل و باطل نموده‌اند و در نتیجه یک مشت مفتخور بیکاره بار آورده و بر این ملت بدبخت تحمیل نموده‌اند و از سنت رسول و چندین حدیث که در مذمت این عمل که یادگار فراعنه و اکاسره است، وارد شده چشم پوشیده‌اند! تو گوئی منتهی آرزویشان آن است که هر روزه بارگاهی از مرده‌ای سرپا کنند و بکر او بپردازند و دین و آئین را عبارت از همین چیزها بدانند و بس! دین که در عرف عقل شرع عبارت از امر ونهی پروردگار و احکام و قوانینی است که با اجرای آن سعادت دو جهانی بندگان تأمین می‌شود در عرف این گمراهان عبارت از ذکر و فکر افراد و اشخاص و احترام و نیایش به قبور آنهاست و دیگر اصلاً به فکر آنکه پیغمبر برای چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چیزی برای چه آمد و چه چیزی از جنب پروردگار عالم آورده است نبوده‌اند بلکه تا توانسته‌اند هر کدام را بعذری معطل و موقوف و در نتیجه دین ابدی الهی را مهجور و منسوخ نموده‌اند و هیچ هم با کشان نیست!

از دین خدا فقط چیزی که در نظر این‌ها مهم است همان دایر بودن مقابر و زراری است و دیگر به چیز دیگری عنایت ندارند.

جالب توجه است که علی المشهور موقعی که پادشاه کشور حجاز در ایران بود عده‌ای از متظاهرين بدیانت و غمخواران امت! از او درخواست نموده بودند که قبور ائمه بقیع تعمیر شود می‌گویند او چنین گفته بود:

بنص هشت آیه قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما ها این حکم محکمی را که مستند به آیات محکمه قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با این وضع رسوا در

کوچه‌ها و خیابانها سرداده‌اید و هیچ برگتان برنمی‌خورد ولی در تعمیر قبور اموات که اگر از طرف شرع نهی داده نشده باشد (و حال آنکه چنانکه دیدیم وارد شده) لااقل دستوری در این باره نداریم شما آن قدر اصرار و ابرام دارید! خدا عقل و غیرتتان بدهد!!

یکی از هنرنمائی‌های آقایان اینست که موقعی که از این مقوله سخن به میان می‌آید می‌گویند کسروی و فلان و فلان هم چنین می‌گفتند و آقایان جواب آن‌ها را دادند بروید کتاب آقای فلان را بردارید و ببینید؟ در جواب این آقایان باید گفت اولاً مگر هر حرفی را که کسروی گفت باطل است. هر چند از روی غرض باشد.

شکی نیست که آن مرد ادعایی داشت و روی این نظر مقداری حرف حق و باطل بهم آمیخت اما این دلد بطلان تمام حرفهای او نمی‌شود دروغ بودن آن حدیث که مورد استناد گند سازان است چیزی نیست که بتوان کتمان کرد و اینکه قبه و بارگاه ساختن یادگار فراعنه و اکاسره است هم چیزی نیست که در آن تردید توان نمود؟! آن همه احادیث هم که از ناحیه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام در مذمت این عمل وارد شده نمی‌توان از کتب احادیث برداشت و ما چند حدیث از آن را آوردیم سیره مسلمین صدر اول هم معلوم است که این قبیل کارها را صلاً مشروع نمی‌دانسته‌اند حالا فلان آقا برداشته کتابی از رطب و یا بس بهم بافته چه می‌تواند بگوید؟! در مقابل کتاب خدا و سنت رسول و احادیث شریفه معصومین هر که هر چه بگوید چرند است هر چند عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعایش اتصال بلاهوت باشد و هنرش فلسفه و عرفان‌بافی باشد و کتابش را سراپا پر از دشنام کند.

در مقالاتی که ما در روزنامه وظیفه انتشار دادیم یادآور شدیم که با اینکه اساس ادیان حقه و بعثت انبیای الهی برای برکندن ریشه شرک و بت‌پرستی و جانشین نمودن روح توحید و یکتاپرستی بوده معذالک چون نوع انسانی مدتها در ظلمات جهل بت‌پرستی ارواح و اشخاص گذرانیده هنوز آماده برای درک تعالیم انبیا و اخذ معارف حقه نبوده و در هر مذهبی کم و بیش آثاری از آن عقاید زشت باقی مانده است! چنانکه در مذهب

یهود و نصاری که اساس دینشان بر حق بود لکن در نتیجه انس به همان خرافات دوران ظلمت و وحشیت نتوانسته‌اند آراء و عقاید موهوم و زشت و باطله را ترک گویند و باز هم می‌بینیم که به خدائی افراد معین و پرستش آن‌ها روزگار می‌گذرانند.

دین مقدس اسلام که بدین توحید و یکتاپرستی مشهور و کتاب آسمانی آن حافظ و ملقن این عقیده است و آیات صریحه شریفه‌اش جداً با هر گونه کرنش باشخاص، مخالف و هر ستایشی را شایسته ذات احدیت می‌شمارد که «فلا تدعوا مع الله احداً» هرگز اجازه نمی‌دهد که از مخلوقات وی هر کس که بوده باشد جنبه ربوبیت گرفته و تقدیس و تسییح شود.

پیشوایان دین مبین اسلام از پیغمبر اکرم گرفته تا ائمه معصومین و صحابه بزرگوار همواره مراقب و مواظب بودند که کوچکترین حرکتی که از آن اثر غلو نمایان باشد از مسلمانان سرزنند تا جائیکه رسول خدا از بلندشدن اشخاص در جلوی پای خود ممانعت می‌فرمود و از غایت تواضع به الاغ بی‌پالان سوار گشته بز را بدست مبارک می‌دوشید و در بیابان سفر برای پختن غذا دامن به کمر زده هیزم جمع می‌کرد و از احدی کوچک‌ترین تملق را نمی‌پذیرفت و اجازه نمی‌داد کسی آن جناب را بالقاب و عناوین اشرافی خطاب کرده و بستاید و از شرح بسیاری از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام خودداری می‌فرمود تا مبادا مردم نادان درباره آن حضرت غلو نمایند و نسبتی ناروا دهند.

معدالک مردمی که دماغشان آکنده به بت‌پرستی و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سیرابت شده بود نتوانستند حقیقت تعالیم اسلام را درک کنند که در عالم وجود و جهان غیب و شهود جز یک خدای معبود نیست و هیچ قدرت و نیرو و مشیتی جز ذات واجب الوجود مؤثر در آفرینش و هستی یافت نمی‌شود و اما افسوس که به آن همه تأکیدات متأسفانه روح بت‌پرستی شان نمرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها شنیده می‌شد که می‌فرمود:

«انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأی فانا بشر» من نیز بشرم هرگاه شما را به چیزی امر کردم که از دستورات دین شما استآن را از من فرا بگیرید ولی هرگاه چیزی را از روی سلیقه و رأی خودم گفتم بدانید که من یک نفر بشرم و نیز از آن حضرت به صحت پیوسته است که می فرمود «انتم اعلم بدنیا کم منی» و این را زمانی فرمود که دید نخلی را هرس می کنند فرمود چرا چنین می کنید آن ها گمان کردند که حضرت نهیشان می نماید لذا از هرس آن خودداری کردند اتفاقا نخل خوب نشد و بار نیاورد چون حضرت چنین دید بدان کلمات مبارک تنبیه شان داد، و ائمه معصومین نیز مقامی برای خود جز بیان حلال و حرام ادعا نکرده و در کتاب بصائرالدرجات محمد بن الحسن الصفار از هشام بن سالم روایت شده از محمد بن مسلم که گفت بعد از قتل ابن ابی الخطاب بر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه وارد شدم و از احادیثی که قبل از این حادثه حضرت روایت می کرد یادآور گشتم حضرت فرمود «بحسبک یا ابا محمد ان تقول فینا یعملون الحلال والحرام فی سیر من القرآن» همین اندازه تو را کافی است که دباره ما قائل شوی که اینان کسانیند که حلال و حرام را در مقدار اندکی از قرآن تعلیم می دهند. و در تفسیر (البرهان) سید هاشم بحرانی از ایوب بن الحرّ از حضرت صادق روایت می کند که به آن حضرت گفتیم امامان پاره ای داناتر از پاره دیگرند فرمود: «نعم و علمهم بالحلال والحرام وتفسیر القرآن واحد».

ائمه معصومین از نسبت دانستن غیب که پاره ای از غلات لعنهم الله بوجود مقدسشان نسبت می دادند کمال استیحاش را داشتند چنانکه در کتاب بحار از اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لقد کان بینی و بینہ الی ام هذه لحظة القلم فأتتني هذه فلو كنت اعلم الغیب ما كانت تأتيني ولقد قاسمت مع عبد الله بن الحسن حائطا بیتنی و بینہ فاصابه السهل والشب و اصابني الجبل».

در این حدیث از پیش آمدهائی که خود حضرت در باطن به آن راضی نبوده و درصدد تغییر آن بوده لکن چون قدرت بر تغییر و علم به غیب نداشته بیان می‌نماید که از جمله باغی بوده که بین او عبدالله بن حسن بوده و حضرت دوست می‌داشت که قسمت آبادتر نصیب وی شود ولی بدبختانه قسمت سنگستان نصیب وی می‌گردد!! ندانستن غیب نه تنها از مقام امامت ائمه نمی‌کاهد بلکه حتی رسول خدا که مؤید تاییدات الهیه و مهبط وحی الهی است دانستن آن را از خود نفی می‌کند به موجب آیه شریفه سوره الاعراف می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
وَدَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

«و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار [برای خود] فراهم می‌آوردم و هیچ ناخوشی‌ای به من نمی‌رسید. من [کسی] نیستم جز بیم دهنده و مژده‌آوری برای گروهی که ایمان دارند.»

نه تنها آن بزرگواران علم غیب نمی‌دانستند بلکه بسیاری از عوارض بشری که عارض هر فرد عادی می‌شد بر ایشان نیز عارض می‌گردید چنانکه حضرت رضا در خبر منقوله در جلد هفتم بحار و عیون اخبار الرضا از هروی روایت است که می‌گوید خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که یا بن رسول الله در کوفه گروهی هستند که می‌پندارند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو و اشتباهی در نمازش واقع نمی‌شد حضرت فرمود: «كذبوا لعنهم الله ان الذي لا يسهوا هو الله» خدا ایشان را لعنت کند دروغ گفته‌اند آن کسیکه سهو نمی‌کند فقط خدای تعالی است که جز او خدائی نیست.

و فضیل روایت می‌کند که به حضرت صادق موضوع سهو را یادآور شدم حضرت فرمود: «وینفلت من ذالک احد؟ ربما اقعدت الخادم خلفي يحفظ علي صلواتي» مگر ممکن است کسی سهو نکند؟ بسا می‌شود که من خادم خود را پشت سرم و امیدوارم که حساب

رکعات نماز مرا محفوظ دارد! و امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به منذر بن جارود نوشته در نهج البلاغه می‌فرماید: «فان صلاح ابيک غرّني منک و ظننت انک تتبع هديه و تسلك بسبيله» و چنانکه در مقمه تفسیر البرهان در باب عاشر می‌نویسد کسانی که بعضی از آیات را به ائمه تفسیر می‌کردند مفضل بن عمر این معنی را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود:

«من مکان یدین بهذه الصفة التي سئلني عنها فهو عندي مشرک بالله» کسی که چنین عقیده‌ای که تو از آن رپسش نمودی دارد چنین کس در نزد من مشرک به خداست؟ و با وصایای مؤکدی که امیرالمؤمنین و ائمه معصومین درباره برحذر بودن از غلو درباره خودشان فرمودند: مانند «هلک في اثنان محب غال و مبغض قال» که بعبارت مختلف از آن حضرت روایت شده و در تحف العقول نیز ضمن وصایای امیرالمؤمنین است که «ایاکم و الغلو فینا قولوا انا عباد مربوبون و قولوا في فضلنا ما شئتم من احبنا فليعمل بعملنا و يستعن بالورع» و مکرر سفاش می‌کردند که با این عقاید سخیفه موجب روشنی چشم دشمن و رسوائی خودتان ردر روز قیامت نشوید:

«ولا تفضحوا انفسکم عند عدوکم يوم القيامة».

اما افسوس که هم چنانکه ما در بحث جهاد یادآور شدیم دشمنان زیرک و دوستان احمق احادیث زیادی درباره ائمه معصومین جعل نمودند که آنان عالم بغیبت مرده زنده می‌کنند و مرضی را شفا می‌دهند و روزی مردم را تقسیم می‌کنند و هیچ ملکی بدون اذن ایشان از جای خود حرکت نمی‌کند و در موقع ضربت زدن به مرکب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از آسمان نازل می‌شوند که مبادا ضربت امیرالمؤمنین گاو و ماهی حامل زمین را از بین ببرد و در گهواره اژدها می‌درند و در قنذاقه به آسمان می‌پرند و قبل از نزول قرآن و بعثت پیغمبر آخرالزمان علی در گهواره قرآن خواند! و از این قبیل که در نزد عقل و شرع مردود است، وضع نموده‌اند و بارها ائمه معصومین آنان را لعن کرده‌اند او اظهار برائت و بیزارگی از آنها نموده‌اند چنانکه در خصال از حضرت رضا علیه السلام وارد شد که

فرمود: «انما وضع الاخبار عنا في الجبر والتشبيه الغلاة الذين صغروا اعظمة الله فمن احبهم فقد ابعضنا ومن ابغضهم فقد احبنا»

و نیز در جلد هفتم بحار و در کتاب شریف عیون اخبارالرضا از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که در نزد ما اخباری در فضایل امیرالمؤمنین و فضایل شما اهل بیت است که آن روایات مخالف چیزهایی است که در نزد شماست و مانند آن را از شما ندیده و نمی‌شناسیم آیا بدان معتقد شویم حضرت فرمود یا بن ابی محمود لقد اخبرنی ابی عن ابيه عن جده تا آنکه فرمود:

«يا بن ابی محمود ان مخالفینا وصغروا اخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلاثة اقسام احدها الغلو فینا وثانیها التقصیر فی امرنا وثالثها التصریح بمثالب اعدائنا» می‌فرماید مخالفین ما اخباری در فضائل ما وضع و جعل کردند و آن را بر سه قسمت نمودند یک قسمت غول است درباره ما (مانند احادیثی که به آنان جنبه ربوبیت و علم به غیب و احیای اموات و امثال آن را می‌دهد) و دومی تقصیر در امر ماست (مانند احادیثی که درباره تزییع احکام نسبت به آن بزرگواران داده‌اند) و سومی تصریح د مذمت و بدگوئی درباره دشمنان ماست (چنانکه درباره دشمنان اهل بیت چیزهایی می‌گویند که با هیچ منطقی سازگار نیست).

موضوعی که سیاست همیش کرده است

در میان مسلمانان هیچ موضوعی به قدر امامت مورد بحث قرار نگرفته و متأسفانه هیچ موضوعی هم به اندازه آن مجهول و نامعلوم نمانده است اگر کتابهایی که در موضوع امامت نوشته شده به شمار درآورند به طور حتم از یک میلیون مؤلف بیشتر است ولی با تمام این تفصیل هنوز حدود امامت و مقدار صلاحیت و عمل آن تعیین نشده: گروهی وجود او را غیرلازم دانسته و مدعی امامت را که از جانب خدا منصوص و منصوب باشد کاذب و مفتری می‌شمارد و گروهی در این باره تا آن حد غلو کرده‌اند که حتی نفس کشیدن جانداران و روئیدن نباتات را منظور و موقوف به وجود و اذن امام می‌دانند و در میان این دو دسته فرقه‌های بی‌شماری هستند که هر کدام برای امام حدودی و وظائفی قائلند و به راستی این موضوع امامت موجب گمراهی و سرگردانی این امت شده است و خسارتی که در نتیجه جهل در این موضوع متوجه جامعه اسلامی شده بیش از هر موضوعی است که به ستور درآید و جای تعجب در آن است که در کتاب خدا صراحتی در این خصوص نیست و مسئله از این جهت چندان مورد اعتنای شارع نبوده که قابل این همه کشمکش و نزاع وجدال و تفرق و تشتت گردد هر فرقه دچار مفتریانی از ارباب اغراض شده و نظریات سیاسی و غرضهای شخصی گذشتگان را سند محکم و دستاویز مستحکم خود قرار داده و بدان مشغول گشته‌اند و از هدف اصلی اسلام که اصلاح جهان و تأمین سعادت جهانیان است منحرف و غافل مانده‌اند. تو گوئی تمام زحمات پیغمبران و جمیع آرمانهای ادیان حقه که در اسلام خلاصه می‌شود برای این بوده که مردم اکثر عمر و مال و وقت خود را صرف گفتگو و بحث در اطراف زندگانی افراد معدودی نمایند که به حق یا باطل بنام امام اظهار وجود نموده‌اند! در نظر این اشخاص غرض از خلقت عالم و مقصود از آفرینش بنی‌آدم این بوده که دانسته شود زید یا عمرو چگونه بدنیا آمده و در وقت دنیا آمدن مادرش چه می‌گفت و پدرش چه می‌کرد و چگونه شیر خورد و چه نوشید و چند زن گرفت و چند فرزند آورد و با دوستانش چه گفت و با

دشمنانش چه کرد و در کجا مرد و حالا قبرش کجاست و برای جلب رضای او چه حرکتی باید انجام داد؟! به نظر افراطیون از این دسته معرفت و محبت امام کافی از انجام صلوه و صیام و مغنی از دانستن حلال و حرام است (چنانکه در اسماعیله چنین است) و برخی در عظمت امام اعجاز و خوارق عاداتی قائلند که حتی در پیغمبران اولوالعزم نبوده است و با یک نگاه مختصر به کتبی که دربارهٔ معجزات امامان خود نوشته‌اند معلوم می‌شود که هر امامی بیش از تمام پیغمبران دارای معجزه بوده است. این طایفه برای معجزات حدود و شرایط و نتایجی در نظر نمی‌گیرند بلکه معتقد که امام باید همه چیزش معجزه باشد و تمام حرکات و سکناات و خورد و خواب او از هنگام تولد و قبل از تولد تا مرگ و بعد از مرگ تا انقراض عالم باید فوق‌العاده و غیر از سایرین باشد، در گهواره از در بدرد و در قنداقه به آسمان بپرد قبل از تولد، مادرش را از شیر درنده نجات دهد و بعد از مرگ بتشییع جنازهٔ خود آید، غذایش از آسمان برسد و زمین را بچشم همزدن ببیند خود و یارانش را برابر سوار کرده در ملکوت آفاق گرد دهد و در چاه بئر‌العلم رفته سه روز با لشگر بی‌شمار جنیان جنگیده بعد از قتل چندین هزار آن‌ها بر ایشان پادشاه تعیین نماید! خود و اهل بیتش از تشنگی جان دهند ولی زمین را برای درویش کاهلی موهوم، دریائی پر از آب نماید زنها را مرد کند و مردها را زن! آدمها را سک کند و سگها را آدم و از این قبیل!!

شما لابد می‌دانید که هیچ پیغمبری دارای چنین معجزاتی نبوده است در حالی که یکی از علائم نبوت اتیان بخوارق عادات است این بیچارگان گمراه ندانسته‌اند که اصلاً معجزه یعنی چه و برای چه؟!

چون شنیده‌اید و بعض آیات قرآن دلالت دارد که برای پاره‌ای از پیغمبران آیات و معجزاتی بوده چون درصدد رقابت و مسابقهٔ پیغمبران با امامان بوده‌اند لذا در مقابل هر یک معجزه پیغمبر هزار معجزه یا معجزه‌ای که به نظر آن‌ها هزار برابر معجزه فلان پیغمبر باشد تراشیده‌اند تا عقب‌تر نمانند! این‌ها ندانسته‌اند که چون پیغمبر مدعی رسالت از

طرف پروردگار عالم است و چون در میان مردم پاره‌ای از اشخاص لجوج یافت می‌شوند که پیغام‌های الهی که از قلب حقیقت تراویده و هر عقل سالمی آن را می‌پذیرد نمیتوانند فهمیده و درک کنند و حق را بهمان نشان حقی خود بشناسند ناچار کارشان به تکذیب خواهد انجامید، لذا برای اتمام حجت و روشن‌شدن حقانیت پیغمبر اگر تقاضای معجزه‌ای کردند که آیه و نشانه‌ای از برای صدق دعوی آن پیغمبر باشد خداوند از راه لطف آن آیه خواسته شده را بدست آن پیغمبر جاری می‌کند که دیگر راه بهانه بسته باشد و چون حقانیت پیغمبری بوسیله آن آیه و مجزه ثابت شد دیگر انکار او و تمرد از فرمان وی موجب عذاب شدید و عقوبت سختی خواهد بود که قبل از اتیان آن معجزه چنین نبود.

چنانکه در قضیه ناقة صالح و معجزات حضرت موسی و نزول مائده عیسی می‌بینیم که پس از آنکه حجت بوسیله این معجزات بر منکرین تمام شد دیگر به مجرد انکار، بلافاصله عذاب الهی بسخت‌ترین صورت نازل گردید زیرا اولاً - گفتار انبیاء و دعوت آنها چیزی است که هر عقل سلیم و وجدان سالمی درک می‌کند، حرف حساب و حق که دیگر باید چنین و چنان کنی ندارد.

در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیغمبر معجزه است
ثانیاً - بر فرض اینکه تو آن قدر کودن و کم ادراک و هوشی که نمی‌توانی تشخیص دهی که این پیغام از جانب خدا است یا خیر و مطالبه معجزه کردی این هم معجزه! دیگر چه عذری برای نپذیرفتن حق داری؟! پس معجزه اگر باشد برای پیغمبر است نه امام.
امام مدعی مقام رسالت از طرف پروردگار نیست بلکه وضع وی هر چه باشد فرع نبوت است.

پس اگر او ستمی دارد باید از طرف پیغمبر باشد و پیغمبر همینکه کسی را به ستمی تعیین کرد اطاعت او بر امت فرض است پس دیگر جای چون و چرا بر امت نیست، پیغمبر وقتی که یک یا چند نفر را بنام و نشان تعیین کرد و فرمود: از اینان در فلان

موضوع اطاعت کنید دیگر کسی حق ندارد از آنها معجزه بخواهد و خود آنها همه به آوردن معجزه الزامی ندارند اگر امت مطیع پیغمبر است که از آنها اطاعت خواهد کرد و اگر مطیع نیست حجت بر وی تمام است و باید منتظر عذاب الهی باشد.

حالا فرض کنیم که در اثر تکمیل نفس و عظمت روح کرامتی هم در وی دیده شد دیگر آن بازار معرکه گیری را لازم ندارد که هر دقیقه ساعتی از او معجزه صادر شود!

اگر بنا باشد امام و حتی پیغمبر در هر موردی معجزه بیاورند و متصدی امر خارق عادت شوند این عمل برخلاف عدالت و حکمت الهی است زیرا پروردگار عالم پیغمبر و یا امام را برای تقویت و تربیت عقل و تکمیل خرد و هوش آدمی برمی‌انگیزد و در آیات شریفه قرآن همواره از راه تدبیر و اندیشه و فکر آزاد مردم را دعوت به پرستش خود و اطاعت او، امر نموده اگر بنا باشد چون بساط معرکه گیران و چشم بندان هر ساعتی خرق عادت می‌کند دستگاه فک رانسان متزلزل و شعورش مشوق و متلاشی می‌شود و اگر اظهار ایمانی کند ایمانشخص مرعوب و اسلام فرد مجبور است و چنین اسلام و ایمانی به قدر صد دینار ارزش ندارد!!

معجزه پیغمبر ما قرآن مجید است که در عین اینکه در ترصیع و تنظیم در حد اعلای اعجاز است در همین حال در پرورش عقل و تکمیل هوش انسانی مأموریت عالی خود را انجام می‌دهد اما اگر به جای آن پیغمبر ما آسمانها را شق می‌کرد و کوهها را متزلزل می‌نمود شب را روز و روز را شب می‌کرد محال بود که آدمی بتواند با فکر درست و اندیشه صحیح به حقایق وی پی برد و اگر تابع می‌شد همان از ترس و وحشت بود و چنین ایمانی پرواضح است که هیچ فایده‌ای ندارد. ﴿فَلَمَّ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾ [غافر: ۸۵] «پس هرگز ایمانشان- هنگامی که کيفر ما را دیدند- به حالشان سودی نمی‌بخشید».

مذهب شیعه که بدبختانه اکنون آلوده به خرافات و موهومات بسیاری از مذاهب باطله گردیده عقیده‌اش در باب امانت اینست که ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله راویان صدق

گفتار و امامان راست‌کرداری از طرف رسول خدا ﷺ هستند که امت در فهم کلام خدا و بیان ما انزل الله باید به ایشان مراجعه نماید زیرا اینان عالمان اهل البیت اند که بهتر از هر کسی می‌دانند که در خانه ایشان چه نازل شده است (اهل البیت ادری بما فی البیت) و در جائی که فهم کسی بدرک آیه‌ای از آیات کتاب خدا و سیره‌ای از رفتار رسول الله وفا نکرد برای فهم آن بدیشان مراجعه کند و از ایشان اخذ نماید.

و چنین مقامی احتیاج باتیان معجزه آن هم به آن وضع هرج و مرج ندارد.

بنابراین امام در مقام خود فقط به سه چیز شناخته می‌شود!

اول - نص صریح از پیغمبر ﷺ به اسم و صفت که اخبار شیعه به حد تواتر آن را حائز است.

دوم - داشتن علم کافی به جمیع احکام الهی که الامام عالم باحکام زمانه من الناس و آثار موجوده از آن بزرگواران دلیل کافی بر این حقیقت است.

سوم - عصمت در رفتار و گفتار که خوشبختانه این صفت در تمام معصومین بطور بارز و آشکارا موجود بوده بطوریکه با اینکه دشمنان آن بزرگواران که غالباً جبار و سلاطین وقت بودند با تمام سعی کوششی که کردند تا شاید دامن عصمت یکی از آنان را آلوده نمایند تا بدین وسیله آنان را در انظار رسوا و بدنام نمایند توفیق نیافتند چنانکه داستان کنیز فرستادن هارون برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از مشهورات است.

با وجود این صفات که در تمام ائمه موجود بوده دیگر احتیاجی به هیچ چیز نیست حالا اگر به حدیث معتبر و نقل صحیح کرامتی از ایشان نقل شده باشد البته مورد قبول است ولی متأسفانه معجزاتی که بدیشان نسبت داده‌اند.

اولا - اکثر آن معجزات، معجزه نیست و اعمالی است که باید آن‌ها را در عالم اوهام و خیالات پریشان تصور کرد مانند معجزه‌ای که د خزینه الجواهر نهانندی از حضرت امیرالمؤمنین نقل شده که در شبی که رسول خدا تا نزدیک صبح فضایل خود را برای امیرالمؤمنین می‌شمرد آخر الامر گفت یا علی توهم از فضایل خود بگو: و آن حضرت با

چرخانیدن انگشتر خود رسول خدا را به یکی از بیابانها که نزدیک شهری دور دست و به قول او هفتاد ساله راه بود پرتاب کرد و تا رسول خدا رفت به شهر و فهمید این شهر علی است و خواست با علی ملاقات نماید باز امیرالمؤمنین انگشتر خود را چرخانید و رسول خدا را به یک بیابان و شهر دیگر پرتاب کرده حیران و سرگردان نمود همچنین تا هفت شهر! و سرانجام او را به مدینه رسانید و رسول خدا علی را در خانه فاطمه زهرا دید در حالیکه سرش روی زانوی فاطمه و به خواب است و وقتی از حضرت زهرا حال علی را پرسید معلوم شد از سر شب تا صبح علی در خانه فاطمه در خواب بوده است: و صدها و هزارها از این قبیل موهومات که همه روزه از منبرها و معرکه درویشها و نقالها و حتی در کتابهای باصطلاح معتبر شنیده و خوانده می‌شود اینها معجزه نیست بلکه موهومات است و گوش دادن و منع نکردن از آن حرام و گناه عظیم است.

زیرا گذشته از افترا و کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام موجب وهن اسلام و استهزاء به اساس دین و ویران نمودن بنیان شریعت حضرت خاتم النبیین ﷺ است که بر هر مسلمانی لجوگیری از آن واجب است.

ثانیاً - غالب این معجزات و کرامات به نقل یک شخص مجهولی است که اگر معلوم هم باشد در این مقام نباید بدان التفات نمود. زیرا معجزه آن است که در محضر و ملاء عام باشد تا موجب استحکام عقیده و اتمام حجت بر مردم شود، معجزه‌ای که یک نفر ادعا رؤیت آن را نماید چون هنرنمایی در ظلمت و رجزخوانی در پستوی خانه است. که نمی‌توان بدان بر احدی حجت گرفت و آن را دلیل حقانیت معجزنا شمرد.

ثالثاً - اگر حقانیت امامی بدین قبیل معجزات دانسته شود که یک نفر یا چند نفر معدودی نقل کرده باشند، هر طائفه و مذهبی برای بزرگان خود از این قبیل معجزات تراشیده‌اند بلکه معجزاتی خیلی عجیب‌تر از معجزات ائمه شیعه برای تحقیق این معنی زحمت زیادی لازم نیست ممکن است به کتاب تذکره الاولیای شیخ عطار و اسعاف الرغابین یافعی یا حدائق الانس جامی و امثال آن که در دسترس همه است مراجعه کنید

تا ببینید بزرگان صوفیه که پاره‌ای از آن‌ها دشمن ائمه معصومین هم بوده‌اند چگونه کرامات و معجزاتی مانند زنده کردن اموات و اطاعت حیوانات از آن‌ها صادر شده و گویندگان به خیال خود بدان تواتر معنوی می‌دهند پس آن‌ها هم می‌توانند چنین ادعائی کنند!! پس این میزان صحیحی نیست زیرا با بیان این قبیل معجزات که همه آن‌ها موهمات است نمی‌توان به حقی رسید و اگر نه پس همه این مدعیان برحقند!

رابعاً - با قبول این معجزا خاصیت امامت که پیشوا و مقتدائی مردم در امور دینی است از آن‌ها سلب می‌شود زیرا معنی امام به معنی پیشوا و کسیکه در اعمال و افعال باید به او اقتدا نمود و اساساً بعثت انبیاء از جنس بشر برای آن بود که مردم را به هر چه امر می‌نمایند خود بهترین عامل آن باشند ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]. ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]. ﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۰۶]. ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ [هود: ۱۱۲].

اگر بنا باشد پیغمبر یا امامی که امر به دادن مال و انفاق در راه خدا می‌کند و پرواضح است که دادن چیزی محرومیت از آن است و خود پیغمبر هم مثلاً مالی در راه خدا انفاق کند یا امیرالمؤمنین نانش را با شکم روزه بسائل و محتاج دهد ولی در همان شب به طعام بهشتی مرزوق گردد و در چهل خانه مهمان شود و لابد غذا در آن خانه‌ها میل نماید چنین عملی موجب تبعیت نیست و چنین انفاقی فضیلت ندارد زیرا کسیکه در یک شب در چهل خانه یا بیشتر طعام میل نموده است اگر نان جوی در راه خدا داده هنری نکرده که مسلمانان از آن تبعیت کنند!! و اگر علی چنین بوده که همینکه دست به شمشیر می‌برده ملائکه هراسان می‌شدند که مبادا گاو حامل زمین کشته شود و خدا برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی حمله عرش را به زمین فرستاد تا بازوی علی را بگیرند تا از نیروی او بکاهند و پر در زیر شمشیرش فرش کنند تا مبادا گاو حامل زمین از بین

برود و زمین و اهل آن هلاک شوند و باز هم بخت بد! پر جبرئیل از ضربت شمشیر علی شکسته و مجروح شد بطوریکه نالان و بال کشان خدمت خاتم پیغمبران مشرف شد و از ضرب شصت علی و ویرانی شهرهای لوط داستانها گفت با چنین قدرت اقدام به جهاد و جانبازی فضیلتی نیست و فی‌المثل مانند آن است که رستم دستان اقدام به جنگ مورچه‌ای از مورچه‌های ناتوان کند یا با بمت اتم بخواهند خانه موری ویران نمایند.

اینها را هنر و فضیلت و شجاعت نمی‌گویند تا مردم به رفتار و کردار مبشران آن رغبت نمایند، علی آن وقت می‌تواند امام و مقتدای مسلمانان باشد که با شکم گرسنه بعد از سه روز روزه متوالی که فقط با آب افطار کرده و خاندان مطهرش با اشتیهای زیادی و علاقمندی فوق‌العاده به همان نان جوین چنانکه خدا می‌فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸]. ای علی حب الطعم آن را در راه خدا انفاق نمایند و وقتی می‌توان به مردم گفت که از جهاد و مبارزه علی با دشمنان دین تبعیت نمائید که با احتمال تلف شدن و کشته گردیدن، علی بدان کار قیام نماید و وقتی هم که به جنگ مبادرت می‌نماید چندین زخم کاری بخورد چنانکه در جنگ احد بیش از شانزده زخم مهلک به بدن مبارکش رسیده بود در این صورت می‌توان به مردم گفت شما هم به علی تاسی نمائید زیرا او یک نفر مسلمان و مؤمن به خدا و رسول است چنین می‌کند شما هم که ادعای مسلمانی و ایمن به خدا و رسول می‌نمائید باید از آن بزرگواران بتبعیت نمائید.

و همچنین سایر اعمال و افعالی که از آن بزرگواران از فضایل و محامد انسانی نقل شده، این احمقان جاهل هنوز ندانسته که فضایل شریفه انسانی و خصایل حمیده آدمی چه چیز است؟!

اینها تصور می‌کنند همینکه کسی علم غیب داشت و فهمید که در هر گوشه جهان چه اعمال و حرکاتی صورت می‌گیرد و یا به آسمانها پرواز کرد یا همینکه شمشیر برداشت و همه جن و انس از ترس او پا به فرار گذاشتند یا ضربتی که فرود آورد چندین هزار نفر

را نابود کرد یا در هر شبی در چندین خانه طعام خورد یا با چندین زن جماع کرد! این قبیل خیالات کودکانه را که مورد آرزوی هر جاهل غافلی است فضیلت می‌شمارند و ارتکاب آن را معجزه می‌پندارند! غافل از آنکه فضیلت آدمی در علم و شناختن خدا و آشنا گشتن به نظام طبیعت و تسلیم اراده و مشیت الهی شدن و مسلط بر نفس بودن و گذشت و اغماض از اهانات و از ستمهایی که از جاهلان صادر می‌شود و هدایت گمراهان و دستگیری بینوایان است و این‌ها صفاتی است که در ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بوده و همین فضایل است که ایشان را بر دیگران فضیلت داده و آنان را امام و مقتدای جمیع عالمیان کرده است و مردم مأمورند که به قدر قدرت و استطاعت بین فضایل آراسته شوند تا در بازار تجارت جهان سودی کرده سعادت دارین و فوز نشأتین را کسب نمایند و گرنه انجام آن اعمال که بیشتر زائیده اوهام و خیال است برای انسان فضیلتی نیست زیرا چه حظی دارد که شخصی بداند در فلان گوشه دنیا فلان فقیر چگونه جان می‌دهد و فلان غنی خوش‌گذران چگونه داد دل از شهوات می‌ستاند و در فلان بیشه آن شیر چگونه جستن کرد و فلان آهو را درید و فلان دزد چگونه با چاقو قفل خانه فلان بدبخت را برید و یا چه سعادت است که بتواند به دریا فرو رود و بها برها برآید و یا شمشیر برکشد و هر درمانده گمراهی را بکشد و ملیونها زن را بیوه و اطفال را یتیم نماید!!

اینها هوسهای کودکانه است و به سعادت حقیقی مربوط نیست فضیلت علی بن ابیطالب که عالترین فضایل آن جناب است آن است که در راه خدا از بذل مال و جان و نابودی نام و نشان مضایقه نداشت فضیلت آن است که در شب ليله المبيت که یکی از هزار، احتمال جان به سلامت بردن نداشت در بستر رسول خدا خوابید و این فداکاری بزرگ تا آنجا کشید که مورد مباحات پروردگار جهان به فرشتگان گردید! اگر علی چنانکه اینان می‌گویند عالم به غیب بود و می‌دانست که آن شب خطری عارض وجود مقدسش نمی‌گردد این عمل برای او فضیلتی نمی‌شد من هم چون یقین ندارم که در فلان قضیه

ضرری متوجهم می‌شود اقدام مرا به آن کار شجاعت نمی‌نامند، فضیلت علی در آن بود که بعد از رسول خدا به نصّ پیغمبر و اگر نه به موجب لیاقت و اولویت از همه کس سزاوارتر به خلافت بود، این همه وسایل که برای انتقام از غاصبین خلافت داشت معه‌ها برای نهال تازه‌رس اسلام چشم بر هم نهاد و دل بر بلا و مصیبت داد و آن همه ناملایمات را که به فرمایش خود او: چون خار در دیده و استخوان در گلو بود تحمل فرمود و بر اهانت‌ها و ملامت‌ها و مصیبت‌هایی که دل کوه را آب می‌کرد همچون ضرب زوجه مظلومه و سقط جنین او و طناب‌افکندن به گردن مبارکش و کشیدن وی در ملاء عام به مسجد برای بیعت و تهدید نمودن آن حضرت به قتل و توطئه کشتن آن جناب، بر همه این‌ها شکیبائی ورزید تا دین خدا ولو توسط ناهلان راه کمال خود را ببیماید و احکام اسلام به صورت ظاهر از جریان نیفتد و خلل و رخنه در دیوار اتحاد مسلمانان راه نیابد، این است آن فضیلت بزرگ که عقل آدم خردمند در مقابل آن مات و مبهوت می‌شود، نه حدیث بساط و پرواز به بالای ابرو فرورفتن در چاه بئر‌العلم و جنگ قصرالذهب و بردن عمر به کوه قاف و امثال این خرافات که برای سرگرمی کودکان خوب است. اما امان از جهل و نادانی و دوستی احمقانه!!

پس می‌بینید که مردم در مقام امام به چه گمراهی و ضلالت بعیدی دچار شده‌اند و روی همین گمراهی گمراهیهای دیگر آمده.

تا جائیکه روی همان تصورات جاهلانه کودکانه تصور کرده‌اند که ذکر این قبیل فضایل و نشر اینگونه مناقب باعث رضایت و موجب جلب رحمت آن‌ها می‌شود و ثناخوانی و مداحی و نسبت این قبیل موهومات به آن بزرگواران به این خیال که اختیار تمام ملکوت الهی در دست ایشان است و صاحب اختیار سلطنت خدا هستند این متملقین و ثناخوانان را همچون پادشاهان خودخواه و مقتداران صاحب جاه و صله و انعام می‌دهند و هر چند عاصی و بزه‌کار و ستمگر و بدکردار باشند آنان را از عقبات بزرخ و عرصات قیامت می‌رهانند و باب شفاعتی بدان وسعت ساخته‌اند که دیگر به تهدیدات

خدا و تندی‌ها و تنذیرات پیغمبر کمترین اثری نمانده است و چون جسته گریخته که به قرآن مراجعه می‌نمایند آیات عذاب و وعید عقاب گوششان را آزار می‌دهد و ناچارند بدان اقرار نمایند برای گریز از آن عذابها راه چاره‌ایکه خیلی هم آسان است به اغوای شیطان همین غرور و گزاف در باب شفاعت است، و چون می‌بینند که جلب رضای خدا که در مقابل بهشت فقط جان و مال می‌خرد و بس که ﴿إِنَّ اللَّهَ أَشْرَىٰ مِنْ آلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۱] و دل‌کندن از جان و حتی مال به آن کیفیت که خدا خواسته است خیلی سخت است و به خیال این‌ها بدست آوردن دل فلان امام یا فلان امامزاده آسان است و چون با نفس خود قیاس می‌کنند که به یک تملق بیجا و یک بخشش ناروا خودش را گم می‌کند تصور کرد که امام و امامزاده که به عقیده صاحب اختیار ملک خدا هستند نیز چنیند اینست که آن نذورات عجیب و وقفهای بیهوده و روضه‌خوانی‌ها و سینه‌زدنها و عزاداریهای دروغی و نامشروع را مرتکب می‌شود و خود و دین خدا را به استهزاء می‌گیرد.

علت آن این است که این گمراهان جاهل معنی امام را نفهمیده‌اند و با این همه کتابها و رساله‌ها و گفته‌ها هنوز حدود امامت روشن نگشته بلکه بر جهل و گمراهی افزوده است.

معنی امام چنانکه گفتیم و شرع و عقل و وجدان هم بدان حاکم است بدو معنی حقیقی و چند معنای مجازی بیشتر نیست آن دو معنا:

اول معنای امام یعنی پیشوای سیاسی و متصدی امر حکومت مسلمین که به تمام کسانی که متصدی امر حکومت شوند این معنی اطلاق می‌شود که از آن اگر صالح باشد به امام عادل اگر ناصالح باشد به امام جابر تعبیر می‌شود و سیره مسلمین احادیث و فریقین مملو از این اصطلاح است.

و دوم به معنای راهبر و راهنما به جانب خدا و هدایت به طریق حق و صراط مستقیم است.

چنانکه این تقسیم در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در وسایل الشیعه مندرج است که
 «لاغزو الامع امام عادل ولا نقل الامن امام فاضل»

امام به معنای اول شامل تمام ائمه معصومین نمی‌شود جز امیرالمؤمنین در حدود پنج سال و امام حسن در مدت ششماه دیگر کسی از آن بزرگواران متصدی امر حکومت و پیشوای سیاست مسلمانان نگشت.

ولی معنای دوم که گفتیم به معنای دلیل و راهنمای راه خدا و رهبری مردم به طریق حق و صراط مستقیم و هدایت مردم به راه بهشت است مصداق اولیه و عالیه آن فقط ائمه معصومین می‌باشند و بعد از ایشان، کسانی که بدان طریق طیّ سلوک نمایند و به نور علم قرآن وسیله دستگیری و هدایت گمراهان شوند.

و پرواضح است که شخصی که امام و راهبر قومی به طرف مقصدی است تمام همش مصروف آن است که راهروان طی طریق نمایند و هر چه زودتر و بهتر به مقصد برسند. چنین کسی از مدح و ثناخوانی و تملق و چاپلوسی این و آن چندان خوشش نمی‌آید و بدان اعتنا نمی‌نماید خصوصاً هرگاه راهروان، مقصد و راهرا گذاشته و به راههای کج و معوج افتاده تنها در مقابل آن همه اصرار و فریاد راهبر که به طریق حق آید و راه به مقصد را درست ببیند به ثناگوئی چاپلوسانه و مداحی متملقانه پردازد و با حرکات ساختگی و آداب بیگانگان مجوسی به مدح و ثنای او مشغول شده و از راه‌پیمائی و رسیدن به مقصد غافل گردند.

این قبیل اعمال اگر موجب خشم و غضب آن راهبر دلسوز نگردد باری باعث خوشنودی و رضایت وی نخواهی شد!

واقعاً انسان تعجب می‌کند از اینکه چگونه آداب مجوسیت و ارواح پرستی ملل وحشیه و مرده پرستی مصریان و توسل آنان به ارواح فراعنه و امثال این عقاید خرافی در دینی راه یافته که مأمور مبارزه با این موهومات و خرافات است و در تمام آیات کتاب آسمانی و سیره پیغمبر بزرگوار و ائمه معصومینش کوچکترین اثری از این حرفها نیست.

امامی که خدا برای هدایت و راهبری مردم برانگیخته و وظیفه مردم آن است که در مسائل دینی و دانستن احکامی که بدان دانا نیستند بوی مراجعه و از او اخذ و بدان عمل نمایند این شوربختان این وظیفه بزرگ را کنار نهاده به تملق و ثناخوانی غالیانه و خواستن حوائجی که باید از خدا خواست و امثال این حرکات که شرک یا لااقل نزدیک به شرک است پرداخته و اصلاً درصدد این نیستند که آنچه این امام برای آن نصب شده به وی مراجعه و احکام و آثار باقیمانده از او را تبعیت نمایند و هرگاه کسی درصدد برآید و به ایشان بگوید: که آقایان امام و پیغمبر که برای برآوردن حاجات و شفای مرضی و دادن اولاد و کم و زیادکردن روزی افراد و این قبیل امور برانگیخته نشده‌اند! امام و پیغمبر فقط مأموریت راهبری و راهنمایی در امور دینی و یاد دادن آداب و احکام شرعند و دیگر این کارها مربوط به آنان نیست.

در چنین موقع است که می‌بینی از فرط جهل غضب صورت برافروخته و رگهای گردن پرشده و با چشمانی شرربار از خشم می‌گویی: این توسل است و تو می‌گویی توسل به ائمه طاهرین جایز نیست و دیگر هر چه تهمت و اهانت از پیر و استاد یاد گرفته باشد نثار آدمی می‌کند.

کسی به این بیچاره نگفته که اولاً: با وجود خدای تعالی که بنده را بی‌هیچ واسطه می‌پذیرد و اصلاً واسطه گرفتن در دربار وی منافی توحید است چه احتیاج به این حرفها؟ خود باری تعالی در آیات متعدده قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۗ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ [البقرة: ۱۸۶] و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶] و می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

و در هر شبانه روزی لااقل ده مرتبه به نحو و جوب به ما تعلیم داده است که بگوئیم ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک و استعانت می‌جوئیم پس استعانت خواستن منحصرماً از خداست چنانکه عبادت کردن منحصرماً برای اوست یعنی کمک از دیگری خواستن شرک است چنانکه عبادت دیگری شرک است.

آیا با همه آیات و توضحات جایز است که انسان خدای حیّ قادر لایموت زنده و پاینده و سمیع و بصیر را گذاشته به سراغ کسانی رود که در هر چیز محتاج و فقیر آن دریای بی‌پایان فضل و رحمت او هستند و خودشان به دستور قرآن می‌فرمایند ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [یونس: ۴۹].

ثانیاً - بر فرض عدم نهی از این عمل چون این وادی، وادی هولناک و پرتگاه مخوفی است که ممکن است انسان را به هلاکت گاه شرک درآورد همان بهتر که ترک شود زیرا اگر شما در میان راههائی که به مقصد دارید چندین راه داشته باشید که معلوم و مسلم است که بی‌خطر است و راهی را هم داشته باشید که احتمال خطر در آن رود، اولی این نیست که آن راه را فرضاً که نزدیک هم باشد واگذارید تا از آن خطر مصون مانید؟ وضعیت توسل به ائمه و اقارب آنها به این صورتی که اکنون در بین جامعه است به هزار احتمال شرک است و بیک احتمال هم نمی‌توان بدرستی آن اعتماد داشت، زیرا آنچه مسلم است خدا در دعا و طلب حاجت واسطه نخواست است و چنانکه آیات شریفه می‌رساند خود حضرتش از همه نزدیکتر بنده‌گان خود است و عقلاً هم معلوم است که خدای حیّ قادر عالم السر و الخفیات را گذاشتن و سراغ کسانی رفتن که مرگ و غفلت و خواب و عدم احاطه بر مصلحت بر آنان رواست شایسته نیست. و با تمام این مفاسد شبهه وقوع در شرک که بدترین معاصی و مهلک‌ترین گناهان است وجود دارد، پس دیگر به این حرکات که باقیمانده آثار ادیان باطله است چه حاجت؟!

ثالثاً - در میان این همه آیات و اخبار و احادیث صحیح و ضعیف در کجا خدا، یا ائمه دین دستور داده‌اند که کسی برای قضای حاجتی - شفای مریضی - گرفتن فرزندی - برآوردن مطلبی، به امام و پیغمبری توسل شود؟!، شما سرتاسر آیات خدا و سیره انبیاء و اولیا را بگردید و ببینید اثری از این اعمال در آنجا می‌بینید؟ آخر بت‌تراشی و بت‌پرستی

پس چیست همین است که انسان به خیال موهوم برای خود وسطا و شفعا برای برآوردن حاجات درست کند و به مدح و ثنا و تملق و نیاز نسبت به آن‌ها پردازد. در مقابل این حقیقت کسانی پیدا می‌شوند که دست به این طرف و آن طرف انداخته یک آیه و روایتی پیدا کنند که بتوانند از آن برای این اعمال شرک‌آمیز خود مستمسکی بدست آورند و چون در آیات قرآن متشابهاتی است که اهل باطل از آن گاهی به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند مانند آیه شریفه ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ﴾ [الزخرف: ۸۴]. ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲]. ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٣٦﴾﴾ [القيامة: ۲۳] و امثال آن که همیشه به فرمایش خود قرآن اهل زیغ و وسوسه آنان را برای مقاصد سوء خودبکار برده‌اند و ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ [آل عمران: ۷].

در اینجا هم فوراً آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵] را به میان می‌کشند و از آن به مراد و مقصود شرک‌آمیز خود استناد می‌کنند چنانکه یکی از ارباب عمائم در روزنامه وظیفه به استناد همین آیه به جنگ ما آمده بود تفسیر این آیه را هر چند بعضی از مفسرین شیعه مانند علی بن ابراهیم قیم تفسیر به امام نموده‌اند اما به این بیان: «تقربوا اليه بالامام اي بطاعته» یعنی مراد از وسیله اطاعت امام است که همان اطاعت احکام الهی است که امام بیان می‌کند و در تفسیر صافی آیه شریفه ﴿يَبْتَغُونَ إِلَيْ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: ۵۷] را چنین تفسیر کرده است «هؤلاء الائمة يبتغون الى الله القربة بالطاعة» و در کتاب عیون اخبار الرضا از پیغمبر روایتی آورده در معنای وسیله ولی آن به معنی اطاعت ائمه است نه معنی واسطه و شفیق چنانکه می‌فرماید: «الائمة من ولد الحسين من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله...» ولی امیرالمؤمنین در کتاب کافی آن را به معنای اعلی درجه بهشت تفسیر فرموده در خطبه (الوسیله) که «انها اعلی درجه فی

الجنة» وابن شهر آشوب گفته که امیرالمؤمنین فرمود انا وسیله‌ای طاعتی و بیعتی و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و نهج البلاغه می‌فرماید: «عباد الله ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله جل ذكره الايمان بالله وبرسله وما جأت به من عند الله والجهاد في سبيله فانها ذروة الاسلام...».

در فرمایش خود آن بزرگواران توسل و وسیله عبارت است از ایمان به خدا و فرستادگان او و آنچه از احکام و آیاتی که از جانب خدا آمده است و جهاد راه او و هیچ جا به این معنای غلطی که گرفته‌اند نیست می‌بینید که این آیه ابداً مربوط به مقصود ایشان نیست ولی افراد دغل و مختلس همچون اشخاص حقه‌باز و جاعل که در اسناد و اوراق رسمی و قیمتی دست می‌برند و منظور سوء خود را در آن می‌گنجانند با قرآن کریم و احادیث صحیحیه نیز چنین کرده‌اند مثلاً کسانی که از راه اختلاس و جعل و تزویر می‌خواهند کار خود را از پیش برند اگر شما یک حواله با قبض دو هزار یالی به آن‌ها بدهید با حقه بازی و دستبرد به جملات آن سند، کلمه دو را ده و ریال را تومان می‌کنند تا به جای دو هزار ریال ده هزار تومان بگیرند همچنین سند سازان قلابی را می‌بیند که در آیات شریفه قرآن تا هر جا که توانسته‌اند ضمن جملات و کلمات قرآن یک جمله یا یک کلمه به نفع و غرض سوء خود گنجانیده‌اند که این آیه چنین نازل شده بود و آن کلمه چنان! و با اندک توجهی به کتاب خدا و تفاسیر عجیبه‌ای که پاره‌ای از دغلبازان نوشته‌اند این حقیقت به طور بارز، روشن و آشکار خواهد شد.

موقعیکه مقاله علل انحطاط مسلمین ... در روزنامه وظیفه مورد انتقاد عده‌ای اقرار گرفته بود یکی از آنان که خود را از علما و نویسندگان مبرز دینی می‌داند در رد و انتقاد یکی از طرفداران این مقاله به مناسبتی در خصوص توسل استناد به این آیه شریفه کرده آنگاه گستاخانه بر آن طرفدار بیچاره تاخته و هر چه فحش و ناسزا می‌دانست نثار آن کرده بود و بعد از استناد به آیه شرفه فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه از تفسیر در المنشور خبری آورده بود که آدم، خدا را به خمسه طیبه سوگند داد تا خدا توبه اش را

پذیرفت اما در همان موقع جواب او و سایر انتقادکنندگان را نوشته و به روز نامه وظیفه فرستادیم ولی روزنامه مزبور شاید روی مصلحتی از درج آن خودداری نمود و متأسفیم که در اینجا بدان تفصیل که در روزنامه پرداختیم نمی‌توانیم بپردازیم ولی اجمالاً اشاره‌ای به ضعف منطق این آقا می‌کنیم.

اولاً - مقصود ما از توسل غلط این اعمالی است که مردم حوائج خود از ائمه و یا امامزادی می‌خواهند و برای او نذر و قربانی می‌کنند و این چه ربطی دارد به اینکه آدم گفته است خدایا به حق خمسه طیبه مرا بیامرز!

ما نه تنها ائمه معصومین را برای قسم دادن خدا جایز و روا می‌دانیم بلکه حتی خدا را با شک چشم یتیمان و سوز دل بیوه زنان هم قسم می‌دهیم «الهی باخص صفاتک ... وبعصمة انبیائک وبنور اولیائک ویدعاء صلحاءک وبمناجات فقرائک نسئک اللهم زیادة فی العلم و...»

ثانیاً - استناد به یک خبر سنی اگر مضمونش مخالف عقیده شیعه باشد برای شیعه حجت نیست و اگر خواسته بگوید که چون سنی مخالف است این حدیث را آورده که «الفضل ما شهدت به الاعداء»

می‌گوئیم اولاً - سنی صحیح چنانکه بغلط توهم شده فضیلت علی و حسن و حسین را منکر نیست و ثانیاً بسیاری از اخبار شیعه و سنی درهم آمیخته و آنقدر شیعه به صورت سنی و سنی به صورت شیعه درآمده و جعل اخبار کرده‌اند تا آن‌ها را علیه یکدیگر بکار برد.

این بنده خدا چون غریق به هر چیزی تشبث کرده از آن جمله برای اینکه جای واسطه را باز کند استناد به آیه شریفه ﴿يَتَابَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾ [یوسف: ۹۷] کرده که اگر ممکن بود فرزندان یعقوب خود مستقیماً استغفار کنند چرا به پدرشان متوسل شدند؟! پس این دلیل است بر اینکه جایز بلکه لازم است که کسی دیگری را واسطه و وسیله در طلب حاجت از خدا کند برای اینکه ضعف منطق او معلوم شود.

در جواب او گفته می‌شود.

اولاً - طلب استغفار از کسی توسل نیست چون تمام مسلمانان مأمورند که برای یکدیگر طلب مغفرت کنند و دعاهائی که در این باره وارد شده مانند استغفار برای چهل نفر مؤمن در تهجد و امثال آن و نیز روایاتی از ناحیه معصومین رسیده که دعای مؤمن در حق غیر خود به اجابت نزدیکتر است و روایت عبدالله بن جنذب در باب دعای عرفه افضلیت این معنی را می‌رساند.

علاوه بر این پیغمبر مأمور است به استغفار برای خود و برای مؤمنین بنص آیه شریفه

﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ وَاللَّامِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

و آیه:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ﴾ [المنافقون: ۵].

معنای شفاعت پیغمبر و همچنین مؤمنین یکدیگر را همین طلب استغفار است که آیات شریفه نیز بدان ناطق است و التماس دعا کردن مسلمانان از یکدیگر که یکی از مراسم دینی است کسی آن را توسل نگفته و اگر توسل باشد به آن معنائی نیست که شما مردم را درباره ائمه و امامزادگان اغوا می‌کنید!

اساساً طلب دعا از دیگری یک عمل ممدوحی است که در شرع بدان دستور داده شده و حضرت امیرالمؤمنین در روایت منقوله در جلد ۱۹ بحارص ۳۷ می‌فرماید: «لا تستحقروا دعوة احد فانه يستجاب لليهودى فيكم ولا يستجاب له بنفسه» - و حضرت صادق می‌فرماید: «من قدم اربعين من المؤمنين ثم دعا استجيب له».

ثانیاً - تقاضای استغفاری که فرزندان یعقوب از پدرشان کردند از گناهانی بود که بین یعقوب و فرزندان واقع شده بود، به این معنی که پدر خود را آزرده و او را به فراق یوسف عزیزش مبتلی کرده بودند و به او دروغ گفته بودند و هر وقت هم که یادی از یوسف می‌کرد او را به خرافت متهم نموده و زخم زبان می‌زدند چنانکه قرآن از زبان

آن‌ها می‌فرماید: ﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ [یوسف: ۸۵] و یا اینکه ﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾ [یوسف: ۹۵] و یوسف نیز چنین بود چنانکه به او گفتند ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۱] برای این بود که او را آزرده بودند به طوریکه از شرم نتوانستند حرفی بزنند و از او طلب آموزش کنند تا خود یوسف از باب فتوت بلافاصله فرمود ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ ۖ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲] پس این قبیل پیش‌آمدها را توسل نمی‌توان نامید بلکه عذرخواهی و طلب بخشش از حقی است که از طرف مظلوم ضایع شده و آن منحصر به یوسف و یعقوب نیست از هر مظلومی که حقی ضایع شد باید از او طلب عفو و استغفار نمود.

ثالثاً - روایات وارده از ائمه معصومین مؤید همین نظری است که معروض داشتیم:

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در موضوع علت استغفار فرزندان یعقوب از پدرشان می‌فرماید:

«اٰخِرُهُم اِلَى السَّحَرِ وَقَالَ يَا رَبِّ ذَنْبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَاوْحَىٰ اِلَيْهِمْ اَللّٰهُ قَدْ غَفَرْتَ لَهُمْ» جناب یعقوب دعا را تا سحر تأخیر انداخت آنگاه عرض کرد پروردگارا گناه این‌ها فقط فیما بین من و خودشان است (یعنی من از گناهشان گذشتم) خدا وحی فرمود که من هم ایشان را آمرزیدم.

و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت شده «انه سئل من یعقوب لما قال بنوه

﴿يَتَابَانَا اَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾ قال سوف استغفر لكم ربي فاخر الاستغفار لهم ويوسف لما قالوا ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ﴾ قال: ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ ۖ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.

البته در گناهایی که شخص حق دیگری را ضایع کرده تا او راضی نشود خدا آن گناه را نمی‌آمرزد چنانکه دهها روایات صحیحه در این بارهاز معصومین وارد شده. این چه ربطی به موضوع توسل آنچنانی دارد؟! علاوه بر مضامین آیات شریفه که صریحاً انسان را از توسل به دیگری نهی فرموده است مانند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ و ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ و ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ در اخبار و احادیث صحیحه‌ای که از جانب معصومین وارد شده این معنی را می‌رساند که دعا باید بدون واسطه باشد در نهج‌البلاغه در وصیت امیرالمؤمنین به حضرت امام حسین سلام الله علیها می‌فرماید:

«واعلم ان الذي بيده خزائن السموات والارض قد اذن لك في الدعا وتكفل لك الاجابة وامرك ان تسئله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك ولم يلجئك الى من يشفع لك اليه» که در این فقرات شریفه امیرالمؤمنین عليه السلام فرزندش را وصیت می‌فرماید که خدائی که خزائن آسمانها و زمین در دست اوست خود اجازه دعا داده و ضامن اجابت شده و بین تو و خود حاجب و دربانی قرار نداده و تو را وادار بشفیع و میانجی که برای او بیاوری نکرده است، و حضرت امام زین‌العابدین عليه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند «والحمد لله الذي اناديه كلما شئت لحاجتي واخلوبه حيث شئت لسري بغير شفيع فقيضي لي حاجتي» در دعای با خدا احتیاج به شفیع و واسطه نیست و این پندارها به منزله کفر و شرک است، و این یکی از مزایای دین اسلام است که در آن بنده احتیاج به شفیع و واسطه با خدا ندارد و خود می‌تواند مستقیماً از پروردگار خود تقاضا و مسئلت هر گونه حاجتی را نماید برخلاف مذاهب باطله دیگر.

ولی جای صد افسوس است که بسیاری از تعالیم ملل کهن سال قبل از اسلام مانند مصریان قدیم و ایران باستان و سومریها و پاره‌ای از عقاید هندیان به توسط کسانی که کردند طوعاً او کرهاً ایمان آوردند یا کسانی که عمداً تظاهر با سلام و مسلمانی نمودند

اخیراً وارد این شریعت مطهره کردند تا بدینوسیله ضربات کشنده‌ای به حقایق سعادت بخش این دین مبین وارد آوردند و بدبختانه این پیش‌آمدها باعث شده که امروزه غالب آداب و عادات و عقاید آنان در مسلمین دیده می‌شود که محیلاًنه گاهی به یکی دو حدیث اسلامی منضم و مؤید شده است مانند عید نوروز ...

از آن جمله موضوع شفاعت است که در این کشورها فساد بار آورده که لشگر چنگیز و تیمور بار نیاورد، موضوع شفاعت در قرآن مجید در هیچ موردی بعنوان اثبات نیامده و در بسیاری از آیات نفی شده مانند آیه شریفه

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۴۸]

«و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد».

﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴]

«پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی».

و پاره‌ای از آیات هم شفاعت را منوط و مشروط به اذن پروردگار نموده است اما آثار باقیمانده ادیان منسوخه و روح غرور و بهانه جوی فساق و کسانیکه از یک طرف بیم و انذار دینی در روحشان مؤثر بوده و از طرف دیگر بدنبال بهانه‌ای می‌گردند که خود را از قید و بند احکام آزاد کرده و هر چه را نفس بهیمی و غریزه حیوانیشان مایل است انجام دهند و از آن طرف بازاری که بهشت فروشان به عناوین مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بعنوان مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بی‌حد و حساب صاحب اختیاران روز محشر، دیگر مجالی برای عرض وجود آن اندازات نگذاشته و هر فاسق فاجری که خود را معتقد به قیامت هم می‌داند از این حیث فکرش

راحت بوده و به اجرای شهوات خود تا آنجا که دست دارد می‌پردازد، آنگاه برای خوشنودی شفیعان برشوه‌هایی از قبیل سینه‌زدن و دسته درآوردن و نذور و قربانی و احیاناً گریه‌کردن و زیارت و امثال آن متوسل می‌شود تا این شفیعان را که هر چه باشد به عقیده آن‌ها استرضای خاطر و بدست آوردن دل آن‌ها آسانتر از راضی ساختن خداست از خود خوشنود و وسیله نجات خود از جهنم بلکه عروج به عالیترین درجات بهشت را برای خود و خویشان مثل خود فراهم آورد البته شفاعت چنانکه قبلاً گفتیم بی‌موضوع نیست و آن عبارت از استغفاری است که پیغمبر برای امت و هم‌چنین مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند و طلب آمرزش از خدا می‌نمایند اما این چه ربطی دارد به آن دروازه وسیع و لندهور مولد جرأت و غرور؟! یعنی آن شفاعت بیدر وبامی که معزورین بوالهوس و جنود شیاطین آن را ادعا می‌کنند؟!

شما تاریخ ادیان باطله مانند عقاید مصریان قدیم و بخشش‌ها و طلسمات و مرده‌نامه‌ها که برای آمرزش اموات می‌دادند و همچنین عقاید بابلیان و سومریان را از کتابهای محققینی مانند ویل دورانت در (تاریخ مشرق زمین گهواره تمدن) و کتاب سیره تمدن (رالف لیتون) و امثال آن را مطالعه نمائید تا ببینید این عقاید غلط چندین هزار سال قبل از اسلام وجود داشته که برای رهائی و نجات از عذاب اخروی آخوندهای مذاهب باطله چگونه متاع شفاعت را رواج داده و افراد و اشخاصی را برای گرمی بازار خود و جلب توجه پادشاهان عیاش و ستمکار، فساق و فجار را به سوی خود کشانیده‌اند و ادیان آلوده به خرافات هر کدام آن را به دیگری عاریه داده تا قوت گرفته و جزو عقاید رسمی ملت جدید درآمده است.

کار رسوائی در شفاعت به آن حد رسیده که در پاره‌ای از کتابهای معروف نوشته‌اند که زنی زنا می‌داد و اولادهائی که از زنا می‌آورد آن‌ها را از ترس رسوائی می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این افعال شنیده خبر نداشت همینکه مرد و دفن شد خاک او را قبول نمی‌کرد و او را به هر نقطه‌ای می‌بردند چنین بود عاقبت اهل و قوم او پیش یکی از

امامان آمدند و قضیه را به حضرتش عرض کردند حضرت به مادرش فرمود این زن در زندگی چه می‌کرد؟ مادر آن زن باطن و حقیقت امر را به آن حضرت گفت حضرت فرمود زمین این را قبول نخواهد کرد زیرا به عذاب او سایر خلق‌الله معذب می‌شوند در قبر او مقداری از تربت حسینی گذارند چنین کردند! خدا عیب آن زن را پوشانید و از او ستر نمود!!

دیدید معصیتی به آن بزرگی به چه آسانی مورد عفو قرار گرفت؟! با مقداری تربت که در دسترس همه هست!

ملای معروف دیگری در کتابهای بسیاری که در قرن بیستم برای ترویج دین مبین و آشناکردن مردم به معارف و معالم اسلامی! می‌نویسد در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که پسر خود را وادار کرده بود که با او زنا کند و آن پسر همیشه با مادر خود چنین می‌کرد اما بعد از مرگ او را دیدند که با روی نورانی در عالی‌ترین درجات بهشت است! وقتی از این امر عجیب سؤال کردند، گفت در هر روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم!! و از این قبیل مطالب بسیار است که مثنی از آن نمونه خروار است و شما هر گاه در مجال روضه‌خوانی‌ها باشید در کمتر مجلسی است که از این قبیل مفتریات که اساس دین و بنیاد اخلاق و انسانیت را ویران و نابود می‌کند نشنیده باشید، مثلاً فلان زن فاحشه که در تمام عمر به فسق و فحشا گذرانیده بود روزی به خانه همسایه‌ای که روضه‌خوانی داشت برای برداشتن آتش رفت و چون آتش گیره را در زیر دیگی برد که غذا برای اهل مجلس پخته بودند و به آن دمید تا روشن شود، دودی از آن به چشمش رفت و اشکش بیرون آمد، همین موجب آمرزش گناهان یک عمر فاحشه‌گی او شد!! و از این قبیل.

حالا با اینگونه تبلیغات، خود شما می‌توانید تصور کنید که در محیطی که نه علم است و نه تربیت، چگونه جامعه‌ای بوجود می‌آید؟ چگونه یک مشت حیوانات غرق شهوات به مال و ناموس و جان مردم می‌تازند و خود را به صورت وحشی‌ترین ملل درمی‌آورند در

حالی که مغرور و معجبند به این که بهترین مردم روی زمین هستند؟ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٣﴾ [الكهف: ۱۰۳-۱۰۴]

«بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟» [آنان] کسانی اند که کوشششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.»

این قبیل موهومات و خرافات است که ریشه محامد اخلاقی را سوازنیده و بین دین و اخلاق رابطه‌ای باقی نگذاشته و متدین آن به بی‌دینش چندان فرقی ندارد بلکه می‌توان گفت که پاره‌ای از مدعیان دینداریش از پاره‌ای از بی‌دینها هم مضرت‌تر و فاسدتر زیرا در میان طبقاتی که روح دین ضعیف شده غالب آنان از تحصیل‌کرده‌های فرهنگ جدیدند، این طبقه هر چند لاابالی و بی‌دین و فاسدند اما باز در میان آن‌ها کسان بسیاری یافت می‌شوند که به نظم و انتظام طبیعت معترف بوده و به تشکیلات و نظام اجتماعی معتقدند ولی پاره‌ای از متدینین خرافی هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌دانند و روی آن طبقه بی‌دین را سفید کرده‌اند!

زیرا اکثر معاصی را به غرور شفاعت مرتکب می‌شوند، و از کارهای اجتماعی به عناوینی تن می‌زنند قاچاق و امور منهمه را از جهت حلال بودن نافرمانی دولت مباشر می‌شوند، از دادن مالیات و انجام خدمت سربازی فرار می‌کنند، به برادران هموطن و مسلمان خود به اندک شبهه و بهانه‌ای بدبین و کینه‌جو می‌شوند، و به همه آنان به نظر بغض و نفرت می‌نگرند از تهمت و دروغ به عنوان حلال بودن غیبت فاسق اجتناب نمی‌کنند و صدها و هزارها از این قبیل که می‌توان گفت که اینان با اینگونه مسلمانی تفاوتی با هیچ مشرک و ملحدی ندارند! بلکه چون پاره‌ای از آن مشرکین و ملحدین به مقررات و نظام طبیعت و نظام و انتظام اجتماع معتقدند بر اینان فضیلت اجتماعی دارند.

اینست آن وضع دلخراشی که موجب انحطاط مسلمین گشته و بدبختانه جاهلان غافل آن را بدین مقدس و شریعت مطهره اسلام نسبت می‌دهد و این کذب عظیم و بهتان مبین است.

خلاصه کلام

آنچه در این اوراق به نظر خوانندگان محترم رسید خلاصه‌ای بود از آنچه ما در نظر داشتیم که در روزنامه وظیفه تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چاره آن) درج و انتشار دهیم و چنانکه مسبقید بعلت فشاری که از طرف پاره‌ای از خودپسندان بروز نامه و بنگارنده وارد شد ناچار شدیم که موضوع را مسکوت گذاشته و مطلب را در آنجا تعقیب نکنیم چه بشیوه و رویه منتقدین خود واقفیم که جنجال و غوغا راه انداخته و بحربه زنگزده تهمت و تکفیر و امثال آن متوسل و اشخاص صاحب نفوذی را تحریک و با وسایل جاهلانه و ظالمانه افکار را ترور و گوینده و نویسنده‌ای را که درصدد بیداری مردم و یا لاقلاً اظهار آلام درونی خود است به سکوت و گوشه‌گیری مجبور می‌کنند، ما در نگارش آن مقاله و تألیف این رساله هیچ غرضی جز بیان حقایقی که در طی مدت چندین سال مطالعه خود در این موضوع بدان رسیده‌ایم نداریم و بعین الیقین آنچه را نوشته‌ایم می‌بینیم و معتقدیم که جز بدین طریق این امت و ازگون بخت را نمی‌توان به سرزمین مجد و شرف و سرچشمه حیات ابدی که قبلاً حائز و واجد بوده است رسانید و چنانکه بر اهل اطلاع مخفی نیست در نشان‌دادن راه سعادت مفتخر و خوشوقتیم که ذره‌ای از طریق حق و صراط مستقیم الهی منحرف نشدیم آنچه می‌گوئیم از جان حقیقت و صمیم واقع و قلب و دل صدق و راستی است، منکرین و منتقدین ما اگر دچار مرضهای نفسانی نیستند و واقعاً طالب حق و حقیقت اند و ما را در راه خطا می‌بینند بگویند غیر از این راه که ما گفتیم چه راهی را می‌توان پیشنهاد نمود و طی طریق کرد تا به مقصد رسید؟! عللی که ما در آن مقاله و این رساله برشمردیم از امهات علل انحطاط است و عواملی که برای پیشرفت و ترقی و تلافی عقب ماندگی پیشنهاد می‌کنیم همان عواملی

است که مسلمین صدر اول را با اینکه معالم حقه و معارف الهیه چنانکه باید در اعماق جانشان راه نیافته بود بدان عظمت و ارتقا رسانید آخر ای امت را چیزی اصلاح نمی‌کند مگر همان چیز که اولش را اصلاح کرد چنانکه دچار این انحطاط نشد مگر اینکه وسائل و عوامل آن ارتقاء را ترک گفت! و بطور قطع و مسلّم این راهی که امروزه مسلمین پیش گرفته و آن را اسلام پنداشته‌اند با اسلام حقیقی فاصله‌اش از زمین تا آسمان است هم تجربه نشان داده و هم عقل و وجدان حاکم است که ادامه این رویه اگر صد چندان هم باشد بالاخره این کاروان به مقصد نخواهد رسید و از این وضع بهتر نخواهد شد غالب اعمال و افعالی که مسلمانان به عنوان اوامر و احکام دینی انجام می‌دهند یا اصلاً مربوط با سلام نیست یا به قدری به خرافات و مزخرفات آلوده شده که فاقد خاصیت نخستین خود است لذا انتظار هیچ نتیجه مؤثری از آن نمی‌توان داشت.

اسلامی را که ما شناختیم!

اسلامی را که ما از مطاوی آیات و فحاوی روایات و سیره متقدمان شناختیم در این چند جمله خلاصه می‌شود: مرد مسلمان پس از آشنا شدن به حقایق دین و معالم شریعت خود معتقد می‌شود که در تمام عالم وجود و جهان غیب و شهود، جز ذات بی‌زوال حضرت احدیت مؤثر و مدبری نیست و بنابراین هیچ قدرت و مشیتی و اراده و سلطنتی بر سر تا سر عالم جز وجود مقدس باری تعالی حاکم نیست و او جلّ شأنه همه علم و همه قدرت و همه عدل و همه حکمت است از این همه عوالم بی‌پایان و کرات بی‌کرانی که آفریده و جز علم الهی چیزی و کسی به حقیقت و هدف و مبدأ و مقصد آن واقف نیست آدمی را رد یکی از این دنیاها بی‌شمار در وضع خاص و کیفیت مخصوصی بوجود آورده و به او نیروها و طبایعی مرحمت فرموده که تکمیل و تکامل آن را از وی خواسته است، طبیعت و فطرت و غریزه و جبلّت هر موجودی خود زبان گویا است که این موجود برای چه آفریده شده و این آلات و اعضا چرا به او داده شده است، حوائج بی‌حد و شماری که انسان را احاطه کرده و آلات و ادواتی که برای مبارزه با آفات حیات به او داده شده برای موانع و مشکلاتی است که در طریق زندگی دارد و تنها چیزی که او را در مقابل محرومیتها و آفتها و گرفتاریها بخشیده‌اند شعله ضعیفی بنام عقل است که اگر عواطف و اوهام و احساسات هم دست از سرش بردانند معهذاً مشکل به نظر می‌رسد که بتوان در صحنه حیات از تمتعات و لذات به طور صحیح استفاده کند اینست که احتیاج شدید او را به راهبران و پیامبرانی که دست او را گرفته و مانند کودک تازه براه افتاده قدم به قدم او را به میدان نبرد زندگی بکشند می‌رساند، همین احتیاج شدید که در ریشه جانش موجود بوده و هست مقتضی آن بوده که سلسله‌ای به نام انبیا و رسل ظهور کرده و موقعیت پذیرش و قبول یافته‌اند، زیرا اگر قافله بشریت احساس احتیاج به راهبر را نداشت این همه پیغمبر در او ظهور نمی‌کرد! عظمت این حقیقت آن وقت جلوه‌گر می‌شود که دقیق شویم که امروز که بشر مغرور مدعی است که در نتیجه علم و تجربه بر

بسیاری از اسرار طبیعت راه یافته و آن را نسبت به خود رام نموده و البته در همین فتوحات نیز از تعالیم انبیا بی‌نیاز نبوده بلکه در حقیقت تمام آن مرهون تعلیمات پیغمبران است معه‌ذا همین امروز! آری همین امروز در مقابل تعالیم عالیه و شرایع محکمه و راه و روشهای ابدی قرآن مات و مبهوت و مسخر و مسحور است در حالیکه آورنده این کتاب آسمانی به شهادت تاریخ، مردی امّی بی‌نصیب از تعلیم و محروم حتی از تربیت عادی بوده و در میان قومی و محیطی نشو و نما کرده که در پست‌ترین درجات و بدترین شرایط حیات زندگی می‌نمودند!

آری انسان پس از اقرار بوجود پروردگار عالمیان ناچار بوجود رسولان از جهت شدت احتیاج آدمی برای تعلیم و تکمیل عقل و هوش او اقرار و اعتراف خواهد نمود تا در عرصه حیات برای نیل به عالی‌ترین درجات او را راهبر و رهنما باشد.

مختصری از تعالیم عالیہ اسلام

اینک اندکی از تعالیم عالیہ اسلام که سعادت دارین و فوز نشأتین را نصیب پیروان خود نموده است.

اسلام پس از اینکه به وسیله توجه دادن آدمی به آیات انفسی و آفاقی روح انسانی را به بالاترین مرتبه عروج پرواز می‌دهد و او را به وجود خدای مهیمن و مسیطر بر همه اشیاء و آفریننده و مدبر کائنات معترف و معتقد می‌نماید و شخص یقین می‌کند که خلقت او در این جهان به عبث و بیهوده نیامده آغاز او از روی مشیت او دارای هدف و غایتی است و بعثت انبیا را یک امری ضروری و لازم دانسته برای طی طریق کمال تبعیت ایشان را می‌پذیرد بدین اسلام رهنمائی می‌شود که خلاصه و نتیجه تعالیم تمام ادیان حقه و مذاهب الهیه بوده است.

وقتی به تعالیم این دین حنیف دقیق می‌شود می‌یابد که حقاً اتصال او به منبع الوهیت و ارتباط آن به ملکوت آسمانی است، می‌بیند پس از دورانی که بشر در نتیجه جهل خود و القای ارباب اغراض هزاران کند و زنجیره‌ها از عادات زشت و خرافات بدست و پای خود بسته، پیغمبری نجات بخش از جانب پروردگار آمده و تمام آن غل و زنجیرها را از دست و پای او می‌گیرد چنانکه در آیه ۱۵۷ اعراف می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُمْ أَلْطَّيِّبَاتٍ وَنُحِرْمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۗ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

«کسانی که از رسولی پیروی می‌کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که نام او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به [کارهای]

پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از [کارهای] ناپسند باز می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و ناپاکیزه‌ها را بر آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید [و بند] هایی را که بر [عهده] آنان بود، از [دوش] شان بر می‌دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، آنانند که رستگارانند.»

اگر در آیات شریفه دیگر قرآن دقیق شویم می‌بینیم مثلاً یهود و نصاری چه قید و بندهای ساختگی به عنوان عبادت و رهبانیت بنام تعلیمات دین بر خود بافته و ساخته بودند ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾ [الحديد: ۲۷] از یک طرف یک سلسله احکامی که اصلاً خدا بدان دستور نداده بود بنام احکام دینی در مذهب خود ابداع و اختراع نموده بودند تا حدی که بزرگترین نعمت فطری و طبیعی یعنی ازدواج و آمیزش با زنان را در پاره‌ای اوقات بر خود حرام و در صورت جواز آن را منحصر به یک زن کرده بودند و از طرف دیگر احکامی را که در شرع آنها معین بود بنام احوط چنین است، این احتیاط ترک نشود، بر خود سخت و دشوار گرفته بودند تا جائیکه طلاق را یک سره بر خود حرام و پاره‌ای از غذاهای مباح و حلال را تحریم و حفظ و و لذا بد مشروع را ممنوع و ترک نموده بودند و ملایان آنها یا برای اظهار آقائی و یا به عنوان جلب رضای الهی مناسک و عباداتی برای آنها وضع و آداب و اذکاری اختراع کرده بودند، اسلام با تمام آنها به مبارزه پرداخت و برای نجات و رهائی فرزند آدم از عبودیت یکدیگر، جهد بلیغ بکار برد و آنان را از تقلید آباء و امهات ملامت کرد و از تسلیم شدن به خرافات بافته آخوندهایشان بر حذر داشت و چنین اطاعتی را از آنان به منزله شرک دانسته فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]، در دین اسلام نه تنها تمتع و بهره‌وری از لذایذ و نعمای الهی جایز بلکه در بعضی موارد واجب و اکثراً مؤکد و موجب تقرب به دربار احدیت است شما در همین امر ازدواج و تمتع زن و مرد از

یکدیگر به آداب اسلامی بنگرید که چگونه نجوم این خواهش فطرت و اراده طبیعت را موجب قربت الهی دانسته و تارکین و معرضین آن را با خطابی تقریباً آمیخته به زجر مورد عتاب قرار داده می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲] و برای اینکه روح شریف انسانی اسیر وساوس شیطانی بنام دین و احکام آن نشود و بداند که راه خدا وسیعترین طرق و آسانترین آن‌هاست می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸]

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶] و صریحاً فریاد می‌زند که خدای متعالی از دین و آیین برای شما راحت و سعادت را خواسته نه زحمت و مشقت را ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵] ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶] و برای اینکه هدف دین معلوم شود که مقصود از آن برای خدمت به بشر است نه اینکه آسایش بشر وقف دین شود می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ تَخْفِفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸] و در تمام موارد دین را نعمت و رحمت و هدایت و شفا می‌خواند نه زحمت و مشقت و ریاضت و عناء!

و همان احکامی هم که در دین مبین وضع شده جز رحمت و سعادت نیست مثلاً در اسلام احکام الهی بر طبق شمارشی که در اخبار شده پنج چیز است: نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد، شما تنها در نماز آن دقت کنید که انسانی که می‌بیند موجودی است ناتوان و محیط بهزاران آفات و بلیات سماوی و ارضی که از هر طرف امواج بلا و حوادث با او روی آورده او را به نیستی و فنا تهدید می‌نمایند اما وقتی که انسان معتقد شد که تمام این کثرات و نمودها و حوادث و پیش‌آمدها از یک منبع و یک قدرت و یک مشیت سرچشمه می‌گیرد و بعبارت ساده از جانب خدای واحد است، آن گاه برای وصول بدان قدرت و

جلب رحمت آن و ایجاد وسیله آسایش و اطمینان در جستجوی وسیله ایست که قطره وجود متزلزل و لرزان و مشرف به فناى خود را بدان دریای ابدیت متصل سازد در شریعت فرض نماز پنجگانه شده تا این مقصود به حصول پیوند دو انسان ضعیف عاجز ناتوان خود را به خدای قادر مهربان نزدیک و متصل نماید، و فواید معنوی و صحی روزه علاوه بر ایجاد روح اراده و تصمیم و تسلط بر خواهشهای نفسانی و اطلاع از حال گرسنگان و فقرا بر کسی مخفی نیست و زکات را آن طور که شرع مقرر فرموده برای تأمین حوائج فقر او مساکین و از پا افتادگان به شرط آنکه بر طبق دستور شرع تحت نظر حاکم به مصرف نیازمندی تنکدستان و شکستگان برسد فوایدی است که محاسب اندیشه از احصاء آن عاجز و ناتوان است و چون در فواید حج و جهاد تفصیلی کافی قبلاً گذشت به شرح بیشتری خود را نیازمند نمی بینیم.

عبادهای اسلامی غیر عبادات ادیان منسوخه و مذاهب باطله است که در آن هیچ فائده مادی و معنوی نمی توان یافت و تنها مقایسه قربانی اسلام با قربانی یهود و روزه مسلمین با ریاضت هنود حقیقت را آشکارا می نماید. برخلاف نظر انتقادکنندگان ما، که تصور می کردند ما فریفته تمدن اروپا شده ایم و می خواهیم مسلمانها هم پیروی از اروپائیان نمایند و آن تمدن را اخذ کنند چنانکه قبلاً گفتیم ما به تبعیت از دین مقدس خود هر عمل خوب و رویه مستحسنی را می پذیریم، ما نه تنها دعویدار این هستیم که اسلام مخالف با تمدن نیست بلکه مدعی هستیم که تمدن کامل و حقیقی تنها در اسلام است. زیرا اسلام آدمی را شریفترین و فاضلترین موجودات ارضی می داند و این اصیلترین پایه ترقی و تمدن است از آن نظر که اگر انسان وجود خود را والاترین موجودات نداند نمی تواند به عالیترین درجات نائل شود و اروپا هنوز این حقیقت را درک نکرده است و دین مبین اسلام است که می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴]. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰] و او را مسجود

ملائیکه مقرب و فرشتگان آسمانی می‌داند و زمین و آسمان را مسخر و جولانگاه فعالیت آدمی می‌شمارد که ﴿أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةَ وَبَاطِنَةً﴾ [لقمان: ۲۰]. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹] و برای اینکه مایه سعادت و ترقی را بداند کجاست او را به نفس خود مرجوع می‌دارد تا از اتکل و اتکاء به اصل و نسب و این و آن بپرهیزد می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ ﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ﴾ [النجم: ۳۹-۴۰] و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶] و برای آنکه معلوم شود شقاوت و سعادت هر فرد و جمعیتی در آستین خود اوست می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ أَصَبْتُمْ مَصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مَثَلِيهَا فَلَمْ أَنْزِلْ بِهِ نَارًا وَلَكِنْ سَاءَ الَّذِي كَفَرَ فَأَصَبْتُمْ بِهِ سَاءَ صَبَابًا﴾ [الأنفال: ۵۳] و ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الأنفال: ۵۳] و ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ [الرُّوم: ۴۱] و ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشُّورَى: ۳۰].

اسلام برخلاف آنچه بین مسلمین شایع است و موجب طعن دشمنان بر آن شده، بنده را آزاد و مختار می‌داند و مجبور و پای‌بست قضا و قدر نمی‌داند و در بیشتر آیات قرآن فعل بنده را که باعث تغییر سرنوشت او می‌شود مقدم بر فعل خود می‌شمارد و فعل خدا را متأخر می‌گیرد و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيمَا كُنَّا لِنَهْدِيَهُمْ لَبَطًا سَبْلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: ۶۹]، و ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۴]، ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ ۖ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ [يونس: ۹] و ﴿يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰]، و ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾ [الصَّف: ٥] و دهها آیات دیگر تا معلوم دارد که هر بنده‌ای بر سرنوشت خود مسلط است و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت، حالا اگر تعالیم جوکهای هند و صوفیه روح عاری و تنبلی در مردم ایجاد کرده باشد مربوط به اسلام نیست از اصیلترین پایه‌های تعالیم اسلامی آن است که بشر را در حقوق مساوی می‌شمارد و به اعتبارات موهوم از نژاد و نسبت و شغل و مقام اهمیتی نمی‌گذارد و می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ اتِّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: ١] و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ١٣] و در سنت نبوی می‌فرماید: «کلکم من آدم و آدم من تراب» - «لافضل لعربی علی عجمی ولا الابيض علی الاسود الا بالتقوی» پس هر گونه مزایای نژادی و افتخار نسبی یادگار دوران جاهلیت و میراث و ملت‌های ظالمی است که بدین دستاویز دیگران را برده و کنیز خود می‌خواستند تاریخ مقدس اسلام مشحون از ابطال و نابودکردن این موهوم می‌شوم است. مشهور است که اولین ظلمی که در اسلام رخ داد کلمه «تنحی عن الطريق» یعنی پس رو و پیش رو بود که زائیده همین عقیده زشت مزایای نژادی و مقامی است.

یکی از بزرگترین بلیه که از ناحیه ادیان در تاریخ بشر بر انسان وارد شده تنغیر و عداوت واکراه و اجبار مذهبی است که تاریخ بشریت را ننگین کرده است ولی اسلام جز با مشرکین که آفتی بزرگ برای جامعه انسانی و سنگ و سدّ راه ترقی می‌باشند با سایر ملل با کمال مماشانات و مهربانی رفتار کرده و آنان را در مذاهب خود آزاد گذارده به مسلمین اجازه می‌دهد که با آنان به عدل و انسانیت سلوک کنند آنجا که می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَىٰ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ﴾ [الممتحنة: ٨] و مسئله طهارت و نجاست کفار اهل در اسلام دارای اصلی نیست زیرا هم کتاب وهم سنت خلاف آن را ثابت می‌کند و تنها علتی که

برای آن می‌توان یافت همان اختلافی است که اهل کتاب و مسلمین در طهارت و نجاست عرضی اهل کتاب می‌شود و حتی نجاست مشرکین هم به عقیده پاره‌ای از محققین جز سیاست موقتی اسلام نبوده است اسلام مسلمین را به تغییر عقیده دیگران مجبور نمی‌کند و اساساً بنای عالم را روی اختلاف می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ﴿۱۱۹﴾﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹]، ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا﴾ [یونس: ۹۹]، ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾ [الأنعام: ۱۰۷]، ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ﴾ [الأنعام: ۳۵]. پس در صدد وحدت عقیده بودن از هر حیث برای جامعه انسانی درب محال کوبیدن است و اختلاس اساس و پایه ترقی و تکامل است به شرط آنکه در محیطی آرام و بدون زحمت انجام گیرد بلی اسلام رسالت آسمانی و مأموریت الهی دارد که جمیع جهانیان را به نور اسلام و قرآن دعوت نماید اما این کار بیشتر به وسایل سهل و محبت‌آمیز و عوامل شوق انگیز انجام می‌گیرد و در این باره می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]، ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۱۱۸﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۱۱۹﴾﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲]، ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ ۗ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۱۱۸﴾﴾ [الإنسان: ۲۹]، ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾﴾ [یونس: ۹۹]، و فقط آن موقع شمشیر تنبیه از نیام می‌کشد که برای شنیدن حقایق اسلام مزاحم و مانعی ایجاد شود و خس و خاشاکی مانع جریان عین الحیات معالم قرآنی به کشتزار مزارع وجود انسان شود اما اعتقاد و یقین از امور قلبی است و هیچکس نمی‌تواند با زور و جبر در دل کسی یقین و اعتقاد ایجاد نماید اسلام و مسلمین را عزیز و ارجمند و آقا و سربلند می‌خواهد که علاوه بر اینکه فرزند آدم و مسجود ملائکه مقربند بهترین امتی هستند که برای هدایت جهانیان و رهبری کاروان

انسن به سوی مقاصد و غایات نهائی عالم امکان بوجود آمده‌اند و می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] و عزت و برتری و سادت و سروری آنان را تا سر حد مقام الوهیت بالا می‌برد که العزة لله ولرسوله و للمؤمنین و از همین رهگذر است که مؤمن شریف در هیچ حال از این ارزش و عزت و شرافت و قیمت خود غافل نیست و هرگز خود را به اعتبارات موهوم و مال و جاه فانی نمی‌فروشد بلکه اگر سلطنت زمین را به او بدهند که کوچک‌ترین مخالفتی از احکام دین خود کند هرگز نخواهد کرد خلاصه آنکه اسلام در احکام و آیاتش این هدف را دارد که عالیتین و راقیتین جامعه را در توده انسانی پدید آورد و چنانکه در طی بیانات خود گفتیم بدین منظور توفیق یافته و قرنهای متمادی جهان و جهانیان را در زیر بال علم و دانش و تقوی و عدالت، به سوی حقیقت رهبری کرده است و این کیفیت با این وصف بوده که هنوز افراد قابلیت و استعداد درک حقایق را نداشته و مذاقشان نمی‌توانست طعم شیرین تعالیم اسلامی را دریابد اما امروز با شرحی که از عوامل مترو که و علل موجوده دادیم اگر جامعه اسلامی بتواند آن را درک کرده بکار بندد یعنی به تحصیل علم و حکمت بر حسب دستور شریعت بپردازد، و حکومت اسلامی را آن چنانکه شرحش رفت تشکیل دهد و جمعه و جهاد و حدود و دیات را بر طبق دستور بکار بندد و خرافات و موهومات که چون قاذورات و خبائث چهره نورانی حقایق را پوشانیده و ما نمونه‌هایی از آن در این کتاب آوردیم بدور افکند و به جای آن همت به جانشین‌نمودن تعالیم مترو که دین گمارد و اعداد قوا کند و از حواشی گمراه‌کننده به متن واقع بپردازد، آن روز است که دیده خواهد شد که مصداق ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۗ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] صورت وقوع می‌یابد و قافله بشریت به سرعت برق باد به

سوی هدفی که پروردگار جهان او را برای آن آفریده است می‌شتابد و زندگی تلخ و معیشت ضنک کنونی آدمی مبدل به بهشت سعادت و رضوان می‌گردد. برای حصول این منظور و لااقل روشن‌شدن این حقیقت ما قبول این زحمت و تحمل آن همه تهمت کردیم و چون در این راه جز رضای پروردگار خود را جویا نیستیم از این تهمت و اذیت‌ها نه، تنها آزرده نمی‌شویم بلکه چون خاص و خالص بدون هیچ شائبه باری خاطر حق و رضای خدا آرامش وجدان بدین کار پرداختیم کمال خوشنودی و رضا را خواهیم داشت زیرا اگر هر چیز را در این مورد فراموش کنیم قضایای برجسته تاریخ را که همواره عاشقان حقیقت دچار تهمت و نفرت این گونه افراد بوده‌اند فراموش نخواهیم کرد، و همان برای تسلی ما کافی است، در خاتمه این مقال یادآوری چند نکته لازم است.

۱- آنچه در این اوراق از نظر خوانندگان گذشت عقیده‌ای است که نویسنده این سطور در اثر مطالعه و تفکر در این باره دارا شده و دلایل آن از عقل و نقل تا حدی روشن گشت و البته هر کسی به عقل و فهم خود مأخوذ و مواخذ است.

۲- با اینکه مدعای ما در این رساله همه متکی به آیات و اسناد و سیره مسلمین صدر اول است معهذا اگر انتقاد به جایی برسد با کمال میل آن را پذیرفته و به ضمیمه همین رساله منتشر می‌کنیم تا جبران خطائی اگر مرتکب گشته باشیم شده باشد و نیز معلوم شود که ما غرضی جز یافتن حق و بیان آن نداریم اینک بر کسانی که به خطائی از ما واقف شوند واجب است که ما را بدان بی‌گناهانند تا هم ادای وظیفه شرعی کرده وهم هدایت گمراهان را دریابند.

۳- چون این مختصر اولین رساله در اینگونه موضوعات و هم اولین تألیف مستقل نگارنده است بدیهی است که از هر جهت کامل نیست بنابر این امیدواریم که به توفیق الهی در آتیه به تکمیل آن پرداخته و در هر یک از موضوعات کتابی علیحده تألیف و بوجهی کافی از عهد بیان و روشن کردن هر موضوع برآئیم هر چند همین اندازه برای ارباب هوش کافی است.

۴- کسانی که از راه عناد و لجاج باستهزاء و ارعاب ما می‌پردازند باید یقین بدانند که ما قبلاً حساب آن‌ها را کرده‌ایم و بنابراین کوچک‌ترین ارزش و اهمیت برای آن‌ها و اعمالشان قائل نیستیم و تا زنده‌ایم هدف خود را تعقیب و در صورت هرگونه صدمه و لطمه‌ای خود را ماثب و مأجور دانسته بلکه در این راه تا پای جان در آرزوی شهادتیم.

۵- چون یقین داریم به مذاق عده‌ای که جهل مردم را در این موضوع بفع خود می‌دانند این گونه تألیف تلخ است لذا ممکن است درصدد تیره‌کردن اذهان برآیند ما نیز از همین حالا خود را برای مدافعه و دفاع از عقاید خود به آیات و روایات بیشتری مسلح کرده‌ایم.

۶- آثار و تألیفات آتیه ما در پیرامون همین مطالب و امثال آن خواهد بود زیرا به نظر ما این قبیل مطالب از مهمترین مطالب است.

۷- ما نظریات پاره‌ای از علمای بزرگ و دانایان روشن و مطلع را در پیرامون این مطالب خواسته‌ایم که پس از وصول، ضمیمه خواهیم نمود حق آن بود که ما نام این رساله را (تنزیه المعصومین) می‌نهادیم زیرا ترک حکومت و تعطیل جهاد و جمعه و حدودا را که اهل آراء یا اهواء نسبت بائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین داده‌اند در حقیقت آن بزرگواران را که خود از بزرگترین مؤیدین شریعت و هادیان امت بوده‌اند بعنوان ناسخین قوانین و تعطیل کنندگان احکام دین و بعبارتی دیگر پیغمبران بعد از خاتم النبیین ﷺ معرفی کرده‌اند و حال اینکه دامن مقدس ایشان از نسبت چنین گناهانی که علاوه بر متزلزل نمودن عصمت و ایمان آنان را العیاذ بالله در ردیف محرفین قرآن مبین و مضیعین احکام دین در می‌آورد منزّه و مطهر است اما چون آن را مقدمه پارسی رساله الجمعه قرار دادیم و نماز جمعه را (ارمغان الهی) و هدیه آسمانی پیغمبر مختار علیه و آله سلام الله الملک الجبار می‌دانیم لذا آن را بنام (ارمغان آسمان) نامیدیم و بالله التوفیق و چون خاتمه این کتاب در لیالی قدر در ماه رمضان سال ۱۳۸۰ هجری اتفاق افتاد از فرستنده قرن در شب قدر مسئلت می‌کنیم که آن را وسیله هدایت و جنبش پیروان قرآن

قرار دهد و ما را در این راه دشوار از طریق حق منحرف نکرده هدایت و توفیق خود را از ما بانگیرد و بیان ما را در روشن نمودن حقایق بدون هیچ غرضی جز رضای او چنانکه تاکنون چنین بوده بکار وادارد و سرانجام در راه خدمت بدین خود، شهادت روزی نموده یا ثواب شهیدان عطا فرماید، بمتّه وجوده و کرمه انه ذو الفضل العظیم والبر الرحیم و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین .

اسفندماه ۱۳۳۹ قم حیدر علی قلمداران

شایان عنوان

شاید خوانندگانی که به طرز منظم تألیف و تصنیف آشنایند از اینکه مطالب این کتاب را در قید فضول و نظم ابواب نمی‌بینند آن را نقض وی دانند برای عذر از این پیش‌آمد یادآور است که چون ما این راسله را بعنوان مقدمه برای پارسی کتاب (الجمعه) می‌نوشتیم در ابتدای کار نمی‌دانستیم دنبال سخن به کجا خواهد کشید و از طرفی هم موقعیت و سرعت ناگهانی که برای چاپ آن پیش‌آمد مجالی نیافتیم که آن را به ابواب و فصول تقسیم بندی کنیم زیرا به توفیق پروردگار عالم در مدتی کمتر از یک ماه تمام وسایل تهیه مطلب و طبع آن فراهم آمد در حالیکه کثرت اشتغال از تدریس در کلاسهای دبیرستان و رسیدگی به امور متفرقه و دفتری آن و درسهای شبانه‌ای که در نازل اشخاص به عهده داشتیم و تهیه آب و نان و تأمین حوائج زندگی یک عائله سنگین (بیش از ده نفر) و مطالعه چند صد جلد کتاب برای تهیه مدارک و دلایل در چنین موضوعاتی که تاکنون درباره آن کتاب مستقلی در اسلام و اگر نه در جهان شیعه تألیف نیافته بلکه اکثراً مخالف آن است و بیم کارشکنی عده‌ای که مترصد و مراقب آن بودند و تهیه هزینه طبع کتاب و صدها موانع دیگر به ما مجال بیشتری دست نداد تا در نظم و ترتیب و تفصیل و تبویب آن چنانکه باید پردازیم و معذک خوشوقت و خورسندیم که با اینکه اولین تألیف مستقل و نخستین کتاب در این موضوع بی‌سابقه است معهدا تا آنجا که طالب حق را وافی و وجدان حقیقت جورا قانع و کافی باشد. دلایل روشن و براهین متقن را حائز است.

بعد از آفریدگار مهربان از میان تمام آفریدگان جهان کسی که درباره این کتاب به ما کمک و همراهی نمود زحمات ایشان را بدینوسیله تشکر و تقدیر می‌کنیم، **فله الحمد والمنه هو حسبنا ونعم الوکیل.**